المقالة الفصيحة في

الوصية والنصيحة



تأليف

السيد الكريم ذي القدر العظيم والحسب الصميم الواجب له التكريم و

التعظيم مولانا المالك المفخم السيد محمد صديق حسن

خان بهادر نواب بهوپال المعظم فسح

الله في مدته وبارك في

علمه وعلته

آمين

طبع في المطبع المسمى بمفيد عام الكائن في بلدة اكبراباد

بادارة المنشي محمد احمد خان الصحفي سلمه المنان

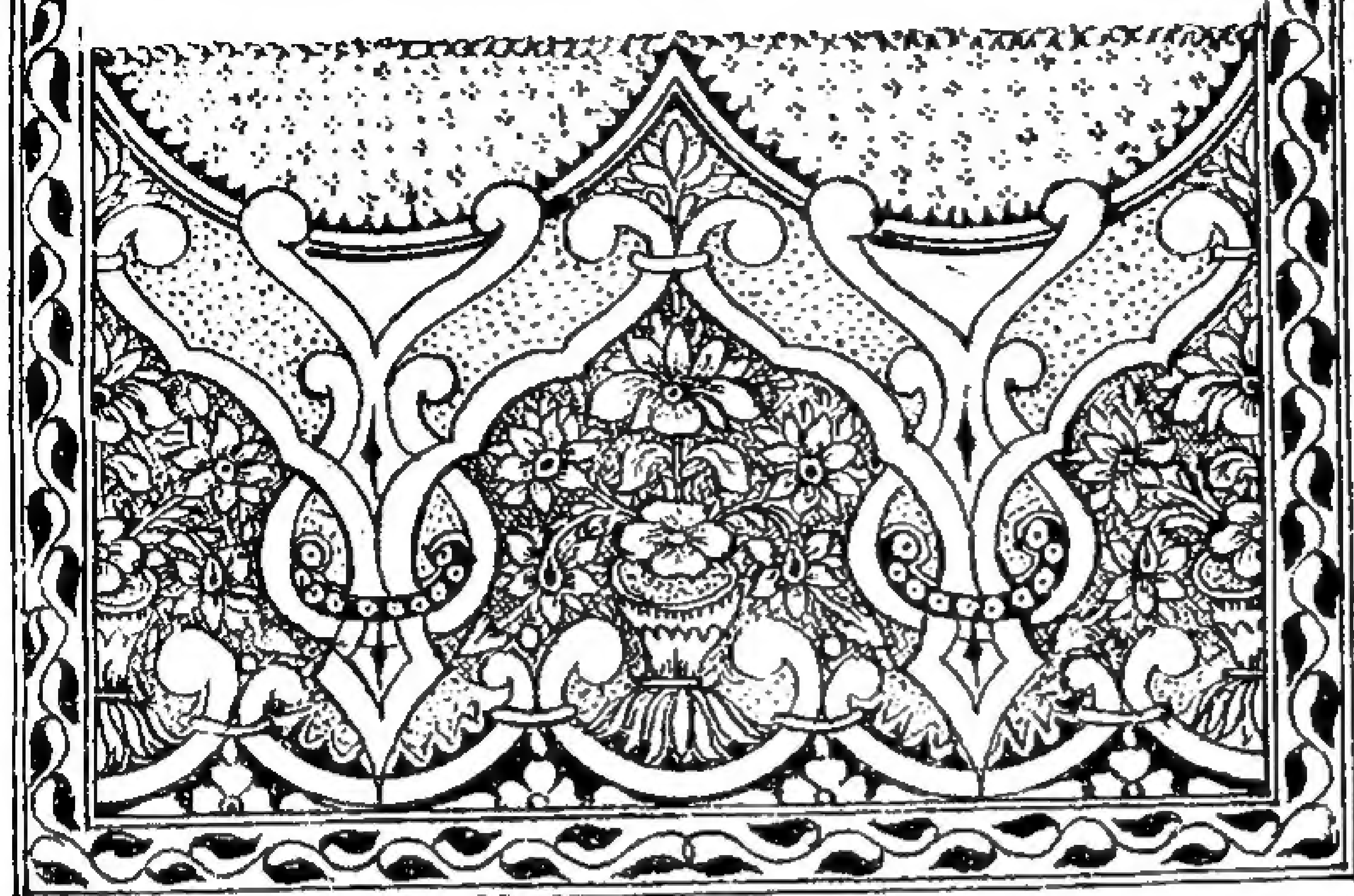
سنة ١٢٩٨ه

المقالة الفصيحة في الوصية والنصيحة

تاليف

السيد الكريم ذي القدر العظيم والحسب الصميم الواجب له التكريم والتعظيم
مولانا الملك المفخم السيد محمد صديق حسن خان بهادر
نواب بهوپال المعظم فسح الله في مدته
وبارك في علمه وعدته
آمين ثم آمين

طبع في المطبع المسمى بمفيد عام الكائن في بلدة اكبر آباد
باجازة المنشي محمد احمد خان الصوفي سلمه المنان
سنه ۱۲۹۸ھ



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی خلقنا وسمانا علی لسان ابینا ابراهیم الخلیل علیه السلام
مسلمین واخرجنا من ارحام المومنات واصلاب اهل البیت المؤمنین و
الصلوٰة والسلام علی سیدنا محمد المامون الامین الذی بشرنا بان العاقبة
للمتقین وعلی آله وصحبه وعترته وحزبه الطیبین الطاهرین الاکرمین
بعده این چند وصایا وقضایاست که بضرورت اسلامیه دینیه و دعایت
حاجت دنیویه درین لطاقه بقید تحریر عبارت وسلسله تقریر اشارت درآمد حامل
برنگارش وباعث برگزارش آن نصیحت اخلاف واولاد اولاً وبالذات وخیرسگالی
احباب واصحاب ثانیاً وبالعرض ست ودرضمن فحاویش برات ذمه خودم از بازپرس
روز رستخیز مطلوبی است چه تبلیغ این چنین مقاصد یکی از ابواب امر معروف ونهی

عن المنکر و اسباب نصیحت مامور بهاست هر سعادت مند رشادت پیوند از
یاران و فرزندان که ببعض آن بیاویزد و بپارهٔ ازان قیام ورزد امید ست
که در هر دو سرا روی رستگاری ببیند و گمان نتوان کرد که این ایداع ابداع
ست چرا که جمعی از سلف امت و مشائخ ملت این کار کرده اند و هیچ یکی از انها بر ان
انکار ننموده و خودش از رب العالمین صادق مصدوق امین ثابت ست تا بدیگر
مخلوق چه رسد قال تعالی ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب الایة و درین
باب نصوص کتاب بسیارست چنانکه بیاید و قال رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم الدین النصیحة قلنا لمن قال لله ولکتابه ولرسوله ولائمة
المسلمین وعامتهم رواه مسلم عن ابی رقیة تمیم بن اوس الداری
رضی الله عنه و در حدیث جریر بن عبد الله آمده قال بایعت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم علی اقام الصلوة وایتاء الزکوة والنصح لکل مسلم متفق
علیه ویؤیده ما رواه انس عن النبی صلعم قال لا یؤمن احدکم حتی یحب
لاخیه ما یحب لنفسه واین نیز متفق علیه شیخین ست وقال تعالی انما
المؤمنون اخوة وقال اخبارا عن نوح علیه السلام وانصح لکم
وقال حکایة عن هود علیه السلام وانا لکم ناصح امین واین رسالهٔ نامزد ست
بالمقالة الفصیحة فی الوصیة والنصیحة
و مشتمل ست بر یک مقدمه و دو باب و یک خاتمه اعاذنا الله تعالی من
النار الحاطمة

مقدمه

در اثبات وصیت و حکم آن

قال تعالی ووصی بها ابراهیم بنیه ویعقوب ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون ضمیر بها درین کریمه راجع بسوی ملت حنیفیه ست ویعقوب معطوف ست برابراهیم زیراکه ولادتش بعداز موت وی علیه السلام بوده پس در موصی اهم داخل نبود بلکه چنانکه ابراهیم ابناء خودراکه هشت یا چهارده کس بودند منهم اسمعیل علیه السلام وصیت فرمود همچنان یعقوب ابناء خودراکه دوازده نفر بودند وصیت کرد بالتزام اسلام و گفت نمیرید مگر آنکه شما مسلمان باشید یعنی اسلام را چندان ملتزم شوید که مرگ شما هم بران بود و موید اوست حدیث جابر رضی الله عنه که گفت شنیدم رسول خدا صلعم پیش از مرگ وی بسه روز که میفرمود لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بربه رواه الشیخان و معلوم ست که ملل کفر همه سوء ظن ست بخالق چنانکه اسلام تمام حسن ظن ست باو تعالی و قال تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة الایة کتابت درینجا در معنی فرض و اثبات ست و مراد بحضور موت حضور اسباب و امارات و ظهور علامات مرگ از علل و امراض مخوفه واسقام وادواء و هرمه ست چنانکه قائلی گفته

موی سفید از اجل آرد پیام	پشت خم از مرگ رساند سلام

و مراد بخیر مال ست قلیل باشد یا کثیر و اطلاق خیر در قرآن کریم بر مال در غیر یک



موضع آمده منها قوله تعالی وانه لحب الخیر لشدید و وصیت وایصار
دراصل عبارت ست از امر کردن بچیزی و عہد بستن بدان در حیات و بعد از ممات
و مراد دینجا امر با بعد الموت ست واثم تبدیل وصیت بر گردن مبدل باشد و موصی
متخلص ست ازان مگر آنکه ایصار او بامری ناجائز باشد قال تعالی فمن بدله بعد
ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه وقال تعالی والذین یتوفون
منکم ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم الایة و درین آیه هر چند مدت
حول منسوخ ست بعدت چار ماه و ده روز لکن افاده اثبات ایصار میکند وقاله
تعالی یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین الایة واین آیه تفصیل
اجمالی ست که در آیهٔ دیگر آمده وهو قوله سبحانه للرجال نصیب مما ترك
الوالدان والاقربون الی آخر الایة و درین کریمه احکام مواریث و فرائض مذکور
ست و انصباء هر واحد مسطور و لفظ من بعد وصیة یوصی بها او دین باختلاف
صیغ چار جای آمده وقال تعالی ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم
وایاکم ان اتقوا الله مراد من قبل یهود و نصاری اصحاب کتب قدیمه اند و مراد
به ایاکم اہل قرآن گویا امر بتقوی شریعت قدیمه ست که حق تعالی جمیع امم سالفه
و جموع سابقه را بر السن رسل و افواه انبیاء علیهم السلام بدان وصیت فرموده
آیات در بیان تقوی در کتاب عزیز بسیار آمده قال تعالی یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله حق تقاته وقال فاتقوا الله ما استطعتم واین آیه ... آیه
آیه اولی ست وقال یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا ... وقال
ومن یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب وقال

وان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا ویکفر عنکم سیاتکم ویغفر لکم نووی
گفته الایات فی الامر بالتقوی کثیرة معلومة انتهی در نہج مقبول من
شرائع الرسول گفته آیات داله بر فضیلت تقوی زیاده بر یک صد و پنجاه آیه
ست از آنجمله در زیاده بر چہل آیة امر بتقوی ست و ہیچ شی در خصال خیر اکثر الذکر
والثنا از تقوی نیست و در احادیث شریفه نیز بسیار تفاصیل خیر در تقوی آمده و
بنص قرآن کریم گرامی ترمردم متقی تر ایشان ست نزد خدای تعالی واو سبحانه محب و
ولی و مزکی و ناصر اہل تقوی ست و متقی را عاقبت حسنی و حسن مآب مہیا واز برای او
بہشت موعود و روز حشر گویا روز عروسی اوست قال تعالی ان خیر الزاد
التقوی وقال ولباس التقوی ذلك خیر و این تقوی سبب اجر و شرط
مثوبت و موجب دفع کید و باعث امداد از غیب و جالب مغفرت و رحمت الٰہی و
سبب تکفیر سیئات و فتح برکات و موجب تفرقه میان حق و باطل و سبب خروج از
مضائق رزق و باعث بر حصول آن من حیث لا یحتسب ست او تعالی مومنان را
امر بتعاون بر بر و تقوی فرموده و از تعاون بر اثم و عدوان نہی فرموده و اولین
و آخرین را بتقوی وصیت کرده الی آخر ما قال وهو کلام حسن جید ینبغی
التعویل علیه و در حدیث ابی ہریرہ آمده قال قیل یا رسول الله من اکرم
الناس قال اتقاهم لله الحدیث متفق علیه و در حدیث ابو سعید خدری ست
مرفوعا ان الدنیا حلوة خضرة وان الله مستخلفکم فیها فینظر کیف
تعملون فاتقوا الدنیا واتقوا النساء فان اول فتنة کانت فی بنی اسرائیل
کانت فی النساء رواه مسلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه ان النبی صلعم

کان یقول اللهم انی اسألك الهدی والتقی والعفاف والغنی رواه مسلم وعن ابی طریف
عدی بن حاتم الطائی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلعم یقول من حلف علی
یمین ثم رای غیرها اتقی لله منها فلیأت التقوی اخرجه مسلم ایضا و درحدیث ابی امامه
صدی بن عجلان باهلی آمده که وی آنحضرت صلعم را شنید که در حجة الوداع میفرمود اتقوا الله
وصلوا خمسکم وصوموا شهرکم وادوا زکوة اموالکم واطیعوا امراءکم تدخلوا جنة
ربکم رواه الترمذی فی اخر کتاب الصلوة وقال هذا حدیث حسن صحیح وازینجا دریافته
باشی که شارع علیه السلام را اهتمام در امر تقوی تا کجاست وسخن درین باب درازست در باز کردن سر رشته
کلام بران خروج از خانه مدعاست لاجرم رجوع بآیات وصیت میرود وقال تعالی ام کنتم شهداء
اذ وصاکم الله بهذا مراد تبکیت والزام مجیب ست بر تحریم ازواج ثمانیه از انعام وقال تعالی
ذلکم وصاکم به لعلکم تعقلون اشارتست بامور متقدمه درین آیه ست که عدم شرک بخدا و احسان
بوالدین وعدم قتل اولاد بخوف املاق وعدم قربان فواحش ظاهره وباطنه وعدم قتل نفس محرمه ست مگر بحق
گویا حفظ این امور داخل در تقوی ست وبیان وصیت واقع شده وقال تعالی ذلکم وصاکم به لعلکم
تذکرون اشارتست بامور متقدمه در آیه که عدم قربان بمال یتیم باشد مگر بخصلت احسن تا
آنکه بجوانی وهوشمندی رسد وایماست بسوی ایفاء کیل ومیزان بقسط وبعدل در قول
اگرچه صاحب قرابت بود وبسوی ایفاء بعهد الهی وقال تعالی ذلکم وصاکم به لعلکم
تتقون مشار الیه این اشاره اتباع صراط مستقیم وعدم اتباع سبل ست که موجب میل از راه راست
اسلام گردد وسبل عام ست از ملل ونحل کفریه وطرق مبتدعه مستحدثه در اسلام وقال
تعالی ووصینا الانسان بوالدیه حسنا وان جاهداك لتشرك بی ما لیس لك
به علم فلا تطعهما واین احسان موصی به شامل اعطاء مال وبذل خیر ولین

قول وخفض جناح وعدم مخالفت ابوین در امور مشروعه مباحه ست وقال سبحانه
حکایة عن عیسی علیه السلام اوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا
معلوم شد که نماز و روزه تا آخر حیات منجمله وصایای او تعالی ست وقال تعالی
ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن وفصاله فی عامین
ان اشکر لی ولوالدیك الی المصیر الی قوله وصاحبهما فی الدین معروفا
وامر باحسان با مادر و پدر در غیر موضع از قرآن کریم آمده لکن بلفظ وصیت و درینجا
شکر ابوین را قرین شکر خود ساخته واین کمال تنبیه بر تادیه شکر این هر دوست ونص ست
بر عظم حقوق ایشان وقال تعالی فلا یستطیعون توصیة ولا الی اهلهم
یرجعون واین نزد صیحه واحده خواهد بود مفسرین گفته اند ای لا یستطیع بعضهم
ان یوصی الی بعض بماله وما علیه او لا یستطیع ان یوصیه بالتوبة و
الاقلاع عن المعاصی بل یموتون فی اسواقهم ومواضعهم و درین کریمه
اشارتیست بر ذم ترک وصیت و عدم حصول فرصت آن بسبب مزید تاخیر وقال
تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیك وما
وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه
واین وصیت توحید خدا و دین اسلام واصول شرائع بود که دران احدی از رسل
مخالف نیست وهمه کتب سماویه بران متفق بوده اند واین هر چهار پیغمبر از انبیاء
اولی العزم اند که ایشان را باین وصیت ارشاد کرد وقال تعالی ووصینا الانسان
بوالدیه حسنا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون
شهرا الآیة وحسن واحسان بیک معنی ست وهر امر که بدان خدا و رسول وصیت

فرمایند معلوم ست که بغایت مهتم بالشان باشد وقال تعالیٰ ثم کان من
الذین اٰمنوا وتواصوا بالصبر وتواصوا بالمرحمة اولئك اصحٰب
المیمنة مفسرین گفته اند یعنی اوصی بعضهم بعضا بالصبر علی طاعة
الله وعن معاصیه وعلی ما اصابهم من البلایا والمصائب والمحن والشدائد
وبالرحمة علی عباد الله وقال تعالیٰ والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین
اٰمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر واین آخر وصایای
قرآنی ست وجامع جمیع مزایای فرقانی چه مراد بحق ایمان وتوحید وقیام بشرائع
اسلام ست که کتاب عزیز وسنت مطهره بر آن مشتمل بوده ومراد به صبر شکیبائی
از معاصی خدا وبر فرائض او وبر بلایا وآفات ست که از وجه ایثار حق بر خلق دامنگیر
حال حق پرستان میشود وازینجا معلوم توان کرد که اختیار حق را لزوم صبر
ناگزیر ست ولهذا بر صبر وعدۂ اجر بحساب کرده اند قال تعالیٰ انما یوفی
الصابرون اجرهم بغیر حساب وآمده که ان الله مع الصابرین وکدام شرف
بالاتر ازان باشد که صبور قادر با صابر عاجز همراه بود این ست بعض آیات وجمیع
آن بر تالی قرآن مخفی نیست واما احادیث مصطفویه علی صاحبها الصلاة والتحیة
در امر بوصیت وحکم آن پس بسیار ست ودر آن حث ست برانتیاء ونهی از حیف
وجور اندران وبیان فضیلت تنجیز وتنفیذ اوست در حال حیات وصحت واستقرار
وثبات نفس باشارة النص او دلالة النص چنانکه در حدیث ابن عمر ست رضی الله
عنه ان رسول الله صلعم قال ما حق امرء مسلم یبیت لیلتین وله
شیئ یرید ان یوصی فیه الا ووصیته مکتوبة عند راسه رواه الجماعة

۲

و درین حدیث حجت ست از برای کسیکه عمل میکند بر خط معروف و جمع
وصیت وصایاست و اطلاقش بر فعل موصی و بر موصی به از مال و جز آن از عهد
و نحو آن می آید و درین هنگام بمعنی مصدر باشد که ایصاء ست و بمعنی مفعول بود
که اسم ست و وصیت در شرع عبارت ست از عهد خاص که مضاف باشد بسوی
ما بعد الموت و بر چیزی که بدان زجر از منهیات و حث بر مامورات واقع شود
نیز اطلاق می یابد و ما درین خبر نافیه ست بمعنی لیس و خبرش ما بعد الاست
و در روایت شافعی از سفیان باین لفظ آمده ما حق امرء یؤمن بالوصیة
الحدیث ای یؤمن بانها حق و ابن عبد البر و طحاوی روایتش بلفظ
لا یحل لامرء مسلم له مال نموده و شافعی گفته معنی حدیث آنست
ما الحزم و الاحتیاط للمسلم الا ان یکون وصیته مکتوبة عنده و کذا
قال الخطابی و قید مسلم درین جمله خارج بمخرج غالب ست ورنه وصیت کافر
هم فی الجمله صورت جواز دارد و ابن المنذر دران حکایت اجماع کرده در روایت
نزد ابی عوانه و بیهقی یک شب و نزد مسلم و نسائی سه شب بجای دو شب آمده
حافظ ابن حجر عسقلانی گوید ذکر دو شب و سه شب بنا بر رفع حرج ست بسبب تزاحم
اشغال انسان که محتاج باید دهی اوست تا درین مقدار فسحت ذکر شی محتاج الیه
بیابد و اختلاف روایات دال بر آن ست که این تقریب ست نه تحدید معنی آنکه
بر و ... زمان قلیل هم نگذرد مگر آنکه وصیتش نوشته موجود باشد و درین عبارت
اشارت ست بسوی اغتفار زمن یسیر و گویا سه شب غایت تاخیر و نهایت
امهال ست و لهذا ابن عمر گفته لم ابت لیلة منذ سمعت رسول الله صلعم

یقول ذلك الا ووصیتی عندی وازینجا عروج پایهٔ ابن عمر در اتباع می توان دریافت که در امتثال امر نبوی تا کجا رسیده طیبی گفته در تخصیص دو شب وسه شب بذکر تسامح ست در ارادهٔ مبالغه ای لاینبغی ان یبیت زمنا ما و قد سامحناه فی اللیلتین والثلاث فلا ینبغی له ان یتجاوز ذلك گویم شارع واهل علم ارشاد بدو شب وسه شب میکنند وامروز که زمانه همدوش قیامت کبری وهمعنان ساعت عظمی ست مردم تا آنجا تاخیر میکنند که صیحهٔ مرگ در میرسد ونوبت بوصیت نمی رسد واین هذا من ذاك جمعی را از همعصران که قدری یسیر یا کثیر از خیر داشتند دیدیم که در امراض عارضه در اوقات مختلفه بساحل مرگ رسیدند وبر مردن خود دران بیماری یقین نکرده از ایصا محروم ماندند واموال ایشان بعد از موت دست برد این وآن شد نه بحسب فرائض بورثه رسید ونه در سر کار خیری صرف شد بلکه انچه در همگی عمر بکمال خون فراهم آورده در زمان یسیر گرد باد فنا شد

دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت	الله الله که تلف کرد که اندوخته بود

اهل علم گفته اند که در وصیت نوشتن جمیع اشیا محقره وانچه عادت بخروج ازان ووفا بدان بزمان قریب جاری ست مندوب نیست وباین حدیث همراه قوله تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت الآیة استدلال کرده اند بر وجوب وصیت وباین قائل ست جماعتی از سلف منهم عطاء والزهری وابو مجلز وطلحة بن مصرف فی آخرین وبیهقی حکایت از شافعی در قول قدیم کرده وبه قال اسحق وداود وابو عوانة الاسفراینی وابن جریر در فتح الباری

گفته و دیگران هم باین رفته اند و مذهب جمهور ندب و عدم وجوب ست و
این را ابن عبد البر نسبت بسوی اجماع کرده و این مجازفت ست چه در اجماع
کلام ست چنانکه در طراقیه شلی و اقلید مذکورست و در ارشاد الفحول وحصول المامول
مسطورست وجواب جمهور از آیه کریمه آنست که منسوخ ست کما فی البخاری عن
ابن عباس وجوابش از طرف قائلین وجوب آنست که منسوخ وصیت از برای
والدین و اقارب ست که وارث میت اند نه نفس ایصا و هرکه وارث نیست
در حق او مقتضی نسخ نه در آیه موجودست و نه در تفسیر ابن عباس و جواب جمهور
از حدیث مذکور آنست که لفظ ما حق امر را از برای حزم و احتیاط ست بنا بر آنکه
گاه باشد که مرگ ناگاه میرسد و فرصت وصیت نمیدهد و مؤمن را لائق نیست
که از یاد موت در غفلت باشد قال الشافعی و گفته اند که لفظ حق در لغت بمعنی
شی ثابت ست و اطلاقش در شرع بر چیزی آید که بدان حکم ثابت گردد و آن
عام ترست از آنکه واجب باشد یا مندوب و اطلاق حق بر مباح بقلت می آید
قاله القرطبی و نیز تفویض امر بسوی اراده موصی دال بر عدم وجوب ست
ولکن در روایت متقدمه بلفظ لا یحل لامرء مسلم اشکال باقی ست و گفته اند
یحتمل که راوی ذکر روایت بالمعنی کرده باشد و از نفی حل عدم وصیة ثبوت
جواز وصیة بمعنی اعم مراد داشته و زیر آن واجب و مندوب و مباح همه داخل
ست و انکه قائل وجوب اند قول اکثر آنها آنست که فی الجمله واجب ست و
طاؤس و قتاده و جابر بن زید و دیگران گفته اند که وجوب از برای قرابتی ست
که خاصته وارث نمیشوند و ابو ثور گفته که وجوب وصیت در آیه و حدیث مختص

بکسی ست کہ بروی کدام حق شرعی ست ومی ترسد کہ آن حق از صاحب حق
ضائع گردد اگر بدان حق وصیت نمی کند ہمچو ودلیعت ودین ونحو ہما وتقیید
بقولہ ولہ شی یرید ان یوصی فیہ دلالت دارد بران در فتح الباری گفتہ
حاصلش راجع بسوی قول جمہور ست کہ وصیت واجب بعینہا نیست وانچہ
واجب بعینہ ست خروج ست از حقوق واجبہ للغیر خواہ بتنجیز باشد یا بوصیت
ومحل وجوب وصیت دمی ست کہ عاجز باشد از تنجیز وغیر او کہ ثبوت حق بدانستن
ادمی تواند شد آنرا نمی داند واگر قادر ست وغیروی آنرا نمیداند پس وجوب
نیست حافظ ابن حجر گفتہ واز مجموع انچہ ذکر یافت معلوم شد کہ وصیت
گاہ واجب ست وگاہ مندوب در حق کسی کہ امید کثرت اجر وثواب دارد
وگاہ مکروہ ست در عکس آن وگاہ مباح ست در حق کسی کہ ہر دو امر دروی
یکسان باشد وگاہ محرم ست اگر دران اضرار بود چنانکہ از ابن عباس آمدہ
واضرار در وصیت منجملہ کبائر ست چنانکہ باسناد صحیح موقوفا نزد سعید
بن منصور ومرفوعا نزد نسائی آمدہ ورجالش ثقات اند وجمہور مستدل اند
بر عدم وجوبش بروایت عائشہ صدیقہ متی اوصی وبروایت ابن ابی اوفی
کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وصیت نکرد واین در بخاری ست ونزد
احمد ست از ابن عباس ولم یوص پس اگر وصیت واجب می بود آنحضرت
صلعم آنرا ترک نمیفرمود وجوابش آنست کہ مراد نفی وصیت بخلافت
نہ مطلقا بدلیل آنکہ در مرض موت بچند امر وصیت کرد از انجملہ بالاتفاق یکیہ
ست یعنی پارۂ زر کہ در خانہ ماندہ بود چنانکہ ہم در حدیث عائشہ ست نزد

احمد وابن سعد وابن خزیمه ودر مغازی ابن اسحق آمده از عبید اللہ بن
عبد اللہ بن عتیبه که گفت لم یوص رسول اللہ صلعم عند موته الا
بثلث وازانجمله آنست که در جزیرهٔ عرب دو دین نباشد وبعث اسامه نافذ
گردد ودر صحیح مسلم ست از ابن عباس اوصی بثلاث ومنجمله آن اجازهٔ وفد
ست واز انس ست نزد احمد ونسائی وابن سعد کانت غایة وصیة رسول
اللہ صلعم حین حضرہ الموت الصلوٰة وما ملکت ایمانکم واین را
شاہدست از حدیث علی نزد ابی داؤد وابن ماجه واز حدیث ام سلمه نزد نسائی
بسند جید احادیث درین باب بسیارست حافظ در فتح الباری شطری صالح
ازان آورده وشوکانی درآن رساله مستقله جمع نموده ودر نیل الاوطار گفته
ولا یخفی ان نفی عائشة للوصیة حال الموت لا یستلزم نفیها فی جمیع
الاوقات فاذا اقام البرهان الصحیح من یدعی الوصایة فی شیٔ معین
قبل انتہی ودر لفظ حدیث متقدم مکتوبة عند راسه دلیل ست بر جواز
اعتماد بر خط وکتابت اگرچه مقترن بشہادت نباشد ومحمد بن نصر شافعی این
را خاص بوصیت ساخته نابر ثبوت خبر دران نه در غیر آن از احکام وجمہور
گویند مراد آنست که مکتوبة بشرطها ومحب طبری گفته اضمار اشہاد
بعید ست ودر جوابش گفته اند که اشتراط اشہاد بامر خارج ست کقوله تعالی
شہادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة واین دلیل ست
بر اعتبار اشہاد در وصیت وقرطبی گفته ذکر کتابت مبالغه ست در زیادت
توثیق ورنه وصیت مشہود بہا متفق علیہا ست اگرچه مکتوب نباشد وگذشت

که وصیت ضرار منجمله کبائر ست شوکانی فرماید فما احق وصیة الضرار بالابطال من غیر فرق بین الثلث وما دونه وما فوقه

واما مقدار وصیت

پس در حدیث متفق علیه بروایت ابن عباس آمده که گفت لو ان الناس غضوا من الثلث الی الربع فان رسول الله صلعم قال الثلث والثلث کثیر و در حدیث سعد بن ابی وقاص که جزیکه خبر نداشت بعد لفظ الثلث کثیر او کبیر این عبارت آمده انك ان تذر ورثتك اغنیاء خیر من ان تدعهم عالة یتکففون الناس رواه الجماعة و در حدیث ابی الدردا است عن النبی صلعم قال ان الله تصدق علیکم بثلث اموالکم عند وفاتکم زیادة فی حسناتکم لیجعلها لکم زیادة فی اعمالکم رواه الدارقطنی واحمد ورواه البیهقی وابن ماجة والبزار عن حدیث ابی هریرة وسندش ضعیف ست و در حدیث اول دلیل ست بر جواز وصیت بثلث و بر آنکه نقصان از ثلث وعدم زیادت بران اولی ست در فتح گفته استقر الاجماع علی منع الوصیة بازید من الثلث انتهی و در حدیث ابی الدردا دلالت ست بر آنکه قربت در وصیت شرط ست و چون حکم وصیت معلوم شد مقدمه تمهید یافت ولله الحمد

باب در وصایا

نخستین وصیت زیستن و مردن بر اسلام ست چه او سبحانه ... را از میان جمله ملل ونحل از برای ابراهیم علیه السلام برچیده و موسی علیه السلام ابنا خود را بمرگ بران وصیت فرموده کما تقدم و در حدیث ابی هریرة نزد احمد

وطبرانی در اوسط در ذکر مجی اعمال روز قیامت مرفوعاً آمده ثم یجیئ
الاسلام فیقول یا رب انت السلام وانا الاسلام فیقول انک علی
خیر بک الیوم آخذ وبک اعطی وحق تعالی فرموده ومن یبتغ غیر
الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین در قاموس
گفته اسلم انقاد وصار مسلما انتهی واین معنی لغوی اوست وتفسیرش
در حدیث جبرئیل علیه السلام از جناب نبوت صلعم چنین آمده الاسلام ان
تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقیم الصلوة وتؤتی
الزکوة وتصوم رمضان وتحج البیت ان استطعت الیه سبیلا
الحدیث اخرجه مسلم ودر حدیث رفاعه بن رافع زرقی ست مرفوعا
اللهم توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین غیر خزایا ولا مفتونین
اخرجه احمد والبخاری فی الادب والنسائی والحاکم وصححه واز ادعیه
ابراهیم خلیل ست در کتاب عزیز ربنا واجعلنا مسلمین لک وگفت ومن
ذریتنا امة مسلمة لک والحمد لله که ما از ذریت وی علیه السلام ایم پس مارا
ناگزیر باشد از آنکه خود را مسلمان داریم واو تعالی این امت را پیش از وجود
او در توریت وانجیل مسلمان نامیده واسلام را ملت ابراهیم نشان داده سفیا
در کریمه هو سماکم المسلمین من قبل گفته یعنی فی التوراة والانجیل ویوسف
علیه السلام سوال کرد وگفت توفنی مسلما والحقنی بالصالحین
واو تعالی اسلام را دین نامیده وفرموده ان الدین عند الله الاسلام واز
برای تمام بریت آنرا برگزیده کما قال سبحانه ورضیت لکم الاسلام دینا

وانصاف برآنکسی که در زمین و آسمان ست بدان بیان فرموده قال تعالی
وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه یرجعون ابن
عباس در تفسیر این آیه گفته من فی السموات الملائکة ومن فی الارض
من ولد علی الاسلام وکرها من اتی به من سبایا الامم فی السلاسل
والاغلال یقادون الی الجنة وهم کارهون اخرجه الطبرانی وفرمود
ماکان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما وما کان
من المشرکین درین آیه نفی کرد از ابراهیم جمیع ادیان را و اثبات اسلام نمود
از برای وی علیه السلام و جناب ختمی پناه صلعم را گفت که چنین بگوید و انا اول
المسلمین و این را از اذکار اشرف طاعات ایمانیان بلکه مفتاح افضل
عبادات اسلامیان گردانید که تا ملتش در هر روز پنج مرتبه گزارش میکنند و
کیف که اسلام سبب نجات از اهوال فردا همین وجه و اولیا دست دمیکه
وجوه معرضین از اسلام سیاه گردد و ایشان بسبب اسلام از حوض سید ولد
عدنان نزد ذود اهل عصیان بنوشند و از صراط بگذرند و میکده اشقیا را
در نیران بفقند و با اسلام امتیاز از مجرمان دران ستخیز ست چه [illegible] من
زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحیاة الدنیا الا متاع
الغرور و همین اسلام ست که بسبب آن بنده زیر خاک بجواب ملائکه [illegible]
بپردازد و در پنج سوال آنان ثابت ماند و در حدیث جابر آمده قال
رسول الله صلعم اذا وضع المؤمن فی قبره اتاه [illegible]
فقام یهب کما یهب النائم فیقال له من ربک فیقول الله دینی الاسلام

ونبيي محمد فينادی منادان صدق عبدی فافرشوه من الجنة اخرجه ابن ابی عاصم فی السنة وابن مردويه والبيهقی من طريق ابی سفيان عن جابر ودرين باب حديثهاست وروح القدس نازل شد به بشارت ازبرای مسلمانان کما قال تعالی قل نزله روح القدس من ربك ليثبت الذين آمنوا وهدی وبشری للمسلمين وتعالی بنابراين اسلام ازبرای بندگان نعمتهای غير محصاة مهيا کرده چنانکه از کريمه والله جعل لکم من بيوتکم سکنا تا آخر هر دو آيه الی قوله کذلك يتم نعمته عليکم لعلکم تسلمون آشکاراست سيد علامه بدر الملة المنير محمد بن اسمعيل بن صلاح الامير قدس سره فرمايد وکم اشتملت هاتان الآيتان علی تعداد نعم لا يفي بالتعبير عنها لسان بل لو تکلم عليهما علی انفرادهما لاحتمل مجلد يستغرق عدة اوقات وازمان انتهی فالحمد لله الذی من علينا بالاسلام وهدانا له بفضله ولا نعام وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله کلمة صادقة يقولها المسلمون فی دار السلام وبالجملة فضائل ومناقب اسلام بيش ازان ست که درين مختصر بگنجد وبعد ازانکه خاتم رسل وهادی کل مبعوث شد وحقيقت مله ونحله درين دين مبين وشرع متين منحصر گشته وگرفتن دين ديگر هرچه باشد وهرکجا باشد ازهم پاشيده پس در صدد اين دولت سترگ ومراقبت اين نعمت بزرگ چندان می بايد کوشيد که هيچ شی از اشياء دنيا همچو زن وفرزند ودولت وحکومت ازان تنزلزل نمی تواند کرد وهيچ امر از امور مصائب ومصاعب اين سپنجی سرا ازان بازنه

نمی تواند داشت ؎

اگر زکوه فرو غلطد آسیا سنگی ــ نه عارف ست که از راه سنگ برخیزد

بلکه اگر یکی را از ما همگی گیتی بخشند و تمام عالم در کنارش نهند و خواهند که
از دین اسلام برگردانند و بکیش گبر و ترسا و مجوس درآرند و نعوذ باللہ منہ برما
فرض باشد که لهم الدنیا ولنا الآخرة را در نظر داشته پشت پا بر آن همه
آسودگی بزنیم و عاجل فانی را بر آجل باقی زنهار تقدیم ندهیم تا بتنزل
باقل قلیلی ازان و قدر یسیری ازان چه رسد جمعی کثیر را دیدیم که اقبال جاه
و دولت چند روزه ایشان را از دائرهٔ اسلام بدر برده خاسر دارین گردانید
و معهذا دنیا هم بقدر مراد دست بایشان بهم نداد و همگی دوادوش ایشان که
در سر این کار بر روی کار آوردند چون گرد باد صحرا بر باد رفت و ازین سو
رانده و ازان سو مانده گردیدند و نعوذ باللہ من سوء المنقلب

دنیا مطلب تا همه دنیت باشد ــ دنیا طلبی نه آن نه اینت باشد

درین دور پسین که از صد سیزدهم هجرت سه سال باقی ست اسباب گمراهی
و سازو برگ کفر و کافری بسی مهیاست و فرقهٔ ضاله و افراخ ایشان را از
آزاد طبعان دهریه کیش اهتمامی بس دور و دراز در برهمی مردم از دین اسلام
بانواع حیل و مکیدت که حصر آن بجز خداوند تعالی دیگری نمی تواند بود و دست
و هزار ریو و رنگ ازالهٔ این نام از انام و انتزاع حکومت اسلام [illegible]
اقطار ارض میخواهند و سالی نمی گذرد که جرگه از عوام هم لا انعام [illegible] و
مشیت الهی لشقاء ایشان رفته خلع رابقهٔ اسلام [illegible] کرده و در دام صحبت

اینان گرفتار شده بهاویهٔ جهنم می روند تا آنکه امروز چنانکه در بعض اخبار آمده
از دین اسلام جز اسمی و رسمی باقی نیست و با تجمله عمر این وصیت که عبارت
از مردن بر اسلام باشد بسی دراز بوده که از عهد ابراهیم خلیل که آدم ثالث و
ابو الانبیاء و مکرم جمیع امم دنیاست تا بما پس آیندگان کابراً عن کابر و
اباً عن جد رسیده بلکه ناقل آن از وحی علیه الصلوة خود حضرت رب العالمین
ست و مبلغ آن جبریل علیه السلام و رسول امین صلی الله علیه وآله وسلم و بیش
ازین سندی عالی نخواهد بود تا این وصیت بر جناب ختمی پناه نازل گشته
جمهور مسلمین از خاصه و عامه بر آن عامل و بدان قائل بوده اند عجب باشد
که چنین کارخانه گمراهی ما را ازین وصیت دیرگاهی که از سیزده صد سال
هجرت شیوخ و اکابر ما بران ماشی بوده اند از استقامت بر باید و پاره از
عاجل فانی ما را فریفته از آجل باقی باز دارد بلکه در خور حال ما آنست که به
فحوای مقاله ابراهیمیه اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین
با خلیل علیه السلام همزبان و یکدل باشیم و آنچه یوسف صدیق علیه السلام آرزو
کرده در پیرو هر نماز بحضرت خداوندی جلت عظمته گزارش کرده باشیم رب انت
ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین شیطان لعین
دشمن ور او ر و نفس اماره عدو زبردست ست که هر لحظه در تعقب ماست میخواهد
که قدم [illegible] بوده و اضحه اسلام راسخ ماند و از برای این تزلزل هزار تلاقیل و بلابل
بر هم بر روی کار می آرد لهی ثابت قدم درین معرکه بغایت دشوار ست و
استقامت بر دین اسلام توفیقی [illegible] الا من رحمه الله تعالی ما شما هبات ی بایدکه

درین حبس وبیض خود را جمع دارد و فریفتهٔ این همه نقش و نگار کفر و کافری نگردد و بانزعاج اعدای اسلام از جا نرود ؎

همه اندر زمن بتو این ست	که تو طفلی و خانه رنگین ست

اللهم ثبت قلوبنا علی دینک واجعلنا علی ملة رسولک واذا اردت بقوم فتنة فتوفنا غیر مفتون۔

وصیت دیگر همان وصیت اول مقاله وضیه ست یعنی چنگ زدن بکتاب وسنت در اعتقاد وعمل وپیوسته تدبر بر هردو مشغول شدن وهر روز حصهٔ از هردو خواندن واگر طاقت خواندن ندارد ترجمهٔ ورقی از هردو شنیدن ودر عقائد مذهب قدمای اهلسنت اختیار کردن واز تفصیل وتفتیش آنچه سلف تفتیش نکردند اعراض نمودن وبتشکیکات معقولیان تمام التفات نکردن ودر فروع پیروی علمای محدثین که جامع باشند میان فقه وحدیث کردن ودائما تفریعات فقهیه را بر کتاب وسنت عرض نمودن آنچه موافق باشد در حیز قبول آوردن والا کالای بد بریش خاوند دادن امت را هیچ وقت از عرض مجتهدات بر کتاب وسنت استغنا حاصل نیست وسخن متقشفهٔ فقها که تقلید عالمی را دست آویز ساخته تتبع سنت را ترک کرده اند نشنیدن وبدیشان التفات نکردن وقربت خدا جستن بدوری ایشان انتهی کلامه قدس سره این وصیتیه شامل خیر دنیا وآخرت هردو ست و در زیر هر جمله اش معانی انبوه و علوم ست که اکنون بیانش خواهان دفاتر مستقلست باختصار این ست که الباب عبارات از قرآن کریم وفرقان عظیم ست و ... دوم ست که

طفل را از کشودن زبان اول چیزی که می آموزند همین کتاب معلی القاب
ست تا در نخستین وهله آشنای توحید گردد و بعض آنرا حفظ میکنند و بعض دیگر
بر قرارت در مصحف بس مینمایند و هر دو خوب ست لکن مجرد خواندن اگرچه اجر
دارد اما ضرور است که عامهٔ اطفال را ترجمه هندی مثل موضح القرآن یا فارسی
همچو فتح الرحمن بیاموزند و فوائد هر دو را گوش زد آنان سازند تا حلاوتی از
ایمان و اطلاعی بر مضامین فیض آگین قرآن روزی روزگار ایشان گردد؛
خاصه را تفاسیر اهل معرفت بعلم حدیث از برای درس و تدریس پسند است
مثل تفسیر ابن کثیر و فتح القدیر و فتح البیان از مطولات و جلالین و نحو آن از
مختصرات و سنت عبارت از دواوین احادیث ست و درین علم شریف قدیما
و حدیثا کتب بسیار بلکه بیشمار فراهم کرده شده چنانکه از حصهٔ اول کتاب اتحاف
النبلاء پیداست اما آنچه در اتقان و صحت و شهرت و قبول سربلند ست همین
شش کتاب معروف ست که عبارت باشد از صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی
و مجتبای نسائی و سنن ابی داود و سنن ابن ماجه و نزد بعض موطای مالک ست
عوض ابن ماجه و نزد صاحب این وصیت رتبهٔ موطا بالاتر از همه هاست و شک
نیست که کتاب موطا کتاب مبارک قدیم ست و آنچه درو ست از مرفوعات و
بلاغیات اصح صحیح ست در نقل لکن صحیح بخاری مشتمل ست بر غالب آن و علی
کل حال [illegible] مراد شاهد ست بر آنکه هیچ کتاب حدیث به رتبهٔ این کتب سته نمیرسد
و این کتب کافی و وافی ست از برای مجتهد و مقلد و عامل بالحدیث و جامع
جمیع ابواب اسلام و ایمان و [illegible] اوامر و نواهی ست و معتمد جمیع از اهل علم و عمل

احادیث احکام را ازین امهات سته وجز آن که بصحت وحسن رسیده جداگانه
نوشته اند وکار وبار کردار وگفتار را برامت امیه مرحومه بغایت آسان
نموده جزاهم الله تعالی عنها وعن جمیع المسلمین خیراً اوافرا واحسن مولفات
درین باب دو کتاب ست یکی منتقی للشیخ ابن تیمیه رح دیگر بلوغ المرام للحافظ
ابن حجر العسقلانی وانچه ماسوای این هردو ست بجامعیت واتقان انها نمیرسد
وانچه درین هردو مشکل وغریب ست فقها ولغة یا روایة ودرایة حل آن در شروح
این هردو ست واجل واکمل شروح کتاب نیل الاوطار للشوکانی ومسک الختام
لهذا العبد الفانی ست چنانکه اجمع شروح بخاری فتح الباری ست اگرچه شروح
صحاح ست لاسیما انچه ازان میان اهل علم معتمد ومعتبر ست همه حسنات ست
ودر مختصرات فقه سنت کتاب روضه ندیه شرح درر بهیه گوهر یکدانه ست که قیمت
وقدرش جز کسیکه عابر دفاتر حدیث وعاثر طوامیر فروع ست دیگری نمی داند
وقدمای اهل سنت که باختیار عقائد ایشان صراحت رفته عبارت اند از جماعهٔ
محدثین مثل امام مالک وشافعی واحمد وتلامیذ ایشان که اصحاب صحاح سته اند
وتلامیذ تلامیذ ایشان که احزاب متحزبه وجموع متکثرهٔ اصحاب حدیث ست
وعقیدهٔ ایشان همان ست که ظاهر قرآن وحدیث بر آن دلالت دارد وقائل
اند باسماء وصفات الهی که در کتاب وسنت آمده وانچه دران صریح است بدان
معتقد اند وتفرقهٔ اشعریه وماتریدیه نمی شناسند وانچه ازان مشکل
مرادش بقائلش میکنند وبتاویل ضائمی زنند وصفات باری تعالی را بر
ظاهرش جاری می نمایند واز تعطیل وتشبیه وتکییف وتنزیه راشدهٔ اهل

کلام بزرا راند و دراجرای هر صفت که تشبیه از وی متبادر میگردد بیک کلمه اجمالی
علاجش میکنند و آن کلمه صادقه این ست لیس کمثله شیء و مثل او ست
ولم یکن له کفوا احد و نحو آن ست ولله المثل الاعلی و درین باب تالیفها
ست متقدم این گروه حق پژوه امام احمد بن حنبل رضی الله عنه ست بعده
اتباع او مثل شیخ الاسلام احمد بن تیمیه و حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم و ابن
قدامه مقدسی و علامه صابونی و سفارینی و غیرهم سپس علامه شوکانی شاگردان
او و احسن و اجمع کتب درین باب کتاب الجوائز والصلات من جمع الاسامی والصفات
ست و اسم او دال بر مسمی ست و این خود از آن فرزند گرامی ست دیگر کتاب
انتقاد رجیح و بغیة الرائد و قطف الثمر ست و اطول اینها کتاب امام سفارینی
ست و اخصر آن عقیده صابونی و در رد شرک و بدع و اثبات توحید کتاب
اقتضاء الصراط المستقیم و کتاب الفرقان و عقائد حمویه و واسطیه و جز آن
و کتاب رد الاشراک و ترجمه او مسمی بتقویة الایمان و کتاب فتح المجید لشرح
کتاب التوحید و کتاب اغاثة اللهفان و تجرید التوحید و تطهیر الاعتقاد
و جز آن ست و در فروع پیروی علمای محدثین نمودن یکی طریقه انیقه از برای
عامه مسلمین ست که خود شان بر عرض مجتهدات بر کتاب و سنت قادر نبوده اند
و هر که عالم و مزاول و عارف مفاهیم و عطف قرآن و حدیث ست و مولفات
[illegible] امه در نظر دارد وی جامع باشد میان حدیث و فقه محتاج تقلید
[illegible] تنها نیست و مبالاتی برد و قبول ایشان ندارد والحمد لله تعالی که
هیچ زمانه از صدر اول تا ایندم ازین جنس اهل علم در قطری از اقطار ارض

خالی نیست و نخواهد بود انشاء اللہ تعالیٰ شوکانی رح در کتاب البدر الطالع
بمحاسن من بعد القرن السابع نوشته لما شاع على السنة جماعة من الرعاع
اختصاص سلف هذه الامة باحراز فضيلة السبق في العلوم دون خلفها
حتى اشتهر عن جماعة من اهل المذاهب الاربعة تعذر وجود مجتهد
بعد المائة السادسة كما نقل عن البعض او بعد المائة السابعة كما زعمه
اخرون وكانت هذه المقالة بمكان من الجهالة لا تخفى على من له ادنى
حظ من علم وانزر نصيب من عرفان واحقر حصة من فهم لانها قصر
للتفضل الالهي والفيض الرباني على بعض العباد دون بعض وعلى اهل
عصر دون عصر وابناء دهر دون دهر بدون برهان ولا قرآن
على ان هذه المقالة المخذولة والحكاية المرذولة تستلزم خلو هذه
الاعصار المتاخرة عن قائم بحجج الله ومترجم عن كتابه وسنة رسوله
صلعم ومبين لما شرعه لعباده وذلك هو ضياع الشريعة بلا مرية
وذهاب الدين بلا شك وهو تعالى قد تكفل بحفظ دينه وليس المراد
حفظه في بطون الصحف والدفاتر بل ايجاد من يبينه للناس في
كل وقت وعند كل حاجة حداني ذلك الى وضع كتاب يشتمل على
تراجم اكابر العلماء من اهل القرن الثامن ومن بعدهم ممن بلغني
خبرهم الى عصرنا هذا ليعلم صاحب تلك المقالة ان الله تعالى وله
المنة قد تفضل على الخلف كما تفضل على السلف بل ربما كان في
اهل العصور المتاخرة من العلماء المحيطين بالمعارف العلمية على اختلاف

انواعها من یقل نظیره من اهل العصور المتقدمة کما سیقف علی
ذلك من امعن النظر فی هذا الکتاب وحل عن عنقه عری التقلید
والارتیاب انتهی المراد منه واین عبارت منادی ست باعلی صوت بعدم
ختم اجتهاد درین امت و وجود حامل علوم حقه تا آخر دوران شیخ احمد ولی الله
محدث دهلوی و سید محمد بن اسمٰعیل یمنی و علامه شوکانی و بعض معاصرین ایشان
و غالب تلامذهٔ این بزرگواران در عرب و عجم از همین زمره شار الیها بودند و
هنوز جا گرم دارند و لکن

گر نه بیند بروز شپره چشم	چشمهٔ آفتاب را چه گناه

وعلی کل حال در حدیث ابراهیم بن عبد الرحمن عذری آمده که قال رسول
الله صلعم یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف
الغالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین رواه البیهقی فی کتاب
المدخل مرسلا و در حدیث ابی هریره رضی الله عنه ست عن رسول الله
صلعم قال ان الله عز وجل یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة
سنة من یجدد لها دینها رواه ابو داؤد وعن معاویة قال سمعنا النبی
صلعم یقول لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا
من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلك متفق علیه وعن معاویة بن
قرة عن ... قال قال رسول الله صلعم لا یزال طائفة من امتی منصورین
لا یضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة قال ابن المدینی هم اصحاب
الحدیث رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح درین احادیث

دلیل ست برآنکه در هر طبقه جمعی حامل این علم خواهد بود و آن جمع عدل ست
و مراد باین علم علم کتاب و سنت ست زیرا که در زمان نبوت غیر این هر دو علم
دیگر نبود و در حدیث عبداللہ بن عمرو ست که فرمود آنحضرت صلعم العلم ثلثة
آیة محکمة او سنة قائمة او فریضة عادلة وما کان سوی ذلک
فهو فضل رواه ابوداؤد وابن ماجة لام در قوله العلم ظاهر آنست که از
برای استغراق ست اگرچه بعض حملش بر عهد کرده اند و مراد بدان علم دین
داشته و مراد بآیت محکمه قرآنست و بسنت قائمه حدیث صحیح و بفریضهٔ عادله
علم میراث و مراد بفضل زیادت ست که ضرورتی اندران نیست گویا آنچه جز
کتاب و سنت ست هرچه باشد از وادی علم لا ینفع وجهل لا یضر ست۔
وصیت دیگر چنانکه در مقالهٔ وصیه فرموده آنست که دست در دست مشائخ
این زمان هرگز نباید داد و بیعت بایشان نباید کرد و بغلو عام مغرور نباید بود
زیرا که اکثر غلو عام بسبب رسم ست و امور رسمیه را بحقیقت اعتبار نیست
و کرامات فروشان این زمان الا ما شاء اللہ تعالی طلسمات و نیرنجات را کرامات
دانسته اند تفصیل این اجمال آنکه اشهر اصناف خرق عادت اشراف بر خواطر
ست و انکشاف واقعات آینده و اشراف و کشف را طرق بسیار ست از انجمله
باب ضمیر از علم نجوم و رمل ست نمی بینی که حکم در نجوم موقوف ست بر تسویه
بیوت و رمل را از انچه درکار ست ما تجربه کرده ایم که ماهر در فن
که احکام کدام دقیقه ست از دقائق [illegible] از انجا ذهن [illegible] تسویه و ابطال
و [illegible] بیوت و مواضع کواکب در خاطر [illegible] نمی بندد گویا انچه تسویة البیوت

مقابل او استاده ست وهمچنین ماهر در فن رمل گاهی در دل خود معین میکند
که فلان انگشت را لحیان قرار دادم و فلان انگشت را فلان شکل بود در ذهن
صورت می بندد که ازین شکل کدام حکم متولد میشود تا آنکه زائچه پیش او حاضر
میشود و ازانجمله باب کهانت ست با نواعها وآن بغایت تمسع ست تارة باحضار
جن وتارة بغیرآن وازانجمله باب طلسم ست که قوای کواکب در صورتی بند میکنند
وازان اشراف حاصل میشود و اعمال جوگ که بعضی ملاحظات جوگیه را خاصیتی
تام ست در اشراف وکشف ومن اراد تحقیق ذلك فلیرجع الی کتب
هذه الفنون وهمت بستن برکاری وشکل معیب برآمدن ودل بردل کسی
داشتن وطالب را مسخر کردن همه از فنون نیرنج ست چند ملاحظه هستند
که باین کار میرسانند صلاح وفجور وسعادت وشقاوت ومقبول بودن و
مردود بودن درینجا هیچ فرق پیدا نمی کند وهمچنین وجد وشوق وقلق وسرایت
این حالت در حاضران نشاء آن حدت قوت بهیمیه ست لهذا هر که قوت بهیمیهٔ او
قوی تر وجد او زیاده تر آری این اعمال واین احوال بعض صالحان هم میکنند به
نیتی از نیات نیک وانیقدر آنها را از کرامات میگردانند کما لایخفی وبسیاری از
ساده لوحان را دیده ایم که چون این اعمال را از شیخی فراگرفته اند آنرا عین
کرامات میدانند چارهٔ کار آنکه کتب حدیث مثل صحیح بخاری وصحیح مسلم
وسنن ابوداود وترمذی خواند وعمل بر ظاهر سنت پیش گیرد انتهی واگر حق
سبحانه در دل شوقی صادق کرامت فرماید وطلب این راه غالب شود کتاب
عوارف ومشکوة وریاض الصالحین واذکار نووی ونحوا ینها را از برای

آداب نماز و روزه و ادعیهٔ صحیحه و عمارت اوقات اختیار نماید بزرگان نقشبندیه طریق پیدا کردن یادداشت را بر وجهی نوشته اند که احتیاج بتلقین هیچ مرشدی نمانده کتاب قول جمیل درین باب بسندست خذ ما صفا ودع ما کدر و چون کیفیت نور عبادت و نسبت یادداشت حاصل شد بران مواظبت نماید اگر درین فرصت عزیزی را دریابد که صحبت او مفتاح جذب ست و تاثیرش مردم را دستگیر د باوی صحبت دارد تا آنکه حالت مطاوبه ملکه راسخه گردد و در خلا و ملا بدان ملکه مشغول باشد رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله سفر در وطن خلوت در انجمن دل بیار دست بکار همین معنی دارد و این تاثیر جز در عصابهٔ حدیث و جماعهٔ سنت نتوان یافت درین زمانه هیچکس نیست الا ماشاء الله تعالی که من جمیع الوجوه کمال علم و عمل داشته باشد اگر از یک وجه کمال دارد از وجه دیگر عاطل ست پس همان کمال را از وی حاصل باید کرد و از چیزهای دیگر چشم باید پوشید فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه در مقالهٔ وضیه گفته خذ ما صفا ودع ما کدر نسبت صوفیه غنیمت کبری ست در رسوم ایشان هیچ نمی ارزد این سخن بر بسیاری گران خواهد بود اما مارا کاری فرمودند برحسب آن باید گفت و بر گفتهٔ زید و عمر و تعریج نمی باید کرد انتهی و آنچه در تفصیل این اجمال همدرین مقاله گذشته رجوع بدان می باید کرد و تصوف عبارت از احسان

که در حدیث جبرئیل علیه السلام ذکرش آمده و هو قوله صلعم لما قال جبرئیل فاخبرنی عن الاحسان قال الاحسان ان تعبد الله کانک

تراه فان لم تكن تراه فانه يراك الحديث متفق عليه من حديث عمر بن الخطاب رضی الله عنه وباب احسان شرع را ازینجا باید آنچه ازان موافق سنت صحیحه ست در کتاب قطر الولی للشوکانی مذکورست وانچه دران فقرا جهله ومتصوفه غفله از رای وهوای خود افزوده وآفریده اند تفصیل در کتاب الفرقان بین اولیاء الرحمن واولیاء الشیطان پرده از روی آن برداشته وحق ابلج را از باطل لجلج جدا ساخته وابن القیم در مدارج السالکین شرح منازل السائرین بشرح وبسط آن پرداخته وشک نیست که بشهادت استقرا معلوم ست که در سلاسل صوفیه کرام آنانکه طریقه ایشان موافق سنت بوده وبنا بر کمال علم وعمل از بدعات بمراحل دور افتاده بودند ودر تقوی وطهارت ظاهر وباطن ونفات محبت دنیا ممتحن آمدند هیچ سلسله بصفا وراستی وموافقت ظاهر شرع ومتابعت سنت مطهره بنقشبندیه نمی رسد اگرچه مقصود همگنان همان یک چیزست بس بس کما قیل

عبارا تنا شتی وحسنك واحد		وكل الى ذاك الجمال يشير

اما حق آنست که اتباع ظاهر شریعت وترک رسوم وبدع خلق تاثیری دیگر دارد که در سلوک ان راه ورسم درویشی یافته نمی شود قاضی فاضل صوفی ثناء الله پانی پتی در وصایای خویش می نویسد که اکمل الملین از نوع انسانی آنانکه هم سید المرسلین محمد رسول الله صلعم ست هر کس قدر بان متابعت بهم رساند در باطن وظاهر وصفات جبلی وکسبی وعلم واعتقاد وعمل وعادات وعبادات آنکس را بهمان قدر کامل باید دانست وهرکس در متابعت در

چیزی ازان قاصرست ہمانقدر روی راناقص باید دانست ولهذا بجہت کمال اتباع سنت سنیہ کہ اولیای نقشبندیہ اختیار کردہ اندگوی مسابقت بردہ اند وہمین کمال مشابہت بجہت کمال متابعت دلیل ست برافضلیت ایشان واگرہمت ماقاصرہمتان ازکمال متابعت آنجناب کوتاہی کند وبر ادار واجبات وترک محرمات ومکروہات ومشتبہات درعبادات وعادات خصوصًا درمعاملات قناعت کند آنہم بسیارغنیمت ست گوکثرت نوافل و اتیان مستحبات وکمال اشتغال السنن درعبادات وعادات ازوی میسرنشود رسول فرمود صلعم من اتقی الشبہات استبرء لدینہ وعرضہ و من وقع فی الشبہات وقع فی الحرام الحدیث فی الصحیحین وحق تعالی میفرمایدان اولیاؤہ الا المتقون تقوی عبارت ازاداءِ واجبات و ترک محرمات ومشتبہات ست نہ ازکثرت نوافل واتیان مستحبات اقبح محرمات رذائل نفس ست مثل نفاق وعجب وکبر وحقد وحسد وریا وسمعہ وطول امل وحرص بردنیا ومانندآن وبعدازان محرمات کہ بافعال جوارح تعلق دارد و درکتب فقہ یعنی فقہ سنت مبین اند واگرہمت ازین مرتبہ ہم کوتاہی کند واز شوم نفس وشرشیطان مرتکب محرمات شود پس درانچہ اتلاف حقوق العباد باشدازان اجتناب باید کرد کہ حق تعالی کریم ست ورسول شفیع آنجا امید عفوست درحقوق العباد دربخشش نمی آید آیات واحادیث در... بسیارست این ضمیمہ متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم المسلمون من لسانہ ویدہ وحدیث ان تحب للناس ماتحب

لنفسك وتكره لهم ما تكره لنفسك درينجا كافي ست

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن	که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست

یعنی غیر این گناهی نیست انتهی وما احسن هذا القضا من ذلك القاضی
گویم قاری کتب سنت صحیحه وعامل برآن جامع باشد میان شرع وتصوف زیرا که
هرانچه مراد اصلاح ظاهر وباطن آدمی دخل ست وبکار معاش ومعاد او می تواند
آمد همه اش دران صحف مبارکه بروجهی روشن وبیانی واضح تر از مهر درخشان
مذکور ست قصوری که درین راه مینماید از طرف ناکرده کاری هاست ورنه
ممکن نیست که اگر یکی مضامین کتاب الرقاق ودیگر ابواب آداب را که در
کتب سنت مسطور ست در دل نگاهدارد در جذر طبع وقعر خاطرش جا دهد تاثیری
[illegible] جذبی شایان او را فرا نگیرد وبی زاجر وواعظ وقسر قاسر متصف بصفاتی
نشود که اکابر صوفیه وسلف امت بدان مشار الیهم بوده اند اما درین هنگامه که
در اختیار اسلام ولقا بر نام ایمان صد رخنه درکار ست از احسان و مراتب ایقان
خود حساب نتوان گرفت که حکم کیمیا وعنقا دارد امروز چنانکه وجود علما حق پرست
صواب نگر واخلاص جو بمعنان عدم ست وجود صوفیه صافیه که جز رضا ء حق
وقرب رب مقصد دیگر ندارند ودنیا ومافیها را در برابر رضای او سبحانه بجوی
نستانند عزیز تر ونایاب تر گشته واین همه از تاثیرات غربت اسلام ست در
حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده قال رسول الله صلعم بدء الاسلام
غریبا وسیعود کما بدأ فطوبی للغرباء اخرجه مسلم ولفظ حدیث
عمرو بن عوف مرفوعا چنین ست ان الدین بدء غریبا وسیعود کما بدأ

فطوبی للغرباء وهم الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من سنتی رواه الترمذی و درین باب حدیثهاست جمله صالحه ازان در کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة و کتاب العلم از دواوین سنت مطهره مذکور ست و بالجمله معدن هر کمال و مخزن هر صفت جلال و جمال و جارحهٔ اصلاح هر ظاهر و باطن و آلهٔ فروغ هر صورت و معنی از اسلام و ایمان و احسان همین دریافت مقاصد حدیث و قرآن ست و ماورای آن هیچ کمال متصور نیست تصوری که در استحصال و حصول آن دست بهم میدهد از تلقاء عدم عمل بموجب اوست ورنه انسان را بعد از تکمیل مراتب تحصیل علوم کتاب و سنت احتیاجی بسوی احدی از مشائخ وقت و صوفیهٔ عصر و درویشان زمان باقی نیست و آنکه صحبتش اثری دهد و سخنش دلی بر باید خود درین هنگام موجود نیست بلکه هم آشیانهٔ عنقاء مغرب و همپایهٔ کبریت احمر ست الا من علمه الله تعالی ولم نعلم حاصل آنکه

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار	بگذارند و سر طرهٔ یاری گیرند

وصیت دیگر در مقالهٔ وصیه گفته حد امر معروف انچه بخاطر این فقیر ریخته‌اند آنست که در فرائض و کبائر ذنوب و شعائر اسلام بعنف امر معروف و نهی منکر باید کرد و با کسانیکه دران باب تساهل دارند صحبت نباید داشت و دشمن ایشان باید بود و در سائر اوامر خصوصا در انچه سلف یا خلف [illegible] کرده باشند امر معروف و نهی منکر به تبلیغ حدیث ست [illegible] ان مستحسن نیست انتهی گویم در حدیث ابی سعید [illegible] ست از آنحضرت صلعم که

فرمود من رأی منکم منکراً فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه
فان لم یستطع فبقلبه وذلك اضعف الایمان رواه مسلم واین
حدیث افاده کرد که تغییر منکر که عبارت از نهی ست بر سه گونه ست یکی بدست
واین کار ملوک ونوابان ایشان ست که زمام حکومت ونفاذ امر بدست ایشان
نهاده اند ولکن وجود چنین سلاطین وامراء از عمر دراز مفقود گشته خصوصاً از دمیکه
سلطنت اسلامیه از میان برافتاده واکنون که فرمان روائی اکثر ممالک بدست
فرقه ضاله ست وتمام همت ایشان در برانداختن اسلام وشعائر او واز جمله انام
کسی مقدور نیست که با دنی تغییر منکر بدست می تواند پرداخت ودر بعض
اقطار ارض که پاره حکومتی بدست اسلامیان ست خود اهتمامی بکار دین نیست
وهمگی همت ووقت وقف هوا پرستی وعیش طلبی وسرمستی ست وهرگز سری
بجانب اسلام بر نمی دارند تا بامر معروف ونهی از منکر چه رسد بلکه اگر یکی از
عالی همتان اشارتی بترک چیزی از اسباب فسق وفجور ایشان کند در پی آزارش
میگردند وبدترین دشمنانش می شمرند ودقیقه از دقائق ایذا وحط او فرو
نمی گذارند وامر او بمعروف ونهی او از منکر منجر بصد آفت دیگر میگردد ودرین حالت
صون نفس وحفظ عرض اسلام واجب تر از امر معروف ونهی منکر ست چنانکه
شیخ الاسلام ابن تیمیه رح در بعض مؤلفات خود بدان اشارت کرده وحکایتی
از یعنی ... ی در آخر انتقاد رجیح رقم زده گشته فلیراجعه دوم که امر معروف ونهی
از منکر بزبان ست این کار اهل علم باشد که مردم را بوعظ از محرمات ومنهیات
باز می دارند خواه مستمعی بموجبش کاربند گردد یا خیر ایشان بهر حال از ذمه خود

*

پاک بیگردند وازین جنس جماعهٔ متعدد در هر قرن وقطر بوده وموجود ست وهر چند
بنا بر قلت اخلاص اندرزگران وکوتاهی عمل خودشان سخن اهل وعظ چنانکه باید
شاید در مردم در نمی گیرد الا ماشاء الله تعالی باری این شیوه وجریان این طریقه
خالی از منفعتی نیست گو یسیر باشد واین مرتبه نسبت بمرتبهٔ اول در درجهٔ ثانوی
ست بنص شارع وبنا آن بر عدم استطاعت نفاذ آن بدست بوده وسود این
تذکیر غالباً مخصوص بعامهٔ امت باشد وزمان بقاء او خیلی کمتر واما خاصه پس از
برای ایشان طریقهٔ تالیف وجمع کتب ست در هر عصر ونفع آن مستمر ودائم ست
ولهذا تا در اوائل امت وصدر ملت شیوهٔ تصنیف بر روی کار آمده از آن دم
تا این دم در هر قرن وعصر جم غفیر وجمع کثیر بدان قیام کرد واهتمامی عظیم دران
باب بوجود آمد وباین وسیلهٔ صالحه آخرات از اول ملت در هر زمان مستفید
ومستفیض ماند واز پیشینیان منتی عظمی بر رقاب پسینیان ثابت گردید واحکام
اسلام وشعائر دین مبین در هر مائه از سنین هجرت بعبارات شتی واشارات الی
وحتی بغرض آنکه در دل نشیند وبخاطر ناظر فرود آید جلوه گر شد چه تلوین عبارت و
تنوع ضمائر را اثری دیگر در دلهاست وگشتی آخر از برای خاطرها اما درین کارخانه
هم ریا وسمعه را دخل پیدا شد چنانکه در تذکیر ووعظ بود پس مؤلفات جماعه که بنا
شهرت وقبول وازدیاد جاه ودولت ونام آوری در نظر عامهٔ خلق وخاصهٔ فحول
بتالیف پرداخته اند از اثر دور ست وبقاء آن بغایت قلیل ومجموعات [illegible]
که اخلاص همه استان ایشان ست ومرضات الهی وتبلیغ احکام [illegible] یت
ختمی پناهی شیوهٔ مرضیهٔ دل وزبان ایشان نفع دیگر دارد ودر هر عصر قدر [illegible]

منزلت آن در نظر اہل علم و اصحاب دین روز افزون میگردد و خلاف اعدا خدا و رسول زیانی در کار ایشان نمی رساند مثل موطا امام مالک و حکایت وی در دین باب معروف ست و در بستان المحدثین و اتحاف النبلاء مکتوب و بالجملہ تالیف کتب در دین نیز یکی از باب امر معروف و نہی عن المنکر ست و سود این صنیع بغایت وسیع و لہذا در حدیث شریف بروایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ آمدہ قال رسول اللہ صلعم اذا مات الانسان انقطع عنہ عملہ الا من ثلثۃ الا من صدقۃ جاریۃ او علم ینتفع بہ او ولد صالح یدعو لہ رواہ مسلم لکن درین زمان ببین کہ ہمدوش قیامت ست آفات بسیار درین کار پیدا شدہ و عصبیت و نفسانیت بسیار در آن راہ یافتہ و جہانی در سلاسل ہوا و اعجاب نفس گرفتار گشتہ و در پی آزار یکدیگر گردیدہ تا آنکہ بہتری را از خود در تحقیق و دریافت نمی تواند دید و ناگزیرست کہ با ہمعصر خود در آویزد و راست او را در چشم ابنار زمان کہ غالباً عوام کالانعام اندنارست باز نماید گو دین وی برباد رود و جرح معاصر بحق معاصر نزد محققین معتبر نباشد الا من عصمہ اللہ تعالی و نوبت اختلاف باہم تا آنجا کشیدہ کہ از اصول و فروع مسائل ہیچ مسئلہ بی خلاف نماندہ و در ہر جانبی جمعی جم بہم رسیدہ و ہر شوریدہ سری اہلی تیرہ درونی را وسوسہ شیطانی دغدغہ کردہ در برابر اکابر ائمہ عصور خالیہ و سلف ائمہ قرون بالیہ بمبارزہ و مکابرہ نصب ساختہ و ہزار شبہہ و شکوک بمطالعہ کتب فروع لہ عصارہ آراء و عرق اہوا رست و بملاحظہ دفاتر فتاوی کہ ریختہ خامہ شکستہ متقشفہ فقہاست در تحقیقات عصابہ صدر اول و اختیارات

مستندہ ائمۂ قدیم پیدا نمودہ و آخر امت اول ملت را بشتم وسب ولعن یاد
کردہ مقلدہ اہل حدیث را بد میگویند و جملہ ائمہ اربعہ ونظائر و اشباہ ایشان
را بدی یاد می آرند و نعوذ باللہ من جمیع ما کرھہ اللہ مسلمانان در گور
ومسلمانی در کتاب مومن متقی را چارہ جز آن نیست کہ اکابر دین را بشناسد و کتب
شرع مبین را از هفوات متاخرین ممتاز ساختہ در گوشۂ تنہائی بمطالعہ مولفات ائمہ
حق بین وصواب گو بپردازد و با گفتگوئی زید و عمرو جستجوئی این و آن نیاویزد
و ہرگز با احدی از طلبہ علم و علماء سوء دنیا طلب شہرت خواہ صحبت نگزیند و
گوش بر ہرزہ درائی و ژاژ خواہی این گروہ ہوا پژوہ ننہد و از لقلقہ لسانی و شیوا
بیانی ایشان از جا نرود و ہدایت و رشد را از دواوین اسلام و مجامیع ائمہ سلف
کرام و فحول اعلام جوید و بران صبر و قناعت ورزد و از مولفات آخر زمان
خصوصاً انچہ در رد و قدح یکدیگرست یکسر چشم بصیرت و بصارت را فرو بندد
زیرا کہ درک صحیح و درایت صریح و استقامت بر حق امری بس دشوارست ہر کس
قوت ثبات دران و قدرت استنباط ازان در خود ندارد و مطالعہ این
جنس رسائل و مسائل لابد خام طبعان کم علم و غافل مزاجان بی پروا را از جادۂ
حق بوادی اباطیل می اندازد ناچار قصر بر کتب متفق علیہا و حصر نظر در آنہا
کافی و وافی و شافی ست قل اللہ ثم ذرھم فی خوضھم یلعبون ولعمرك
انھم لفی سکرتھم یعمھون طریق سوم امر بمعروف و نہی از منکر لیکن اینکار
بدل ست کار عامۂ خلق ست کہ از حکومت و حکمت محروم افتادہ اند و این سان
علیہ السلام اضعف ایمان گفتہ زیرا کہ فرود تر از ہر دو رتبہ بالاست و این

ایمان ضعیف ہم درین زمان پسین جز در افراد از اسلامیان نتوان یافت زیرکہ
کثرت اختلاط با افراخ فرقہ ضالہ وصحبت ہر وقت باحکام اینقوم انکار منکر را
ہم از دلہای مسلمانان ربودہ وہم نوالہ وہم پیالہ شدن را با این گروہ شقاوت
پژوہ جلوہ استحسان بخشیدہ تا آنکہ قرب ایشان را بہتر از قرب علم واہل علم می پندارند
ومراسم ومواسم ایشان را افضل از شعائر اسلام میشناسند با آنکہ در حدیث عبد اللہ
بن مسعود رضی اللہ عنہ آمدہ کہ قال رسول اللہ صلعم لما وقعت بنو
اسرائیل فی المعاصی نہتہم علماؤہم فلم ینتہوا فجالسوہم فی
مجالسہم وآکلوہم وشاربوہم فضرب اللہ قلوب بعضہم ببعض
فلعنہم علی لسان داؤد وعیسی بن مریم ذالک بما عصوا وکانوا
یعتدون قال فجلس رسول اللہ صلعم وکان متکیا فقال لا والذی
نفسی بیدہ حتی تاطروہم اطرا رواہ الترمذی وابوداود وفی
روایۃ قال کلا واللہ لتامرن بالمعروف ولتنہون عن المنکر و
لتاخذن علی یدی الظالم ولتاطرنہ علی الحق اطرا ولتقصرنہ علی
الحق قصرا اولیضربن اللہ بقلوب بعضکم علی بعض ثم لیلعننکم
کما لعنہم درین حدیث دلیل ست بر آنکہ مجالست ومواکلت ومشاربت
علما را با بنی اسرائیل سبب برہم زدن دلہا بیکدیگر وموجب لعنت خدا بزبان
پیغمبر . . . بجلوس واکل وشرب با غیر قوم اسلام چہ رسد ولہذا در آخر حدیث
فرمود کہ چنانکہ بر آنہا لعنت کرد بر شما ہم بکند اگر مثل آنہا ترک امر معروف و
نہی عن المنکر واطر حق بکنید وبالجملہ اگر از آدمی سرانجام رتبہ اول ودوم نشود

باری از رتبۂ سوم خود بتقصیر راضی نگردد که بعد ازان آثار تی از ایمان
نیست حیف باشد که نام مسلمان باشد و ادنی کار اسلام و اضعف امر ایمان
هم ازما بوجود نیاید در شکل اول و ثانی اگر عدم قدرت عذرست در شکل سوم
مانع کیست حالانکه در حدیث عمر بن خطاب رض آمده قال رسول الله صلعم انه تصیب امتی
فی آخر الزمان من سلطانهم شدائد لا ینجو منه الا رجل عرف دین الله فجاهد علیه
بلسانه ویده وقلبه فذلك الذی سبقت له السوابق ورجل عرف دین الله فصدق به
ورجل عرف دین الله فسکت علیه فان رای من یعمل الخیر احبه علیه وان
رای من یعمل بباطل ابغضه علیه فذلك ینجو علی ابطانه کله وعن جابر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم اوحی الله عزوجل الی جبریل
علیه السلام ان اقلب مدینة کذا وکذا باهلها فقال یارب ان فیهم
عبدك فلانا لم یعصك طرفة عین قال فقال اقلبها علیه وعلیهم
فان وجهه لم یتمعر فیّ ساعة قط وعن ابی سعید قال قال رسول
الله صلعم ان الله عزوجل یسال العبد یوم القیامة فیقول مالك
اذ رایت المنکر فلم تنکره قال رسول الله صلعم فیلقی حجته فیقول
یارب خفت الناس ورجوتك روی البیهقی الاحادیث الثلثة
فی شعب الایمان درین هرسه حدیث دلالت ست برآنکه سکوت بر منکر بنا بر
خوف مردم با رجائی رب و ابطان حب عامل خیر و بغض عامل باطل اگرچه ...
نازل ست سبب نجات می تواند شد و هرکه را این حالت هم حاصل نیست او را
فکر ایمان و نجات خود بکند و علی کل حال درین زمان اخیر از مراتب امر معروف

ونہی منکر ہمین شق سوم درامکان ست واز دوصورت اول یکی مفقود و
دیگر مطرود و مردود الا من شاء اللہ بالجملہ مدار اعمال بر نیت وحالت دل
آمد اگر تنہا ست ودل در انجمن فسق بستہ ست حکم حاضر در آن مجلس دارد وگر
درمحفل ست ودل ازان صحبت کارہ وحضور انجا باکراہ ست حکم غائب دارد
درحدیث عرس بن عمیرہ آمدہ عن النبی صلعم قال اذا عملت الخطیئۃ
فی الارض من شہدھا فکرھھا کان کمن غاب عنہا ومن غاب عنہا
فرضیہا کان کمن شہدھا رواہ ابو داؤد ۔

وصیت دیگر آنست کہ درحق اصحاب آنحضرت صلعم اعتقاد نیک باید
داشت ونظر بر فضائل ومناقب ایشان کہ در کتاب وسنت وارد ست گماشتہ
زبان را جز ثنا ایشان نباید کشاد وخوض در مشاجرات ایشان کہ بنقل مشہور
مستفیض ثابت ست وانکار آن نتوان کرد نباید نمود تلک امۃ قد خلت
لہا ما کسبت ولکم ما کسبتم ولا تسئلون عما کانوا یعملون نمی گوئیم
کہ اصحاب معصوم اند بلکہ ممکن کہ از بعض عوام یا خواص ایشان چیزہا بوجود
آمدہ باشد کہ اگر مثل آن از دیگران بظہور رسد مورد طعن وجرح گردد ولکن
ما را امر کردہ اند بکف لسان وحفظ جنان از مساوی ایشان وما ممنوعیم از سب
وشتم وطعن این گروہ تعبدًا بنا بر مصلحتی وآن مصلحت آنست کہ اگر فتح باب
جرح [illegible] در ایشان شود روایت از آنحضرت صلعم منقطع گردد ودر انقطاع
روایت برہم خوردن ملت ست وچون روایت از ہر صحابی برداشتہ شود
اکثر احادیث مستفیض گردد وبحد شہرت وتواتر رسد وتکلیف امت بحجت

قائم گردد و جرح بعض در آن نقل خلل نمی کند زیرا که معتمد در روایت صدق
وضبط ست نہ عدل مصطلح اگرچہ جمعی از اہل علم جمیع صحابہ را عدول گفتہ اند
و در روات عدل را شرط کردہ و بتفسیر عدالت مصطلح پرداختہ اند اما ما را ثابت
شدہ کہ با وجود مشاجرات باہم و منازعات یکدیگر صفت صدق و ضبط در ہر
یکی از ایشان موجود بود و در روایت از آنحضرت صلعم غایت تحری و نہایت احتیاط
میکردند وانچہ از حضرت نبوت شنیدند بی کم و کاست بہمان الفاظ مسموعہ
یا معانی صحیحہ آن بپس آیندگان رسانیدند و بتقصیری از خود در تبلیغ احادیث
راضی نشدند واین عملی ست کہ بفحوای ان الحسنات یذھبن السیئات
ذلك ذکری للذاکرین فوق جملہ اعمال ست درینجا مشاجرات و منازعات
باہم از ہم می پاشد و منتی عظیم بر گردن تمامہ امت ثابت میگردانند وای صد وای
بر قومی ست کہ مدعی محبت اہل بیت ست و صحابہ را بد میگویید و ائمہ عترت را
معصوم مفترض الطاعۃ منصوب للخلق می پندارد و وحی باطنی در حق ایشان
تجویز می نماید گویا در حقیقت ختم نبوت را منکر ست گو جناب نبوت را بزبان
خاتم الانبیاء میگفتہ باشد در مقالہ وضیئہ گفتہ این فقیر از روح پر فتوح آنحضرت
صلعم سوال کرد کہ حضرت در باب شیعہ چہ میفرمایند آنحضرت صلعم بنوعی از
کلام روحانی القا فرمود کہ مذہب ایشان باطل ست و بطلان مذہب ایشان
از لفظ امام معلوم میشود چون از آنحالت افاقت دست داد در لفظ امام تأمل
کردم الی آخر ما قال وانچہ درینجا ذکر کردیم تحریر نمود و باجملہ فرق شیعہ
بسیار ست و بعض از بعض در غلو پیشقدم و ہمگنان بر ابطال راسخ دم و بر

ست صحابہ خصوصًا خاصۂ حضرت نبوت صلعم مداوم الا ما شاء اللہ تعالی
کریمۂ لیغیظ بھم الکفار تفسیر مذہب این اشرارست و بالجملہ چنانکہ در
حق اصحاب اعتقاد نیک باید داشت و ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین
سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا الایہ
می باید گفت ہمچنان در حق اہل بیت نبوت و عترت و ذریت رسالت معتقد
باید بود و صلحاء ایشان را بمزید تعظیم و کثیر اکرام تخصیص باید کرد و مناقب ایشان
را کہ در احادیث صحیحہ عمومًا و خصوصًا وارد شدہ نصب العین باید داشت
قد جعل اللہ لکل شئ قدرا صاحب مقالہ وضیہ میفرماید این فقیر را معلوم
شدہ است کہ ائمہ اثنا عشر اقطاب نسبتی بودہ اند از نسبتہا و رواج تصوف بعد از
انقراض ایشان پیدا شد اما عقیدہ و شرع بجز از حدیث پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم نتوان گرفت قطبیت ایشان امریست باطنی تکلیف شرعی کار ندارد و
نص و اشارت ہر یکی بر متاخر باعتبار ہمان قطبیت ست و امور امامت کہ
میگفتند راجع بہمان ست کہ بعض خلص یاران خود را بران مطلع میساختند
پس از زمانی قومی تعمق کرد و قول ایشان را بر محملی دیگر فرود آورد انتہی حاصل
آنکہ این ائمہ اہل عبادت و زہد و مراقبت بودند و احسان را کہ قسیم اسلام و
ایمان ست و حدیث جبرئیل علیہ السلام بران مشتمل بودہ نیکتر ورزیدند چون
تدریس علوم ظاہریہ مستدعی اجتماع احزاب متحزبہ و جموع متکثرہ ست و ملوک
و سلاطین بنی امیہ و خلفاء عباسیہ با این حضرات بابرکات بخوف زوال ملک
خود بد بودند اشتغال ایشان باین مصالح اتفاق نیفتاد تا گمان باطن آنہا

بایقین ظاہر بملاحظہ این اسباب تبدل نگردد و منجر بفساد دیگر نشود معہذا
انچہ از دست بنی امیہ و بنی عباس بایشان و ذریت ایشان رسید بر احدی
از سیر شناسان و تاریخ دانان مخفی نیست وحاشا للہ کہ اعتقاد و عمل ایشان
بر خلاف طریقہ اہل سنت و جماعت بودہ باشد این ہمہ چیزہا کہ طوائف وفرق
نسبتش بسوی این بزرگواران میکنند و در تدوین اقوال و احوال ایشان
دفاتر مفتعلہ و طوامیر مختلقہ ساختہ و پرداختہ مذہبی مستقل تار و پود ارا و اہوا
خویش بافیدہ اند ہمہ حدیث مفتری و ظلمت بر ظلمت و کذب بر کذب ست
ہرگز رائحہ آن از کتاب عزیز و سنت مطہرہ بدماغ نمی رسد و معاذ اللہ تعالی
کہ اہل بیت نبوت خاصۃً ائمہ عترت بر خلاف طریقہ اب وجد خویش کہ جہانی
بدان منور گشتہ متمشی شوند و بایجاد دینی مبائن دین اسلام و اختراع مذہبی
مضاد مذہب عامہ اصحاب نبوت پردازند و باز خود را مسلمان و ذریت رسالت
گیرند این گمان بحق ایشان جز از کسی کہ محروم از لذت توحید و اسلام و جاہل
از طریقہ ادیان انبیاء علیہم السلام ست ہمچو شیعہ از دیگری نمی آید و بالجملہ
چون معلوم شد کہ حق مذہب اہل سنت ست و باطل مشرب اہل بدعت و
منجملہ آنہا اشارت بشیعہ رفت پس این ہم می توان دریافت کہ منجملہ فرق
مذہب اسلام کہ بہ ہفتاد و دو ملت رسیدہ و قیل و قال آنہا در اوائل امت سر
بفلک کشیدہ مذہب حق و مشرب صواب جادہ واضحہ اہل حدیث ست [illegible]
و برکاتی و سعاداتی کہ درین طریقہ مشہود و محسوس جماعہ مزاول اوست بر احدی
از اہل معرفت و انصاف پوشیدہ نیست و در حقیقت صاحب سنت را کہ

مشتغل بکتب احادیث ست نوعی از صحابیت حاصل میگردد و نور انیت رسالت وخلوص محبت خداورسول و تقدیم آجل بر عاجل و دیگر صفات وخصال محموده و دوری از رذائل نفس اماره نقدوقت میشود تا کرا باین کرامت نوازش فرمایند واز پستی تقلید باوج تحقیق رسانند علامۂ حنبلی شیخ مرعی در نزہۃ الناظرین بذکر آخر خلفاء عباسیه مستعصم بالله نوشته قتله التتار بمکیدة وزیره ابن العلقمی الخبیث الرافضی وبقتله انقضت الخلافة الاسلامیة والقی التتار کتب الائمة فی الدجلة حتی صارت کالجسر تمر الخیل علیها وبذلك انقرضت المذاهب ماعدا المذاهب الاربعة لکونها قد انتشرت وضبطت بالتدوین فاختیرت لذلك انتهی حاصله درین عبارت اشعار است بآنکه مذاهب هفتاد و دوملت تا زمانه مستعصم بالله موجود بود و منجمله آنها یکی مذاهب اربعه ست که بوجه انتشار وضبط وذہاب ماسوایش اختیار کرده آمد واین دلیل است برانکه پیش ازین واقعه هائله خاص تقلید بمذهبی متعین نبود وفیه المراد و شک نیست که حدوث تقلیدات مذاهب بعداز قرون مشهود لها بالخیر در صدد چهارم از هجرت قدری یسیر بروی کار آمده ومعهذا هریکی از اهل علم بلانکیر بحسب دریافت ومعلومات خود عامل بود تا آنکه بعداز زوال زمان خلافت اسلامیه در سنه شش صد و پنجاه و شش تقلید شخصی صورت وجود گرفت ودرمیان علما عصبیت وحمیت جاهلیت ظاهر شد وهریکی از هر چهار مذهب جهانی متمسک گردید واین مفسدۂ هائله چندان سر بالا کشید که

در آخر امت زلازل و قلاقل بسیار و بلابل و اهوال بیشمار بر آن مرتب گشت
و یکی دیگر را کافر و گمراه و مبتدع خواند و نعوذ باالله من فتن آخر الزمان
و آفاته اکنون چارۂ کار مسلمان درین زمان غربت اسلام و اوان فتن جز
آنکه اعتصام بکتاب عزیز و سنت مطهره کند و بر ظاہر دله این ہر دو اصل اصیل
متمشی شود و از جمله ملل و نحل خواه رنجیه اسلامیان باشد یا یافته خرابا تیان
چشم بر بند د دیگر نیست ؎

دلارامی که داری دل درو بند	دگر چشم از همه عالم فرو بند

در احادیث صحیحه تحذیر عظیم از احداث در دین و عمل بر آن آمده و غایت
تحریص بر اعتصام بکتاب و سنت وارد شده و شک نیست که اعتصام از باب
اتباع ست و تقلید محدث از وادی ابتداع وقد قال رسول الله صلعم
من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد متفق علیه من حدیث
عایشة رضی الله عنها و در حدیث جابر ست که قال رسول الله صلعم
اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد وشر
الامور محدثاتها وکل بدعة ضلالة رواه مسلم و این حدیث
چنانکه دلالت دارد بر خیریت قرآن و حدیث و شریت محدثات ہمچنان
دلالت دارد بر آنکه ہر بدعت گمراہی ست و لفظ کل افادۂ شمول جمله افراد
بدعت میکند پس تقسیم آن که جماعه از اہل علم کرده چیزی نیست و در حدیث
عرباض بن ساریه انچه در ہنگام اختلاف امت با یکدیگری باید کرد چنانکه
ماجرای امروز ست چنان ارشاد کرده من یعش منکم بعدی فسیری

اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین
تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ الحدیث رواہ الامام احمد
وابوداؤد والترمذی وابن ماجة ودر حدیث ابن مسعود رضی اللہ عنہ
آمدہ قال خط رسول اللہ صلعم ثم قال ھذا سبیل اللہ ثم خط
خطوطا عن یمینه وعن شماله وقال ھذہ سبل علی کل سبیل
منها شیطان یدعوا الیه وقرء وان ھذا صراطی مستقیما فاتبعوہ
الایة رواہ احمد والنسائی والدارمی وآین حدیث وہمچنین حدیث
ابن عمرو رضی اللہ عنہ بلفظ ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین وسبعین
ملة وتفترق امتی علی ثلث وسبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة
قالوا من ھی یا رسول اللہ قال ما انا علیه واصحابی رواہ الترمذی
وفی روایة احمد وابی داؤد عن معاویة ثنتان وسبعون فی النار
وواحدة فی الجنة وھی الجماعة وانه سیخرج فی امتی اقوام تتجاری
بهم تلک الاھواء کما یتجاری الکلب بصاحبه لا یبقی منه عرق و
لا مفصل الا دخله از اوضح ادله وابین حجج ست بر وجود اختلاف کثیر
درین امت بعد از عصر نبوت تا آنکه هفتاد و دو ملت ازین امت در جهنم رود
ویک ملت که عبارت از جماعت اهل حدیث ست در خور جنت بود پس نزد این
هنگام ... این سنت خود را نشان داد و نجات اخروی را دران منحصر فرمود
بالجمله و ... نجات را علاجی جز تخلق باین خلق و تدین باین دین نیست
وللہ در الحافظ الشیرازی ما احسن ما قال ؎

جنگ ہفتاد و دو ملت ہمہ را عذر بنہ	چون ندیدند حقیقت رہ افسانہ زدند

والسلام علی من اتبع الهدیٰ **وصیت دیگر** علوی در منہج سدید گفتہ زمان قیامت قریب رسید وانچہ از آثار وعلامات آن نبی معظم ورسول مکرم صلعم پیش ازین یکہزار ودوصد وپنجاہ وچہار سال بیان فرمودہ بسیاری ازان درین زمان ظاہر وہویدا گردید محبت دین از دلہا بدر رفت وحب دنیا در سینہا جا گرفت طلای سنت بغش بدعت آمیخت و ہمم عالیہ از عیار گیری قاصر آمد ہوای طمع بر چراغ ایمان ریخت دامنہای پاک بچاک رفتہ

قانون سلامت از جہان رفت	آئین امانت از میان رفت،
پیداست بر آستان دینی	دجال ہزار ومہدی نی

فرق علما را الا ماشاء اللہ اہتمامی درکار دین نماندہ ریاکاران با ریش و عمامہ از تہ ریش مردم میگذرند وبداہنان از حق پاکت شدہ خود را از اہل مرتبہ صلح کل میشمرند شوق تحصیل علم کہ عبارت از آیہ محکمہ وسنت قائمہ وفریضہ عادلہ ست از خواطر این گروہ بدر جستہ وخردہمتان با کتساب فضائل کہ منطق وحکمت وغیرہا ست بر ہمہ کس بزرگی جستہ دنیاداران دین فروش ملازمت ومصاحبت بی دینان را مایہ فخر انگاشتہ اند وظاہر آبادان باطن خراب مجادلہ اہل حق را از کمالات علمی پنداشتہ مخالفی با حلال حرام چون نی کمر بستہ بآواز بلند میسراید کہ تقلید واجب ست ونامردی مانند کمان از راستی گوشہ گرفتہ بازنان خانہ میگوید کہ عمل بسنت در نیوقت حرام ست قصاب صفتی بجلال

کردن ذبیحه نذر غیر الله بر خاسته تا کله پاچه بکف آید گو امت محمدی به تیغ
بید ریغ شرک هلاک شود و پست فطرتی بجواز مدد از قبور و سفر از برای زیارت
مقبور سخن آراسته تا قاب مالیده از دست نرود هرچند مردم از اسلام بدر
روند شیخ حمزه که از ثقات فضلا مکه معظمه بود میفرمود دو چیز این امت را
خراب کرده یکی تخریجات فقهاء دوم کتب متصوفه و از جمله نتائج تخریجات
دوری مردم از عمل بر احادیث صحیحه و فقه قدیم سنت صریحه ست و از ثمرات
تصانیف متصوفه وثوق عوام ست بر عقائد اتحادیه حلولیه و تخلف از صراط
مستقیم توحید آری اگر امت بهفتاد و دو ملت متفرق گشته از خوبی
تقریرات همین سفیهان ست و اگر شرک و بدعت در عالم رواج گرفته
بدولت تحریرات همین بیدولتان ست اعتصام بکتاب و سنت متروک
گردیده و طریقهٔ انیقه قرون ثلثه از دست رفته گور پرستی را گرمی هنگام
ست و پیر پرستی را رونق بازار اگر عالمی ربانی بمقتضای حدیث صحیح
ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد
لها دینها در هر زمانی از ازمنه پیدا شده کمر بر احیاء سنت که بغلو مبتدعین
فوت شده ست می بندد و تجدید دین قویم که در زمانهٔ او حکم غربت پیدا کرده
می پرداز در چشم مردم اظهارش موجب استبعاد و استعجاب میگردد و سبب
قوی از برای ایصال ثمرهٔ عداوت و بغضاء بعرض و نفس و مال او میشود
و اگر خدا پرستی نجات جوئی حق پسندی مردم را بر عمل بحدیث ترغیب
میدهد و احادیث نبویه و احکام فقه سنت مصطفویه را ببذل اوقات

وصرف اقوات اشاعت واذاعت کرده از اقوال وافعال دیگران زبان
وچشم می بندد یا کدام از عامه وخاصه بسعادت بخت بیدار مسئله را از مسائل
دین از کتاب وسنت پرسیده یا دریافته بران عمل میکند وانچه خلاف آن
واقع شده وسعاد اهل بدعت گردیده میگذارد بسبب کثرت طرق وطعن
اهل بدعت وبلوائی ارباب ضلالت چندان مضطر ومضطرب میشود که استقامت
بران دشوار می افتد گویا اخگر در دست وآتش زیر پایست فصدق
رسول الله صلعم فیما قال سیاتی علی الناس زمان الصابر فیهم
علی دینه کالقابض علی الجمر والحق منکران را با اهل حق پیوسته همین
معاملات رو میدهد وحاملان منصب تبلیغ احکام خدا ورسول هرچه از دست
مخالفان می بینند موجب عزت وآبروی خود میشمارند وبعضی از نادانان بر
کثرت ضالین فریب میخورند و می دانند که اینقدر انبوه کثیر از علما وجهلا چگونه
برراه باطل سلوک خواهند نمود وآین مدعیان حق که قلیل اند چگونه برراستی
خواهند بود وحدیث اتبعوا السواد الاعظم از اهل کتاب خود شنیده توثیق
عقیدهٔ خویش میکنند ونمیدانند که سواد اعظم عبارت از اهل حق ست واهل حق
از قدیم اندک بوده اند وخواهند بود کما قال صلعم بدء الاسلام غریبا
وسیعود کما بدء فطوبی للغرباء پس اگر از سواد اعظم مطلق انبوه کثیر مراد باشد
معنی طوبی للغرباء چه خواهد بود وازین عالم ست تقلید غیر معصوم وقبول
قول غیر بلا حجت شرعی که درین زمان اخیر گروهی انبوه پی بحقیقت
بران عقیدهٔ باطل جمع گردیده اند وعلماء سوء دنیا طلب جاه خواه اقبال دوست

نیز از شیوۂ مرضیہ اثبات حق وامحاق باطل انحراف ورزیدہ بحمایت جانب مخالف
کوشیدہ آبروی دین خود برباد وتباہ میکنند وما اشبہ اللیلۃ بالبارحۃ
ولکن پوشیدہ نیست کہ نام ماسُنّی ست ومعنی آن منسوب باتباع سنت پیغمبر
آخر زمان ست پس خوشا حال ماگدایان کہ باوجود عدم تحقاق این نعمت
عظمی مارا باین لقب عالی سرفراز فرمودند درین حال اگر خود را با زمین وآسمان
بسنجیم واز فخر چندان برخود بالیم کہ برباد شاہی جہان وسلطنت دوران مباہات
ورزیم میسزد و بدا حال قدر نعمت ناشناسی کہ این لقب والا رتبہ را درباب بزرگی
خود کافی ووافی ندانستہ گاہی بلقب قادری وچشتی وگاہی بخطاب حنفی وشافعی
مخاطب گردد وطریقہ انیقہ سنت سنیہ از دست دادہ ولقب مسلمانی کہ بخشیدۂ
ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام ست گزاشتہ راہ ہای جداگانہ پیش گیرد وبرطرق شتّی
سلوک نماید وباز خود را در زمرۂ سُنّیان ومحمدیان داخل دانند وندانند کہ اگر باوجود
اختیار راہ ورسم زید وعمرو وسلوک مسلک خالد وبکر نیز سنّی باشیم پس از فرق
باطلہ مثل شیعہ ومعتزلہ ونواصب وخوارج وقدریہ ومرجیہ وامثالہم چہ قسم
امتیاز حاصل کنیم شاہ عبد العزیز دہلوی در رجوم الشیاطین نوشتہ اند کہ
شیعیت دامنی دارد نہایت فراخ کہ اعتقاد حلول وتناسخ وبدء وقول بالوہیت
ائمہ ہمہ را گنجائش میکند چہ اکثر این فرق باین امور قائل اند وباوصف آن در
شیعہ درند بخلاف مذہب اہل سنت وجماعت کہ مدار آن برسنت نبوی ست
واقتدار بجماعہ صحابہ اعتقاداً وعملاً پس این مذہب نہایت تنگ وباریک تراز
موی ست کہ ہرکہ ادنی مخالفتی باسنت واجماع صحابہ نمودہ از دائرہ این مذہب برآمد

ودر جائی دیگر از ہمین کتاب فرمود کہ در سنیت می باید کہ اعتقاداً و عملاً اصلا مخالفت باسنت نبوی وصحابہ کرام نباشد تا شخص سُنّی شود انتہی والحق این ہمہ خرابی کہ در ملت محمدی واقع شدہ محض از ہمین جہت ست کہ عوام کالانعام وخواص کالعوام مطلق العنان شدہ ہمچو ماکیان حریص کہ بہ آواز تی تی درپس برود وندانند کہ کیست بہر کہ اندک رنگی از چرب زبانی ونرمی تقریر درلباس کتاب بایشان نمود یا پارۂ از صنائع ونیرنجات وطلسم وسحر در پردۂ زہد ودرویشی برایشان عرض کرد بی تامل اقتدای او کردند وندانستند کہ

ای بسا ابلیس آدم روئی ہست		پس بہر دستی نباید داد دست

وندریافتند کہ دو پلۂ ترازوی شرع کتاب وسنت ست پس قول وفعل واعتقاد ہریک را دران دو پلۂ میزان عدل باید سنجید اگر موزون آید سرہ وجید وگرنا مایہ ست ورنہ سبک وخفیف وفرومایہ ونشناختند کہ علماء متورع وصوفیان متشرع در اتباع مقصود نیستند بلکہ طفیلی اند ومقصود ومطلوب فی ذات پیغمبرست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کما قال سبحانہ وتعالی لقد کان لکم فی رسول اللہ اسوۃ حسنۃ پس اسوہ راجز رسول ذکر فرمود ونگفت کہ اسوۂ احبار ورہبان خوب ست بلکہ از حال ایشان چنین انکشاف فرمود ان کثیرا من الاحبار والرھبان لیاکلون اموال الناس بالباطل الایۃ وبالجملہ بر جملہ اخلاف واجب فرض ست کہ کمر سعی بترویج سنت قولاً وفعلاً بربندند [illegible] متون وشروح علم حدیث بخواندن ونوشتن وآموختن و [illegible] رسانیدن ودر ہر قطر مہما امکن نسخہا از ان فرستادن بپردازند واز تعلم تعلیم

دیگر علوم و فنون بیگانه مثل کتب فروع و فتاوای فقهیه و تصوف و فلسفت
کفار یونان و صنائع و بدائع نو ایجاد روم و انگلستان حتی الوسع نظر بپوشند
و عمل بر ظاهر کتاب و سنت پیش گیرند و مسائل و رسائل را بر وفق سنت مطهره
رواج دهند و هر ذی عالم محدث متورع را که قول و عقیدهٔ او محض بر سنت رسول
باشد با مامت برگزیده اقتدای او بکنند و هر جا که قولی یا عملی خلاف سنت یابند
بمحو و امحاق و ابطال و منع آن کوشند از هر نوع که باشد خواه بسیف و سنان
و خواه بتقریر زبان و خواه به تصنیف کتب و خواه بتدابیر دیگر و بدانند که عالم
محدث فی الحقیقت مجدد دین ست و محی سنت و مرد فقیه هرگز مجدد نیست و
امارت محدث آنست که بر ظاهر نصوص و ادله کتاب و سنت و فقه این هر دو عمل
نماید بی چون و چرا و تا وقتی که حدیث شریف در امری از امور یابد هرگز بقول
کسی امام باشد یا ماموم مجتهد باشد یا مقلد شیخ باشد یا استاذ پدر باشد یا جد
التفات نکند و قیاس را در برابر نص بجوی نستاند و هر جا که خلاف سنت بیند
اگرچه قول و فعل عالم فقیه باشد یا مکاشفه و کرامات صوفی نبیه آتش غضبش
مشتعل گردد و خواهد که نشانش بر صفحه هستی باقی نگذارد و همین طائفه ست موعود
بنصرت من الله و ملقب بظاهرین و منصورین و مجددین چنانکه در احادیث
آمده و گذشت حاصل آنکه در باب روایت و عمل بحدیث اتباع سلف امت و
ائمه محدثین و اکابر اهل آثار باید نمود و رد و قدح اهل رای و فقهاء قیاس بجای
بجای خود باید گذاشت و اهتمام کارهای دین را بر خود فرض باید نمود و در
سرانجام امور دنیاوی و تحصیل اسباب ننگ و نام و تکمیل لواحق عزت و شان

واکتساب فضل وہنر غیر ضروری کہ منفعت آن در دین ہیچ نباشد منہمک نباید
شد کہ موت را وقت معلوم نیست وقیامت امری شدنی ست وقریب رسیدہ
وسایہ بر سر افگندہ واثار صغری وکبری ہمہ در وجود آمدہ ختم اللہ لنا بالحسنی انتہی
حاصلہ بتغییر یسیر **وصیت دیگر** آنست کہ دنیا را چندان معتبر نباید داشت
زیرا کہ اکثر خلق در طفلی وبیشتر کسان در جوانی می میرند وکمتر بسر حد پیری میرسند
وآنانکہ میرسند تمام عمر شان ہم در اندک فرصت مثل باد صبا میرود ونمیدانند
کہ کجا رفت وکیف کہ این طلسم اعظم بفرصت حبابی در ہم میشکند واین مصباح
مشکوۃ عالم بمہلت شراری چشم برہم میزند

پرتو عمر چراغی ست کہ در بزم وجود		بہ نسیم مژہ برہم زدنی خاموش ست

از آغاز نشو ونما تا ہنگام بلوغ کہ اکثر آن پانزدہ سال ست بشرطیکہ اجل وصت
دہد بغفلت میگذرد ونمیدانند کہ از کجا آمدہ ست وچرا آمدہ وغرض از آفرینش
او درین جہان فانی چیست وبنا بر عدم حصول تمیز قدر عمر گرامی کہ ہر نفسش
جوہری بیہاست معلوم نمی گردد وبعد از انقضا اربعین وقت تحلیل قوی
وتبدیل آب وہواست پس عمری کہ آنرا عمر میتوان گفت اگر مرگ دست برد
نکند وتندرستی بدن وفراخ دستی ہم میسر گردد ہمین بست وپنج سال ست
واگر اوقات خواب را کہ برادر مرگ ست برآرند مقدار مذکور ہم بنقصان میگراید
وجز اقل قلیلی بدست نمی ماند

گفتم کہ تو ای عمر چرا زود برفتی		گفتا کہ فلانی چکنم عمر ہمین بود

ومعذلک این دنیا کہ مارا اندران این عمر مستعار ارزانی داشتہ اند مبغوض

او تعالی ست در حدیث ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم فرمود الا ان الدنیا ملعونۃ وملعون ما فیہا الا ذکر اللہ وما
والاہ وعالم او متعلم رواہ الترمذی وابن ماجۃ ودر حدیث سہل بن
سعد ست قال قال رسول اللہ صلعم لو کانت الدنیا تعدل عند اللہ
جناح بعوضۃ ما سقی کافرا منہا شربۃ رواہ احمد والترمذی و
ابن ماجۃ واین ہر دو حدیث دلیل ست بر آنکہ تمام دنیا ملعون خدا ست
جز یاد او سبحانہ وجز عالم وطالب علم وقدرش نزد خدا برابر پر پشہ ہم نیست
پس ہر کہ دنیا را بر دین می گزیند وی ملعون را بر محبوب الہی اختیار میکند
نہایت ابلہی باشد کہ باین لذت قلیل کہ آنہم بی رنج کشی میسر نمیشود لذات
اخروی را کہ دائم باقی ست برباد دہند و با آلام ابدی گرفتار شوند در حدیث
آمدہ واللہ ما الدنیا فی الاخرۃ الا مثل ما یجعل احدکم اصبعہ فی الیم
فلینظر بم یرجع رواہ مسلم عن المستورد بن شداد مرفوعا وازینجا
ست کہ در ذم دنیا و تحذیر از حب او آیات و احادیث بسیار آمدہ کہ اگر ہمہ درینجا
نوشتہ آید کتابی مستقل گردد و شک نیست کہ نزد دانشمند خزف پاینندہ بہتر از
جوہر فنا شوندہ ست پس اگر آخرت باقی سفال باشد تاہم ازین متاع فانی
بہتر ست حیف باشد کہ گوش بر وعظ قرآنی و زجر نبوی نہادہ تمام عمر در سر
این کار و بار کہ مدار آمد و شد او بر بازی و خدعیت و دروغ و مذلت ست
بسر برند و بنقصان آخرت کہ نعیم مقیم ست گرایند در حدیث ابی موسی
آمدہ کہ آنحضرت فرمود من احب دنیاہ اضر بآخرتہ ومن احب آخرتہ

اضر بدنیاہ فاثروا ما یبقی علی ما یفنی رواہ احمد والبیہقی فی شعب
الایمان آری چون تقدیر حیات فانی آدمی بنا بر مصلحتی کہ الدنیا مزرعۃ
الاخرۃ ست درین دار ناپائدار کردہ اند و چارہ نیست از آنکہ جدائی از
ضروریات انسانیت مثل جامہ از برای ستر تن و نان از برای سیری شکم
صورت گیرد ناچار اگر دنیا باندازہ ضرورت دست ہم دہد بر آن قناعت
باید کرد و ہمچو امم ضالہ تنافس نباید نمود ورنہ انجام کار ہمان انجام انہاست

این مشو زعشوۂ دنیا کہ این عجوز	مکارہ می نشیند و محتالہ می رود

ولہذا در حدیث ابی ہریرہ مرفوعاً آمدہ الدنیا سجن المؤمن وجنۃ
الکافر رواہ مسلم وعنہ رضی اللہ عنہ حجبت النار بالشہوات
وحجبت الجنۃ بالمکارہ واین متفق علیہ ست لکن نزد مسلم بدل حجبت
لفظ حفت آمدہ ومعنی ہر دو یکی ست و بالجملہ این دنیا و زہرت و زینت او
راہ بسیاری از اہل علم و دانش ہم زدہ تا بابنا دنیا و آبا او چہ رسد
لہذا آنحضرت صلعم ارشاد بسوی کفاف فرمودہ وگفتہ قد افلح من اسلم
ورزق کفافا وقنعہ اللہ بما اتاہ رواہ مسلم عن ابن عمرو رضی
اللہ عنہ و در خصوص اہل بیت خود بدان دعا کردہ و فرمودہ اللہم
اجعل رزق آل محمد قوتا وفی روایۃ کفافا واین متفق علیہ ست
از حدیث ابی ہریرہ و از ینجاست کہ دنیا با سادات بنی فاطمہ سازگار
نشنیدہ باشی کہ مثل دیگر مردم از ملوک و جز ایشان مال و متاع [illegible]
از آل نبوی و عترت مصطفوی در وقتی از اوقات و قطری از اقطار حاصل

و میسر شده باشد و شاذ و نادر احکم نیست و از تاثیرات این دعوت نبوی ست که ائمہ اہل بیت ہموارہ دین را بر دنیا گزیدہ اند و ہرگز سری بجانب حصول مکنت و دولت و حکومت بالا نکشیدہ قصہ امام حسن معروف ست کہ امامت و خلافت حاصلہ را بمعاویہ رضی اللہ عنہ گذاشت و بعد از وی رضی اللہ عنہ ائمہ دیگر نیز سلوک ہمین مسلک کردند و معہذا اکثری از انہا جام شہادت نوشیدند ابو ہاشم بن عتبہ بن ربیعہ گوید عہد الی رسول اللہ صلعم قال انما یکفیک من جمع المال خادم و مرکب فی سبیل اللہ رواہ احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجۃ و در حدیث عثمان آمدہ ان النبی صلعم قال لیس لابن ادم حق فی سوی ہذہ الخصال بیت یسکنہ و ثوب یواری بہ عورتہ و جلف الخبز و الماء رواہ الترمذی خلیل صاحب عروض را دیدند کہ در صحرا زیر سایہ درختی نشستہ بود و از غایت افلاس و نہایت گرسنگی نان خشک در آب تر کردہ میخورد یکی گفت این چہ حالت ست فرمودہ

خبز و ماء و ظل	ھذا النعیم الاجل

و خود عیش حضرت نبوت صلعم در دنیا آنچنان بود کہ شل وی در احدی شاید نگشتہ تا آنکہ یکبار بر بوریا خفت نقش بوریا در تن نمایان شد ابن مسعود گفت اگر فرمائی بساطی بگسترانیم و چیزی بسازیم فرمود مالی و للدنیا و ما انا و الدنیا الا کراکب استظل تحت شجرۃ ثم راح و ترکہا رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجۃ و در روایت عبید اللہ بن محصن آمدہ کہ فرمود من اصبح منکم آمنا فی سربہ معافی فی جسدہ

عنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب و در مدح مومن قانع حدیث ابی امامه مرفوعًا این لفظ آمده اغبط اولیائی عندی لمؤمن خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة احسن عبادة ربه واطاعه فی السر وکان غامضا فی الناس لا یشار الیه بالاصابع وکان رزقه کفافا فصبر علی ذلک ثم نقد بیده فقال عجلت منیته قلت بواکیه قل تراثه رواه احمد والترمذی وابن ماجة وفرمود ان لکل امة فتنة وفتنة امتی المال رواه الترمذی عن کعب بن عیاض مرفوعًا و در حدیث عائشه است یرفعه الدنیا دار من لا دار له ومال من لا مال له ولها یجمع من لا عقل له رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان و در حدیث مرفوع حذیفه آمده حب الدنیا راس کل خطیئة رواه رزین وبیهقی آنرا مرسلًا از حسن در شعب الایمان روایت نموده و در حدیث ابی الدرداست قال قال رسول الله صلعم ما قل وکفی خیر مما کثر والهی رواه ابونعیم فی الحلیة و درین باب احادیث بسیارست حفاظ حدیث آنرا در کتاب الرقاق ایراد کرده اند الحاصل مسلم مومن کامل الاسلام والایمان کسی ست که این احادیث و اشباه و امثال آنرا در نظر میدارد و بران کاربند ست پس جائیکه مصلحت دینی و مصلحت دنیاوی باهم متعارض شود مصلحت دینی را تقدم باید داشت کسی که مصلحت دینی را ... می دارد دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد آنحضرت صلعم فرموده من جعل الهموم همًا واحدًا هم المعاد کفاه الله هم دنیاه الحدیث رواه ابن ماجه عن ابن مسعود دیگر

وکسی کہ مصلحت دنیا را مقدم دارد گاہ باشد کہ دنیا ہم اورا دست ہم
نمیدہد چنانچہ درین زمانہ وپیش ازان بشہادت کتب سیر و تواریخ مشاہدہ
شدہ وخسر الدنیا والآخرۃ گشتہ واگر دنیا دست داد دراندک فرصت زوال
پذیرفت وخسران ابدی لاحق شد ہزاران را بچشم خود دیدیم کہ بدولت رسیدند
بازازآنہا اثری نماند ومعاملہ آخرت کہ انقطاع پذیر نیست برسرمی ماند حق
تعالی فرمود اذا السماء انفطرت الی قولہ علمت نفس ما قدمت
واخرت در ۱۲۸۵ ہجری چون سفر حجاز میمنت طراز پیش آمد در ملتزم پردۂ
کعبہ را گرفتہ اول ادعیۂ حسن آخرت وتوفیق علم وعمل بر زبان گذراندیم
سپس روبروی کعبہ سوال سد رمق بی منت خلق کردیم بنا برآنکہ در نوکری
اعدا بسیار بہم رسیدہ بودند وہر دم در فکر زوالش بودند دمیکہ مراجعت
بسوی خانہ اتفاق افتاد بی خواست بر وجہ اکراہ ترقی منصب وعروج پایۂ دولت
واز دیاد حشمت شد وہیچ ندانستیم کہ ماجرا چیست بعدہ کہ در اسباب این حالت
بنظر غور نگریستیم ہمہ ظلمت در ظلمت وآفت بر آفت بچشم می آید ومیخواہیم بہر نوع
کہ ممکن شود خود را ازین ورطہ ہلاک بساحل نجات آریم میسر نمی شود ع

گر نستانی بہ ستم میرسد		انچہ نصیب ست بہم میرسد

درین زمانہ دیگی بقسر قاسر معیشت لک روپیہ سال وحکومت بردہ لک نفر
داریم اما خدا گواہ ست ودل دانا آگاہ کہ حالت اولی کہ صد روپیہ ماہوار
بود وبراحدی فرمان ماہی رفت ونماز پنجگانہ در مسجد وتلاوت کتاب در خانہ
روزانہ طوع ید بود بہتر ازین حالت مینماید واز تجربہ دریافت آمد کہ آسودگی

دنیا ہمہ ویرانی آخرت ست و نوع فرمان روایان از نوع مسلمانان دیگر باشد ؎

بیا در بزم رندان تا ببینی عالم دیگر — بہشتی دیگر و ابلیس دیگر آدم دیگر

ہر کرا از میان اینہا اطوع در دین و اوسع در خلق گرفته شود باید دانست که وی با دانی اہل اسلام نمی رسد تا بکسیکه لکع بن لکع و از جنس نسار باشد و بشاشت ایمان در خلال دلش نرسیده و جامی از حلاوت ایمان نچشیده و اصول و فروع خود و ابنار جنس خویش را از دیگر امراء و روسار بر روش کسروی و شیوهٔ قیصری یافته و ہمگی عمر در دید و شنید خصال آنقوم بسر برده چه رسد و از وی که نام داستان سرائیده آید ع من دانم و دل داند و داند دل من ہر انچه از ما در خطا ہر حال از عمارت مکان و شرکت محافل و تحمل بر مراسم و مواسم ریاست دیده و شنیده باشی اگر مسلمان بودهٔ یقین خواہی کرد که ہمه بقسر قاسر و اکراہ و خاطر فاتر ست ؎

با دل گفتم که ای دل احوال تو چیست — دل دیده پر آب کرد و بسیار گریست
گفتا که چگونه باشد احوال کسی — کو را بمراد دیگری باید زیست

ہان وہان اگر چنان شود که ما را بما بگذارند دیده آید که چکار میکنیم و چه قسم رسوم جور بر انداخته بعدل سا ذج می پردازیم یا ازین دار آشیانه بدار دیگر میبریم مگر ماجرا این ست که یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید زوال حطام فانی دنیا و رفتن این اوج موج رنجی بدل ما نمی رساند لیکن له بر ما میگذرد آنست که در حالت ازاله این چیزہا امید بقاء عرض و نفس و دین نیست

و فرصت گوشه گرفتن و در زاویه نشستن و با امن ساختن میسر شدنی نیست
الا ان یشاء الله رب العالمین وما ذلک علیه بعزیز درین غربتگاه آنچه
تسلی خاطر حزین و دل غمین میبخشد حدیث حفت الجنة بالمکاره و امثال
اوست تا خواسته رب العزت درین میان چیست و حدیث انما الاعمال
بالخواتیم امید نجات میدهد وکیف که از جناب ربوبیت آرزو دارم که
ختام جمله مهام بر شیوهٔ اسلام شود و مرگ مبرم در یکی از دو حرم محترم چاره گری
فرماید و شیب در اسلام موجب حط آثام گردد ان شاء الله تعالی و ظاهر آنست
که این آفات که باتفاق و بخت دامنگیر حال پر ملال ماست فرزندان سعادتمند
را فرا نگیرد و برین تقدیر ایشان را صبر بر متاع حاضر و قناعت بر کفاف و
طلب رزق بکسب بحد اوسط یا عدم طموح بجانب مراتب علیه این سپنجی
سرا با حفظ عزت و آبرو و به ترجیح مصالح دین بر منافع دنیا اگر همت بلندی
کند و نشئه خلوص و ایثار حق بر خلق بدماغ ایمان پیچد کافی و وافی ست و هو
الموفق للصواب **وصیت** دیگر آنست که آدمی تا از شکم مادر بکنار پدر آمده
او را چاره نیست از جامه و نان و مکان و تا طفل ست مادر و پدر کفیل اویند و
بعد از آنکه بسر حد شعور رسید لابد باشد از آنکه کسبی برگزیند و دستمایهٔ معاش
بهم رساند و بقیهٔ عمر تا رسیدن بلب گور بسر برد و اسباب این اکتساب در دنیا
از [illegible] تجارت و طرق زراعت و اصناف صناعت و اسباب وراثت بسیار
بلکه بسیار ست که جز او تعالی دیگری بحصر و علم آن نمی تواند پرداخت اما درین
اقلیم هند که ما در آنیم ذوی الحیثیات را که متسم بسمات علم یا شرافت دودمان اند

جز طریقه اجارت که بزبان عرف موسوم بنوکری و چاکری ست وجهی دیگر باقی نمانده واین اجاره هرچند در شرع شریف جائزست واجیر شدن از برای مسلمان وکافر حلال اما در خلال آن امور بسیار راه یافته که منجر بحرمت رزق میگردد و مردم بدان مبالات ندارند مثل رشا و سرقت و خیانت و غصب و اتلاف حق برادر مسلمان بعصبیت ونحو آن پس مؤمن متقی و مسلم متحری را واجب ست که درین اجارت مهما امکن خود را از آلائش منکرات و آمیزش مهلکات دور دارد تا ثمرهٔ مشقت لیل ونهار او رائگان نرود و خود را واہل خود را از نار جدا تر انداز د قوا انفسکم واهلیکم نارا نص ست درین باب ورنه سلامت از ایمان برخیزد و جان هم در دنیا بگوناگون اخطار گرفتار گردد چنانکه شاهدست در حدیث ابوہریرہ رضی الله عنه ست که آنحضرت فرمود صلعم ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا الحدیث رواه مسلم وانچه بذریعه غیر مشروع و وسیلهٔ ناجائز میسر شود همچو صور مشار الیها شک نیست که از جنس طیبات نباشد بلکه حرام وخبیث بود وچون متصف بحرمت وخبث آمد برکت و رحمت از میان برخاست وظلمت زحمت فرود آمد و اثر دعا و سوال برفت ولهذا در حدیث مذکور آمده ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یمد یده الی السماء یقول یا رب یا رب ومطعمه حرام ومشربه حرام وملبسه حرام وغذی بالحرام فانی یستجاب لذلک رواه مسلم

واین نه خاص بر رشاو جز آن ست بلکه درین زمان غالب بیوع وعقود به مفاسد مشتمل آمده وانواع محرمات در رنگ قطره های باران در زمین دلها جا گرفته وتفاوتی در طیب وخبیث نمانده وعامه خلق در آن گرفتار شده چنانکه در حدیث ابی هریره است مرفوعًا یاتی علی الناس زمان لا یبالی المرء ما اخذ منه امن الحلال امن الحرام اخرجه البخاری واین حدیث یکی از اعلام نبوت ست وزمان حاضر مصداق صحیح اوست ودر احادیث صحیحه بر بسیاری از وجوه محرمه مکاسب نص کرده اند مثل حدیث رافع بن خدیج که دران مرفوعًا وارد شده ثمن الکلب خبیث ومهر البغی خبیث وکسب الحجام خبیث رواه مسلم ودر حدیث متفق علیه ابی مسعود انصاری حلوان کاهن را زیاده کرده ودر حدیث ابی جحیفه که نزد بخاری ست نهی از ثمن دم ولعنت بر آکل وموکل ربا آمده ودر حدیث متفق علیه از جابر وارد شده که در عام فتح مکه آنحضرت صلعم بیع خمر ومیتة وخنزیر واصنام احرام گردانیده ونزد مسلم از جابر نهی از ثمن گربه مرفوعًا آمده وامثال این خبرها بسیار ست ودر کتب سنت مطهره وفقه آن مذکور وحصر آن درین محل دشوار بالجمله اگر اجاره عهده گیرد وزمانه بطریق دیگر از وجوه معیشت سامدت (؟) انقدر خود فرض وقت ست که در بجا آوری حکم حکام ظاهری تا تواند تجنب از جور و [illegible] عدل نماید وخود را از اختیار شیوه هم پیشگان ودر عنا به هنجار ایشان دور دارد خواه این اجاره بر پا ماند یا از دست برود درین زمان یکی از عظائم آفات این ست که اگر متدینی خدا ترسی در دیوانی از دواوین عدالت این عصر

که درحقیقت ظلمت بر ظلمت وضلالت بر ضلالت وجور بر جورست اسیر شده میرود همنفسان آنجا که خوگیر حرام خواری وخبیث ستانی بوده از قیام او را دران مکان وثبات او را بران خدمت دشوارتر از هر دشوار میاز ندوبه هزار ریو ورنگ عزل وخروج او را از میان زمره خود بدل میخواهند طرفه تر آنست که درین زمانه اگر یکی کمر بنصیحت آقا بندد وازته خاطر جویان مراتب خیر طلبی بود وقطع نظر از رضا وسخط همپیشگان باسبابی که محیط احوال اهل ممالک ست خودش نزد کسیکه چاکر اوست تاشیوهٔ عامه بکار نبرد ورضای ظاهری را بر هواخواهی حقیقی تقدیم ندهد مزاج آقا ازوی خوشنود نگردد واگر نصیحت ساذج گزیند مطرود دل ومردود محفل شود واز همه نعم محروم افتد

مرا نصیب زخوان جناب عالی نیست	که زندگانی ما صرف آشنائی نیست

الغرض مدار کار حصول دنیا ورسوخ در دلهای اهل آن بر زور وخدع و خیانت آمد وامانت ودیانت ونصیحت نفس الامر موجب حرمان شد گو خانهٔ آقا درین نوع مخالفت ظاهر با باطن برباد رود وسودش مبدل بزیان گردد این چنین افتاده ست در طبع امرا ورؤسا روزگار وایشان را حسابی از دوست ودشمن واقعی درمیان نیست همین ظاهر نزد اینقوم حکم حقیقت دارد واز هزار یکی واز بسیار اندکی پی بمقصد نفس الامری نمکخواران نمی برد قاضی محمد صادق خان اختر در رسالهٔ صبح صادق داستانی از ماجرای ابنای زمانه ومردم خویش وبیگانه بزبان خامه سپرده وداد نصفت وتجربه کامل داده دانشمند تجربه دوست وشخص حازم باهوش را ناگزیرست که دمی آنرا

مطالعه کند وانچه دران مرقوم ست بنظر عبرت بنگرد و باب تغییر ناس را از
کتب حدیث خوانده از معامله با مردم بر بصیرت باشد و بغفلت و بی پروائی
در بازی این قوم نیفتد بالجمله در هر زمان رنگ اهل عالم در کسب معیشت دیگر
ست و در پیدا ساختن رسوخ نزد اهل دولت طرز آخر مرد عاقل حاجتمند را
اینقدر کفایت باشد که اگر ناچاری در مبادی این ماجریات گرفتار گردد حسن
غایات را از دست ندهد و تا تواند نان اینجا خورد و کار آنجا کند و همچو امعه و مغفل
و ملایان مساجد و پیران خانقاه و قانعان اهل بیت بر نان دیگران قناعت
نفرماید و چشم بر مال این و آن بحیله خدا پرستی و رسول نمائی ندوزد بلکه مهما
امکن بکسب پردازد که افضل مکاسب کسب دست خودش هست و انبیاء
علیهم السلام همچنین زیست کرده اند در حدیث مقداد بن معدیکرب آمده
قال رسول الله صلعم ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یاکل من عمل
یدیه وان نبی الله داؤد علیه السلام کان یاکل من عمل یدیه رواه
البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال النبی صلعم ان
اطیب ما اکلتم من کسبکم وان اولادکم من کسبکم رواه الترمذی
والنسائی وابن ماجة وعن عبد الله قال قال رسول الله صلعم طلب کسب
الحلال فریضة بعد الفریضة رواه البیهقی فی شعب الایمان
[illegible] رافع بن خدیج ست قال قیل یا رسول الله ای الکسب
اطیب قال عمل الرجل بیده وکل بیع مبرور رواه احمد و بالجمله
کسب دست اطیب مکاسب و اهم امور ست و این کسب شامل آنچیز هاست

که دست رادران دخل ست مثل زراعت وبیع وکتابت خواه قلیل باشد یا کثیر وآنحضرت صلعم اخبار کرد که لیاتین علی الناس زمان لا ینفع فیه الا الدینار والدرهم رواه احمد عن المقدام بن معدیکرب وشک نیست که درین زمان راهی بسوی حفظ آبروی دین وعزت اسلام جز وجود مال که سبب منع از سوال خلق بود دیگر نیست اگر یکی هزار وجوه کمال والوف فضائل حاصل داشته باشد اما تهیدست بود در نظر خلق حقیر تر از وی نباشد وهر که مالدارست نزد تمام عالم از وی عزیز تری نیست ؎

فصاحة سحبان وخط ابن مقلة	وحکمة لقمان وزهد ابن ادهم
اذا اجتمعت فی المرء والمرء مفلس	فلیس له قدر علی وزن درهم

اینقدرست که جمع مال ومتاع نزد عارف سلم سبب حفظ حریت اوست ونزد محب دنیا موجب نکنت ونخوت او وتفاوت در نیت ست واصل در اعتبار اعمال نیت باشد وافلاس اضطراری مؤمن اثر تقدیرست وآسودگی کافر موجب ویرانی آخرت او وحلاوت ایمان آنست که در تهیدستی تقدیر صبر وتحمل بکار برد ودر فراغت حال بشکر وثناء ایزدی گراید وچنانکه دولتمندی باعث برخرابی دین نگردد همچنان املاق حامل بر زوال اسلام نیاید ؎

نه شادی داد سامانی نه غم آورد نقصانی	به پیش همت ما هرچه آمد بود مهمانی

جمعیت خاطر که حضرات صوفیه در تحصیل آن میکوشند نتیجه اش جز آن نیست دل با خدا باشد واز حول احوال عسر ویسر وفرح وترح خاطر تغیر نیارد ومعذلک طلب غنا از خدا ممنوع نیست خواه غنای قلبی باشد یا غنای قالبی

وانچه از مرضیات الهی از دست توانگری آید هرگز از مفلسان متوقع و واقع نیست اگرچه تبعات غنا هم بسیار است چنانکه آفات فقر بیشمار و سخن در ترجیح یکی بر دیگری بجای خود مسطور است و مناظره و جدال سعدی درین باب در گلستان مذکور فقری که فقیر را مانع از عبادات مفترضه گردد و سبب وقوع در محرمات سوال و جز آن شود و آبروی شرف و فضیلت علم با عمل او را بریزد و سبب خواری و مذلت و در نظر همچشمان گردد شک نیست که غنا را بر آن فقر فضیلت است و غنائی که سبب طغیان و عصیان رحمن شود و باعث تکبر و تجبر و نخوت و غرور گردد و از اسلام و شرع آرزوی غافل و مهجور سازد و در فسق و فجور منهمک گرداند بدتر از فقری است که در آن محافظت بر مرضیات الهی و ارشادات رسالت پناهی میسر و ممکن است و قناعت بر سد رمق بی مذلت و خواری حاصل میشود ؎

خوشا جهان تهیدستی و غریبانش	زوال نیست در اقبال بی نصیبانش

بالجمله لکل وجهة هو مولیها و لولا الاعتبارات لبطلت الحکمة نزد ما آنست که اگر نانی بفراغت بمقدار کفاف خود و عیال و وابستگان خویش بی مذلت بدست آید و خانهٔ خالی از اغیار در گوشهٔ شهری میسر گردد و همنشینی کتاب با یکدو هم مشرب از احباب صورت بندد و کسی در پی آزار ایشان نبود و امرا او را با وی آشنائی نباشد و در بزم خودش نخوانند نعمتی بزرگتر ازین حالت نتوان یافت و ایمانی سلامت تر ازین کیفیت جمعیت نمیتوان بهم رساند ؎

آنکس که بخانه نیم نانی دارد | در گوشه شهر آشیانی دارد
نی خادم کس بود نه مخدوم کسی | انصاف بده چه خوش جهانی دارد

و درین باب ابیات ناصحانه بسیارست و بزرگان دین همچنین بسر برده اند
و اگر در حصول این حال قصوری بوده ست و فریضهٔ اهل و عیال بر گردن افتاد
چار و ناچار مهما امکن دست و پایی باید زد و دستمایه بقدر ضرورت بدست می باید
آورد تا ذلت سوال و طموح نظر در اموال و تهتک دین بلحوق خواری در نظر
مردم دنیا صورت نگیرد و درین هنگام قناعت بر قلیل کافی ست و ترک هوس
کثیر وافی بما قل و کفی خیر مما کثر و الهی و اگر بی طلب آسودگی دستگیر شود
و لطف خداوندی کارسازی فرماید انکار ازان کفران نعمت باشد چه آنچه
مذموم ست استشراف و تطلع ست نه اخذ بی طلب و قصهٔ عمر بن الخطاب رضی الله
عنه درین باب حجت موجه باشد درین زمان پسین که قیامت بر سر رسیده آفاتی
که از فقر در دین می آید و ضعفی در ایمان پیدا می شود چاره آن غیر از وجه [illegible]
حلال نیست تا اسلام بجا ماند و بالعزی [illegible]
حرام و اجتناب از مشتبهات چاره نبود نعمان بن بشیر گفته آنحضرت فرمود
الحلال بین والحرام بین و بینهما مشتبهات لا یعلمهن کثیر من الناس
فمن اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه و من وقع فی الشبهات
وقع فی الحرام کالراعی یرعی حول الحمی یوشک ان یرتع فیه
متفق علیه و این حدیث را لفظها ست و شرح آن [illegible]
الطالب علی اسنی المطالب که درین نزدیکی نوشته [illegible] حدیث

بروجهی مسطور شده که مثل آن در دیگر کتب نیست بدان رجوع باید کرد و میتوان گفت که حلال صرف درین روزگار پرآزار میسر نیست زیرا که وجوه حلت مال طیب معیشت بسیار ست که با وجودش حاجت بفقر مدقع و زهد خشک نمی افتد چنانکه در کتاب اکلیل الکرامه ببیانش پرداخته ایم و پرده از رخ شاهد مدعا برداشته فمن شاء زیادة الوقوف علیه فلیرجع الیه ـ

وصیت دیگر اخذ طریق تعلم و تعلیم اولاد و تلامیذ و قاعده مطالعه متون و شروح و تالیف ست چنانکه در مقاله وضیه و رساله دانشمندی مذکور ست و بتجربه متحقق گشته که هر که بدان شیوه خرامش کند و آن شیمه را فرا گیرد امید ست که از برکات علم محروم نیفتد و آن این ست که نخست رسائل صرف و نحو درس کنند سه سه نسخه از هر یکی یا چهار چهار بقدر ذهن طالب تعلیم نماید و انفع این رسائل چند رساله ست در علم نحو میر و هدایة النحو و ضریری و کافیه با شرح جامی و مراح الارواح و شافیه با شرح رضی میخوانند و بعض مفصل زمخشری و تهذیب النحو و فوائد صمدیه و غایة البیان و مسالک بهیه درس میدهند و این طریقه خوب و کافی ست و اگر مغنی اللبیب و غنیة الطالب را بدان ضم نمایند غایت عبور حاصل شود و مسائل نزدیک و دور طوع یدگردد و در عرب از برای صرف و نحو کتب دیگر ست مثل الفیه ابن مالک و شذور الذهب و حاشیه صبان و جز آن و بالجمله دریافت این هر دو [illegible] در مبادی تحصیل از واجبات طلب علم ست بعد از ان کتابی از تاریخ یا سلت علمی که بزبان عربی باشد بیاموزند مثل تاریخ الخلفاء للسیوطی و ابجد التاریخ حبیب الله قنوجی فارسی و تاریخ ابو الفداء که بغایت مختصر و جامع ست و همچو

لقطة العجلان محرر سطور و میبذی در حکمت و نحو آن و در آن میان بر طریق تتبع کتب لغت و بر آوردن مشکل از جای آن مطلع سازند و نظر در دواوین لغات عربیه و بعض لغات فارسیه نیز از ضروریات تحصیل علوم ست زیرا که علم لغت ام همه علمها ست و آله جمله فهما و بقدر دستگاه درین علم کتب علوم دینیه و جز آن آسان میگردد و فهم فنون متنوعه باین ذریعه جمیله و وسیله مرضیه بدست می آید و چون لغت دین و لسان شرع مبین در عربی واقع شده ناگزیر آمد از انکه علوم عربیت را که افضل آن صرف و نحو ست و اکمل و اجمل آن علوم لغت بر وجه اتقان و حفظ بهم رسانیده آید ور نه بمقدار نقصان این علم نقصان در تحصیل و فهم باقی ماند و احسن و اتقن کتب این علم صحاح جوهری ست سپس تاج العروس شرح قاموس باز مزهر سیوطی بعده بلغه فی اصول اللغة و کفایة المتحفظ و لف القماط و بتکر در بیان مؤنث و مذکر و بعض این رسائل اگرچه تالیف این زمان ست اما در جامعیت و نفع فائق بر مؤلفات اقران و چون قدرت بر زبان عربی یابد بموطای امام دار الهجرة مالک بن انس رضی الله عنه بروایت یحیی بن یحیی مصمودی پردازد و هرگز آنرا معطل نمی باید گذاشت که اصل علم حدیث و اول تالیف در اسلام بمدینه نبویه علیه الصلوة والسلام ست و کتابی ست مبارک و قدیم و خواندن آن فیضها دارد و مارا سماع جمیع آن مسلسل ست تا مؤلف رضی الله عنه و صاحب مقاله و ضیه ابر آن دو شروح ست یکی فارسی مصفّٰی نام دیگر مسوّی در عربی و شرح زرقانی نیز ناتمام ست و درین نزدیکی تسهیلاً للرام و نفعاً للعوام ترجمه اش کشف المغطّٰی در اردو بی رتبه طبع شده بعد از ان قرآن عظیم را درس گوید بان صفت که صرف قرآن بخواند بغیر تفسیر

و ترجمه گوید و احسن تراجم او فتح الرحمن ست و دران صاحب ترجمه چیزها رعایت کرده
که منتهیان را نافع ست تا بمبتدیان چه رسد و آن چیزها را در اول دیباچهٔ ترجمه ذکر
کرده دیگر ترجمهٔ فرزندار جمند اوست در اردو زبان موضح القرآن نام و نفع آن
تمام خلق را فرا گرفته و برکت و قبول و شهرت عجیبی یافته دران هم نظر باید کرد تا قدرت
ترجمه بزبان خود کما ینبغی حاصل گردد و این ترجمه نزد ما یکی از کرامات آن صاحب
مقامات ست و بالجمله درهمین ترجمه خواندن و گفتن براینچه مشکل باشد در نحو یا در
شان نزول متوقف شود و بحث نماید و بعد از فراغ از درس تفسیری مختصر را
مثل جلالین یا حاشیهٔ صاوی بقدر درس بخواند و درین طریق فیضها ست و بعد
از انکه عبور بر مختصرات تفاسیر دست بهم داد و ذهن جولانی گرفت و مناسبتی
شائسته بعلم تفسیر بهم رسید تفسیری را که جامع روایات و درایات باشد و معرا
بود از خلط فلسفیات مثل تفسیر ابن کثیر و در منثور بخواند و اگر میسر نشود تفسیر فتح القدیر
شوکانی را اولا و تفسیر فتح البیان را ثانیا درس گوید که این هر دو تفسیر درین زمان
اخیر از اجل نعم الهی ست و مغنی ست از جملهٔ تفاسیر روی زمین و جامع مقاصد
تنزیل ست برحسب مراد شارع ان شاء الله تعالی بعد ازان در یکوقت کتب حدیث
را میخوانده باشد و مجمع علیه این علم امهات ستة ست پس کتاب آسان را مقدم کند
بر دشوار مثلا بعد از موطا نسائی خواند سپس ابن ماجه بعده ابوداؤد باز ترمذی عقب
آن [illegible] آن صحیح بخاری و درینجا تحصیل علم حدیث تمام شد و قسطی عظیم از علوم
نبوت و برکات رسالت روزی روزگار طالب علم شد که قدر و قیمت آن جز کسیکه
آشفتهٔ نجات آخرت و شیفتهٔ فیوض دین قویم ست دیگری نمی داند و نمی شناسد

وبعد از حصول عبور بر این کتب اگر توفیق ایزدی رہنمون شود دیگر دواوین حدیث را از مسانید ومعاجم واجزاء وسنن وجز آن ہرچہ ازان میسر آید بطور خود مطالعہ کند خصوصًا مشکوٰۃ المصابیح وتیسیر الوصول وسنن دارمی کہ درین زمان میسر ست پس توجہ خاطر بکتب فقہ سنت برگمارد ودرین باب کتاب منتقی وبلوغ المرام با شروح خود وبعدہ روضۂ ندیہ شرح درر بہیہ کافی ست اما اگر پیش ازین رسائل فارسی این باب را مثل نہج مقبول وعرف الجادی بدور اہلہ ونحو آن را کہ درین نزدیکی تالیف یافتہ مطالعہ کشد موجب سہولت فہم در متون وشروح مذکور ست اول سبل السلام را ببیند پس مسک الختام را بعد ازان از نیل الاوطار استفادہ ستاند الحمد للہ کہ درین نزدیکی فقہ الحدیث درجملہ ابواب شرائع اسلام بروجہی انتقا یافتہ ودر پیرایۂ عربی وفارسی جدا جدا مدون گشتہ کہ سبب رفاہ عام آمدہ تا کرا بخت بخواندن وکار کردن بموجب آن توفیق بخشد والمہدی من ہدا اللہ بعدہ کتب عقائد حقہ را با کتب سلوک بخواند ومراد باین کتب نہ مؤلفات اہل کلام ست مثل مقاصد ومواقف وعقائد نسفی وجز آن بلکہ کتب اہل حدیث ست مثل شرح سفارینی ورسائل شوکانی ومقریزی وکتب توحید شیخ الاسلام ابن تیمیہ وابن القیم وقطف الثمر وانتقاد رجیح ولغبۃ الرائد وما یقارب ذلک ودریکوقت کتب دانشمندی مثل قطبی ورسالہ شمسیہ وغیر آن الا ماشاء اللہ مطالعہ کند وبخواند واگر میسر آید کہ ... یکوقت بخواند وروز دیگر شرح طیبی بقدر آنچہ در روز اول خواندہ ست بخواند یا یکروز منتقی وبلوغ المرام بخواند وروز دوم ہمانقدر بر شرح بر دو عبور نماید

خیلی نافع ست و مراد بدانشمندی کتاب دانی ست و آن بر سه مرتبه می باشد.
یکی آنکه مطالعه کند کتاب را و حقیقت آنرا بر وجه تحقیق دریابد و این مطالعه در
اکثر احوال صائب باشد دوم آنکه درس گوید و حقیقت آنرا بشاگردان بفهماند
سوم آنکه شرح یا حاشیه بر آن بنویسد و در کشف حقیقت آن مبالغه نماید تفصیل
این اجمال آنکه مرد عالم چون خواهد که شاگردان خود را کتابی از کتب علوم درس
گوید بطریق درایت و تحقیق لابدست او را از رعایت پانزده چیز و همچنین اگر
شخصی خواهد که شرح کتابی بکند لابدست او را محافظت بر این امور اول ضبط
شکل یعنی اسماء و افعال که در عبارت واقع شده ست اگر محل اشتباه باشد حرکات
و سکنات او را بیان نماید و همچنین اعجام و اهمال حروف بیان کند تا از تصحیف
محفوظ ماند چه خطی و چه لفظی دوم شرح غریب یعنی اگر لفظی قلیل الاستعمال
که معنی آن نزد شاگردان محفوظ نیست واقع شود بیان او بحسب لغت و اصطلاح
نماید سوم کشف مغلق در عبارت یعنی اگر ترکیبی عویص یا صیغه عویص که بر ذهن
شاگردان صعب باشد واقع شود موافق علم نحو و صرف حل آن نماید چهارم
تصویر مسئله یعنی اگر قاعده که در کتاب مذکور میشود بذهن شاگردان در نمی آید
بیان آن بعبارت واضح بکند و بعض امثله آن بیان نماید تا آنکه بذهن شاگردان
در آید پنجم تقریب دلائل یعنی اگر در کتاب دلیلی بر مسئله اقامت کرده شده ست
مقدمات مطویه آنرا بوجهی سوق گرداند که بلزوم مقدمات مر بعض را یا اندراج
در بعض نتیج مدعا باشد و رجوع کند بمقدمات بدیهیه که شک را در آن مدخل نبود
بطریق بدیهی که شبهه در آن نیفتد ششم تحقیق تعریفات به بیان فوائد قیود

وبسط قسمت و طریق انتزاع حد جامع مانع تعریف مشترک از میان آنها جامع
آنست که جمیع افراد معرف را شامل باشد و مانع آنست که غیر را از داخل شدن
اندران منع کند هشتم تبیین قواعد کلیه است بیان قیود و بسط قسمت و مثال
آن و وجه انتزاع آن قاعده از میان آن بوجهی که تعریف مشترک و جامع و مانع
باشد نهم کشف وجه حصر و تقسیمات یعنی بحسب استقرا یا بدلیل عقلی بیان
کنند که مطلوب در افراد منحصر کرده شده است چنانکه در اول تقسیم کلمه
در اسم و فعل و حرف بیان نموده و چنین وجه تقدیم و تاخیر در فصول و قواعد
بیان نماید دهم تفریق المتشابهین یعنی اگر دو قسم باهم در بادی النظر مشتبه میشود
یا دو مذهب مخالف در نظر مشتبه گردد [illegible] درمیان آنها فرق
کنند دهم تطبیق مختلفین اگر در جا [illegible] اختلاف وارد شود حل
آن اختلاف نماید خواه اختلاف در هر دو به دلالت مطابقی باشد یا یکی مطابقی و
دیگر تضمنی یا التزامی یازدهم دفع شبهات ظاهر الورود مثلا آنچه در تعریفات
ممنوع است مثل استدراک و تعریف الشی بالاخفی [illegible] یا آنچه در
دلائل منع است مانند جزئیت کبری یا مخالفت [illegible] کلام امام ابن [illegible] منع
و معارضه و مناقضه [illegible] به کلام او که در بادی الرای شاگردان را بنظر می آید
یا مناظره او بر قاعده مناظره نمی نشیند [illegible] نموده دفع آن نماید دوازدهم
بیان حواله جاتی که حواله کرده است بر آن و بیان وجه نظرهایی که [illegible]
نظر و بیان سوال مقدر جایی که بآن اشاره نموده است [illegible]
کتاب بلغت شاگردان اگر لغت ایشان مخالف لغت کتاب باشد چنانچه

تنقیح توجیهات وتعیین اصوب آنها اگر درین امور رای مدرسین وشراح
مختلف شود یعنی جمعی بوجهی شرح غریب کنند وجمعی بوجهی دیگر ونزاعی درمیان
توجیهات بهم رسد تنقیح آن توجیهات وتعیین بهترین آنها نماید وهم برین قیاس باید
ضبط مشکل وحل عویص وغیر آن پانزدهم سهولت تقریر یعنی این صنائع را ادا نماید
بعبارت واضحه موجزه قریبه بذهن سهل التناول وازانجمله ست مزج یعنی عبارت
مصنف را با عبارت خود بوجهی مخلوط سازد که مجموع متسق باشد چون این پانزده
صنعت را احقاق نمود کامل شد در تدریس ودر شرح کتب واستاد مشفق را باید که
شاگردان خود را اول برین امور بطریق اجمال مطلع سازد وثانیاً چون در شروح
برین امور گذرد متنبه سازد که آنجا غرض شارح فلان امرست واینجا فلان امر وثالثاً
بفرماید که در مطالعه کتاب این امور را پیش نظر خود سازد ودرهمین میدان فکر خود را جولان دهد
ورابعاً مطالعه شاگرد را بر مطالعه خود عرض نماید وانچه غلط ست بر آن متنبه سازد
بوجهی که آن غلط ذهن او را روشن شود بطریق احتیاط واز مثل این غلط نیز متنبه
گرداند وخامساً بتحریر شرح وحاشیه کتابی فرماید وفضیلت او را امتحان نماید
تا حق تربیت را بکمال رسانده باشد واین دانشمندی در کتب معقول ومنقول
وعلوم برهانیه وخطابیه هم جاری ست ودر کتب منقول احتیاج بتحقیق عبارت
بیشتر می افتد ودر کتب معقول احتیاج بتحقیق مسئله ودر علوم برهانیه احتیاج
بارجاع بسوی مقدمات بدیهیه بواسطه یا بوسائط کثیره بطریق برهان می باید
کرد ودر علوم خطابیه بطریق ظن می باید نمود این ست تقریر دانشمندی که از
اساتذه خود کسب نموده ایم واین بنده این فن را از استاذ خود مفتی محمد صدرالدین خان

دہلوی کسب نمود وایشان از حضرت شاہ عبدالعزیز دہلوی وایشان از والد
ماجد خود شیخ احمد ولی اللہ وایشان از والد خود شیخ عبدالرحیم دہلوی وایشان
از میر محمد زاہد بن قاضی اسلم ہروی وایشان از ملا محمد فاضل وایشان از ملا
یوسف کوسج قراباغی وایشان از میرزاجان وایشان از ملا محمود شیرازی و
ایشان از ملا جلال دوانی وایشان از والد خود ملا اسعد بن عبدالرحیم واز
ملا مظہر الدین گازرونی وایشان ہردو از ملا سعدالدین تفتازانی شافعی و
از سید شریف جرجانی حنفی وایشان از قطب الدین رازی وایشان و تفتازانی
مذکور ہردو از قاضی عضد وایشان از ملا زین الدین وایشان از قاضی بیضاوی
وایشان راسندی ست تا شیخ ابوالحسن اشعری و در کتب تاریخ مشہور و معروف
ست بالجملہ محرر سطور باین سند مذکور اخذ کرد این فن دانشمندی و علم کلام
واصول را مخلوط باہم و رجال این سند ہمہ مصنفین محققین مشغول بہ تصنیف
و تدریس بودند بعدہ کہ عنایت ایزدی رفیق حال شد علم اصول فقہ و علم کلام
را بر طریقہ محدثین از دیگر شیوخ بدین سند کرد شکل ثانی را بہتر از شکل اول یافت
وادنی را باعلی بدل ساخت معہذا این امور پانزدگانہ کہ ذکر شد حاجت انسان
بدان در ہمہ حال و در تحصیل ہر علم منقول باقی ست واحدی را استغنا ازان میسر نیست
و ہر کہ مراعات آن نمیکند در علم او قصور بین ست و بالجملہ چون این طالب بعض
مقدمات فن دانشمندی مانند صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و بدیع و نحو آن
یاد گرفتہ باشد بعد ازان مطالعہ کتابی پیش گیرد و شرح آن کتاب بہ تفصیل ...
دارد و استاد شفق اورا برین قواعد کلیہ آگاہی بخشد و بعد ازان در ہر موضع

بزرگترین خدام شارح مطلع سازد بسبب مرین سلیقه فهم کتاب پیدا شود و شک نیست
که احاطه بجزئیات و انتشار مثل آن بعد احکام کلیات سهل تر می باشد مانند معرفت
شعر نحوی نسبت بکسیکه مهارت در دواوین شعرا میکند و انتشار شعر بخواهد و عزیزان
ما همه روزه که [illegible] در دانشمندی اینها سند و امثال ایشان فنون دانشمندی را
مخلوط با علم کلام و اصول و غیر آن ساخته اند و منقول را با معقول آلوده نموده
لهذا ست که طالب تمیز فنون دانشمندی ازین علوم نمیکند و آن همه هیئت
اجتماعیه و صورت کذائیه را یک علم و یک فن می انگارد چنانکه حال اکثر خام طبعان
اهل زمان ست پس نه علم را نیک احاطه میکنند بسبب انتشار اطرافش در نظر آنها
و نه دانشمندی را نیک ترمی ورزند بسبب انتقال ذهن باین فنون جدا و تمیز
از علم پس چون این قواعد را یادگیرد در ذهن او از فنون دانشمندی امری
جامع محدود و تمیز پیدا شود بادنی عنایت در هر موضع تصرف نماید و مسائل
علم جدا ادراک کند و از هر جانب بآنها محیط شود و ما ارید الا الاصلاح
ما استطعت و ما توفیقی الا بالله و چنانکه این قاعده از برای مطالعه و
تعلیم شاگرد و نحو آن مفید ست همچنین از برای تالیف ضوابط چند ست که در
ابجد العلوم از رساله تکمیل نقل کرده ایم و تالیف را در ترقی علم و عبور بر کتب و وفور
فهم دخل تمام ست و لهذا جمعی که تنها درس دهند و مطالعه کنند علم مولفان کتب
در آن [illegible] استحضارشان بیشتر باشد نسبت بمعلمان و آموزندگان صرف و
[illegible] ابتدائی طالب علم از قبیل استفاده باشد چنانکه تالیف منتهیان از برای
افاده بود و اعتبار [illegible] مولفات [illegible] تالیفی ست که در حین کمال علم و عبور

صورت نبندد و سخن در آن بر طریق تحقیق و تنقیح نرود ورنه بسیار است که
در بدایت تحصیل چیزها محقق می‌نماید و بعد از آنکه عبور بر کتب کثیرهٔ آن فن
دست بهم میدهد ساخته و پرداختهٔ پیشین تقویم پارینه می‌نماید تا آنکه مؤلف تا
نشئهٔ زندگی در سر و لباس عنصری در بر دارد کتاب بانجام نمی‌تواند رسید
و طرهٔ گفتگو سر از درازی نمی‌تواند پیچید که بعد از نظر ثانی و ثالث و هم سیما
نقصانها گل میکند و غبارها در خاطر هوشمند می‌نشاند بلی روزیکه مؤلف تمام شود
تالیف هم رنگ مؤلف میگیرد و از یک لب بستنی کار ساز از اسال انجام می‌پذیرد
آورده اند که رکن قلم و سخندانی میر عماد کاتب اصفهانی در وقتی علم مناقشه افراشت
واعتراض بر کلام استاد البلغاء قاضی عبد الرحیم نسائی متوجه ساخت قاضی جواب
درستی تحریر نمود و بادهٔ صافی بر مجلسیان عالم الفاظ پیمود بدین عبارت [illegible]
قد وقع لي شيء وما ادري اوقع لك ام لا وهو ان [illegible] لا يكتب كتابا
في يومه الا يقول في غده لو غير هذا لكان احسن ولو ترك ذلك لكان
اولى وهذه عبرة عظيمة وحجة مستقيمة على استيلاء [illegible] النقصان
على طبيعة الانسان انتهى و هرگاه که احکام کتاب علام الغیوب جلت عظمته
عمت رحمته باقتضاء مصلحتی رنگ میگرداند و خزان نسخ بر بهار تحریر پیشین
میرساند که ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخير منها او مثلها اگر تبدیل
احکام ساکنان حضیض امکان و فرو رفتگان اسفل سافلین بطریق
اولی قابل تبدیل و نیازمند تقویم و تعدیل است و چند نسخ اول
نسخ ثانی نتیجهٔ غفلت باشد اکثر مردم از طلبهٔ علم و غیره [illegible] چون این نسخه [illegible]

اعتراض تناقض احکام واختلاف مسائل وتباین تحقیقات در فتاوای علماء
محققین ومؤلفات سابقین پیش می آرند وجمعی از اہل بدع واصحاب فروع
چون شتر بی مہار از ہر کتاب روایات واحکام بحسب ہوای خودمی برآرند
وامتیازی در تالیف اوائل واواسط واواخر حال مؤلف نمی کنند وازینجا شور
وشغب بسیار در عامۂ خلق وخاصۂ ایشان واقع میشود ونمی دانند که مثلاً
تالیف عنفوان زمان تحصیل وبدایت فضیلت امام غزالی رنگ دیگر دارد وانچہ
بعد از ممارست علوم ومقاسات مراتب منطوق ومفہوم نوشتہ رنگ آخر
دارد وملا علی قاری گفتہ مات الغزالی والبخاری علی صدرہ وامام الحرمین
عمری در سر علم کلام بسر آوردہ ودر آخر گفتہ اموت علی دین العجائز وکذلک
جمعی از اہل علم ودین در مسائل بسیار رجوع کردہ اند وبر آن آگاہ ساختہ چنانکہ
علامۂ شوکانی در مسئلہ خلع اولا قائل بود بآنکہ خلع طلاق ست پس او را از نظر
در ادلہ ظاہر شد که طلاق نیست بلکه فسخ ست وہمچنین مدرک رکوع را مدرک رکعت
میگفت پس در تحقیق ظاہر شد که مدرک رکعت نیست وعلی ہذا القیاس مارا
در چند مسئلہ اتفاق افتاد ولہذا دفتری از تالیف اوائل زمان تکمیل از دائرۂ تالیف
واعتماد برانداختہ شد وانچہ محقق قرار یافت نشاندہی آن نمودہ آمد معہذا در
بعض مسائل ورسائل سخن برد وقبول فرود آمد پس انچہ در آخر تالیف ست الآخر
فالآخر آن را قول صحیح معتمد باید انگاشت وانچہ در اول اوائل ست حسابی از ان
نتوان برداشت زیرا که در بدو زمان طلب بلکه اواسط فراغ جمع وتالیف بر
وضع دیگر بود وفراہم آوردن ہر گونہ سخن وکثرت قیل وقال وبزرگ گردانیدن

مؤلفات بجمع روایات و درایات کتب فروع و جز آن از ہر علم کہ در آن خانۂ
نگارش جامہ جولانی میکرد خاطر مولع بود و بعد ازانکہ عبور بر جوامع محققین معمرین
جامعین میان علوم حدیث و فنون غریب اتفاق افتاد و در علمار رسمیہ و فضلائ
کتابیہ و ارباب کمال و اصحاب جلال و جمال امتیاز حاصل شد معلوم گردید کہ
جمع مطلق و بہم سانی اقوال کثیرہ در مسئلہ از مسائل و حکمی از احکام از دفاتر ضخیمہ
و اطالت رسائل بفراہمی روایت کشی از طوامیر عظیمہ چیزی نیست و ہر حرف
شناس از طلبہ و جہلہ این کارمی توانست کرد چنانکہ امروز از صنائع علمار روزگار
شاہدست انچہ مشکل ست تنقیح حکم و تحقیق مسئلہ بجمع ادلۂ صحیحہ و نظر در آن و
تاویۂ آن بعبارت موجزۂ جامعۂ مانعہ ست بس بس ورنہ این سلسلہ غیر متناہی
ست پس طالب راغب و خواہان نجات را فرض وقت ست کہ میان اہل علم و
مؤلفات ایشان امتیاز کند و بہر خس و خار نیاویزد و این امتیاز حاصل میشود
از صحبت محققین علماء اولاً و از مطالعۂ صنیع قدماء در تالیفات شان ثانیاً و از
موازنہ میان تصنیفات شہرت طلبان و صحائف خداپرستان ثالثاً و از تعرض
نفحات الٰہی در ہر عصر رابعاً و از ترک عصبیت و حمیت جاہلیت در استعمال امر
اسلام خامساً و از عدم جمود بر تقلید آبار و مشائخ و اساتذہ سادساً و از مسافت
گردیدن نزد دریافت حق از باطل سابعاً و از قنوع بر کتب منتقاۃ فن حدیث
و بذل فہم اندران بر اوضاع سلف صالحین ثامناً و از ایثار طریقہ صدر اول
بر شیوۂ متاخرین تاسعاً و از تقدیم کتاب و سنت بر جملہ ملل و نحل و ... اقوال
و احوال اہل علم عاشراً و لکن مراقبت این امور عشرہ بر وجہی کہ تفصیل آن یار

چنانچه ابدا اندازه فکر و ذکر هر مرتبه علم و صاحب مکابره نیست در هر کس اگر کسی
بدان مشتغل گردد فضیلت کبری ست و صبر بر جفای گندم نمایان جو فروش
و فضیلت در میان مفاخرت جو و تعقب سفهای هم عصر و مطاعن همنفسان
انجه که دوست کمتر از داشتن اخگر در دست نیست ؎

انی بلیت باهل الجهل فی زمن | قاموا به و رجال العلم قد قعدوا

وصیت دیگر در مقاله وضیه گفته میان ما و اهل زمان اختلاف ست
صوفی نشان گویند که اصل مطلوب فنا و بقا و استهلاک و انسلاخ ست و
مراعات معاش و اقامت طاعات بدنیه که شرع بدان وارد شده از برای آنست
که همه کس آن اصل نمی توانند بجا آورد و ما لا یدرک کله لا یترک کله و شارع
بیان اصل فرموده ست برای خاصه و متکلمان گویند که غیر از انچه شرع بدان
وارد شده چیزی مطلوب نیست و ما میگوییم مطلوب باعتبار صورت نوعیه
انسان بجز شرع نیست تفصیل این اجمال آنکه نوع انسان بوجهی مخلوق شده
که جامع ست میان قوت بهیمیه و ملکیه و سعادت وی در تقویت قوت ملکیه ست
و شقاوت در تقویت قوت بهیمیه و بوجهی مخلوق شده که نفس وی رنگهای اعمال
و اخلاق قبول فرماید و در صدر خود در آرد و بعد موت آنرا مستصحب سازد
مثال آنکه بدن وی کیفیات غذا را بر میدارد و با خود مستصحب میسازد لهذا
بامراض بغیر آن مبتلا میگردد و بوجهی مخلوق ست که می تواند لحوق بحظیرة
القدس و تلقی الهام از انجا کند و انچه در حکم الهام ست از تلقی سرور و بهجت
بنسبت آن ملائکه دائمی داشته باشد و تلقی ضیق و وحشت اگر بنسبت

ایشان منافرتی کسب نموده بود بالجمله چون نوع انسان بوجهی واقع شده ست که اگر
ایشان را بایشان گذارند امراض نفسانیه اکثر افراد را الم برساند حق تعالی محض
فضل و کرم خود کارسازی ایشان کرد و برای ایشان تعیین راه نجات نمود و
ترجمان لسان غیب که حضرت پیغمبر ست صلی الله علیه وآله وسلم از ایشان بدیشان
فرستاد تا نعمت تمام شود و ربوبیتی که اولاً مقتضی ایجاد ایشان بود دیگر بار دست
ایشان گرفته باشد پس صورت نوعیه بلسان حال شرع را از مبدء فیاض دریوزه
کرده و حکم آن لازم ست جمیع افراد نوع را بحکم سریان صورت نوعیه در ایشان
و خصوصیت افراد را در آنجا دخلی نیست و فنا و بقا و استهلاک و غیر اینها مطلوب
اند باعتبار خصوصیت افراد زیرا که بعض نفوس در غایت علو و تجرد مخلوق میشوند
و خدای تعالی اینها را راه ایشان دلالت میفرماید و آن حکم نوعی نیست بلکه لسان
حال این فرد از جهت خصوصیت فردیت تقاضای آن کرد و کلام شارع هرگز
بر آن معانی محمول نیست نه صریحاً و نه اشارةً آری قومی این مطالب را از کلام شارع
فهمیده اند مثل آنکه کسی قصهٔ لیلی و مجنون شنود و هر سخنی را بر سرگذشت خود حمل نماید
و آنرا در عرف ایشان اعتبار گویند بالجمله افراط در مقدمات انسلاخ و استهلاک و
مشغول شدن هر کس و ناکس بآن داء عضال ست در ملت مصطفویه خدا رحم
کناد کسی را که سعی در اخمال آنها کند گو بحسب بعض استعدادات جبلی داشته باشد
هر چند این سخن بر بسیاری از صوفیهٔ زمان دشوار خواهد بود اما ما را کاری فرموده اند
بر حسب آن میگوییم ما را با زید و عمرو کار نیست انتهی گوییم چون اصل منشأ این اعمال
دریافت شد و آنچه مقصود بود از غیر مقصود ممتاز آمد از ینجا شناخته باشی که

جملۂ آن مسائل واحوال کہ کلام شارع برآن محمول نیست واد لۂ اسلام از کتاب وسنت برآن دلالت ندارند ہمہ فضول وبی حاصل ومحصول ست وتکلیف ہر فرد بدان یا انہماک ہرکس اندران خلاف مرضی خدا ورسول ومضاد مطلوب شرع شریف باشد جمعی از اہل علم کہ بحمایت اینقوم با دلۂ عقل ونقل پرداختہ کوہ کندن وکاہ برآوردن بیش نیست زیراکہ درصرائح ادلۂ تکلیف شرعیہ بدان وارد نشدہ ورسول خدا صلعم احدی را بجانب آن دعوت نفرمودہ وحق جل وعلا بالاتر ازان ست کہ بر غیر تکلیف بازپرس فرماید واز ہر فرد انچہ نمی آید بجواہد و گرفتیم کہ بعض افراد فطرۃً آشنا باین خلق آمدہ اند اما این خلق خاص آنہا مقتضی انسلاخ واستہلاک جمیع افراد نمی تواند شد بلکہ خود برآنہا اعتراض شرع وارد ست ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئٰک کان عنہ مسؤلا فقیہ عارف قاضی ثناء اللہ پانی پتی رحمہ اللہ تعالی را درین وصیت سخن ست چنانکہ در شرح مقالہ وضیہ بایضاحش پرداختہ ومعرفت را مقصود آلہی از ہر فرد بشر بیان ساختہ و نزد ما این سخن محمول بر پی نبردن بمدعای صاحب وصیت ست زیراکہ ہر دو سخن را محمل دیگر ست پس ہریکی از ہر دو کلام در محل خود وارد شدہ وموجب نظر دران موجود نیست ؎

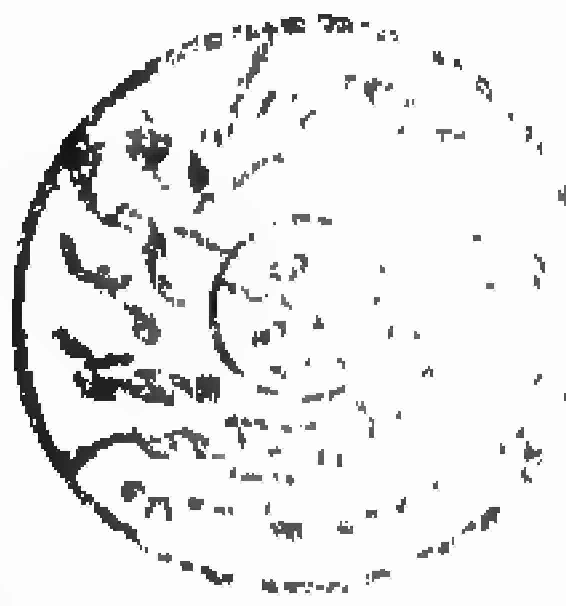
طرہا بتعریض العذول بذکرکم	فنحن بوادٍ والعذول بواد

وباجملہ نجات ازین ابتلاء اگر بازپرسی ازآن بمیان آید وعفو آلہی رو ی ننماید می باید کرد چہ لطائف وضمائر وتطورا حوال قلب ومواجید واذواق خاطر را در ظاہر شرع ہیچ حکم نیست ونہ حجت واضحہ ست بلکہ اشتغال درآن

از وادی کنا نخوض مع الخائضین مینماید چیزی که مطلوب خالق از
خلق نباشد ضرورست که ایتان بدان مرضی حق نبود ولااقل از سوء فهم و
خطا در کشف و وقوع در خلاف باظاهر شرع خود این حاصل نیست و نقد حیات
را گذاشته در پس نسیه مغشوش شتافتن یعنی چه و این همه تعمقات شدیده
و تکلفات عمیقه و توجیهات بارده و تدقیقات غامضه و تنقیرات دقیقه که از حضرات
متصوفه و از اصحاب فروع در مسائل باطن و ظاهر بروی کار آمده چرا ست
هیچ نعمتی بالاتر از ان نیست که بنده در هر کار و بار خویش پابند حکم بنده نواز
خود باشد و تا ممکن ست هرگز از دائرۂ رضا و تسلیم و بند اوامر و نواهی او پا بیرون
ننهد و اکتفا بر تحصیل مراتب اسلام و مناقب ایمان و مدارج ظاهر احسان فرماید
تفصیل این اجمال را از رساله حظیرة القدس که درین نزدیکی نوشته شده می باید جست
وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب۔

وصیت دیگر در مقالۂ وصیه گفته ما مردم غریبیم که در دیار هندوستان
آبای ما بغربت افتاده اند و عربیت نسب و عربیت لسان هر دو فخر ماست که
ما را بسید اولین و آخرین و افضل انبیاء و مرسلین فخر موجودات علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات نزدیک میگرداند شکر این نعمت عظمی آنست که بقدر امکان
عادات و رسوم عرب اول که منشار آنحضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم از دست
ندهیم و رسوم عجم و هنود را درمیان خود نگذاریم اخرج البغوی عن ابی
عثمان النهدی قال اتانا کتاب عمر بن الخطاب رضی الله عنه
ونحن باذربیجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزروا وارتدوا

وانتعلوا والقوا الخفاف والقوا السراويلات وعليكم بلباس
ابيکم اسمعیل وایاکم والتنعم وزیّ العجم وعلیکم بالشمس
فانها حمام العرب وتمعددوا اخشوشنوا واخلولقوا واعطوا
الرکب وانزوا وارموا الاغراض وفی روایة وانزوا علی ظهور الخیل
یعنی چون عرب از برای جهاد باطراف عجم منتشر شدند حضرت عمر رضی اللہ عنہ
ترسیدند کہ مبادا رسم عجم را اختیار کنند و رسم عرب را ترک نمایند پس
بدیشان نامہ نوشتند کہ ازار بندید و چادر پوشید و نعل پوشید و بگزارید
موزہ ہا را و بگذارید سراویل ہا را و لازم گیرید لباس پدر خود اسمعیل علیہ السلام
را و خود را دور دارید از تنعم و ہیئت عجم و لازم گیرید نشستن در آفتاب ہر آئنہ
آفتاب حمام عرب ست و بر رسم قوم معدّ باشید و درشت لباس باشید و سخت
گذران باشید و کہنہ پوشی خو کنید و تناول کنید شتران را و بگیرید و رام سازید
آنہا را و جست کردہ سوار شوید بر اسپان و تیر اندازید بنشانہا یکی از عادات شنیعہ
ہنود آنست کہ چون شوہر زن بمیرد نگذارند کہ آن زن شوہر دیگر کند و این
عادت اصلا در عرب نبود نہ قبل از آنحضرت صلعم و نہ در زمان آنحضرت صلعم و
نہ بعد آنحضرت صلعم خدا رحمت کناد بر آن کس کہ این عادت شنیعہ را تلاشی
سازد و اگر ممکن نباشد کہ از عموم ناس مرتفع شود در میان قوم خود اقامت این
[illegible]ب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد این عادت را قبیح باید دانست و بدل
دشمن آن باید بود کہ ادنی مراتب نہی منکر ہمین ست دیگر از عادات شنیعۂ ما
مردم آنست کہ مہر بسیاری معین کنند آنحضرت صلعم کہ شرف ما در دین و دنیا



بآنحضرت منتهی میشود مهر اہل بیت خود که بهترین مردم اند دوازده اوقیه
ونشی مقرر فرموده اند وآن پانصد درہم ست دیگر از عادات ما مردم اسراف
ست در افراح ورسوم بسیاری در آن مقرر کردن انچه آنحضرت صلعم در شادیہا
مقرر فرموده اند دو شادی ست ولیمه وعقیقه این ہر دو را باید گرفت وغیر آنرا
باید گذاشت یا اہتمام والتزام آن نباید کرد دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسراف
ست در ماتم ہا وسوم وچہلم وشش ماہی وفاتحه سالینه واین ہمه را در عرب اول
وجود نبود مصلحت آنست که غیر تعزیت وارثان میت تا سه روز واطعام ایشان
یک شبانه روز رسمی دیگر نباشد بعد سه روز نساء قبیله جمع شوند وطیب در
ثیاب نساء میت استعمال کنند واگر زوجه ست بعد انقضاء عدت قطع احداد
نمایند سعید از ما کسی ست که بلسان عرب وصرف ونحو وکتب ادب مناسبت
پیدا کند وحدیث وقرآن را ادراک نماید اشتغال بکتب فارسیه وہندیه وعلم
شعر ومعقول وہرچه ضروریه پیدا کرده اند وملاحظه تاریخہا وماجریات ملوک
ومشاجرات اصحاب ہمه ضلالت در ضلالت ست واگر رسم زمانه مقتضی اشتغال
بآن گردد بقدر ضرورت که این را علم دنیا دانند وازین ہا متنفر باشند
واستغفار وندامت کنند وما را لابدست که بحرمین محترمین رویم وروی خود
را بر آن آستانہا مالیم سعادت ما این ست وشقاوت ما در اعراض ازین انتہی
واین وصیت با وجود ایجاز عبارت حاوی فوائد بسیار ست که از تامل ان
ظاہر میشود ونظائر واشباه این امور را بر این امور قیاس باید کرد ... برین
وصنیع عرب عربا وصدر اول در بر آمد وشد قصر باید فرمود وانیم را اسم

و موا سم قرون ثلثه مشهود لها بالخیر تجاوز نباید کرد که بعد از مضی آن زمان
فشو کذب و محدثات و دیگر آفات که در حدیث شریف آمده واقع شد و ایمن
از بیان بر خاست الا ماشاء الله در وصایای وزیر نوشته اول بدعتی که در
اسلام صورت حدوث گرفت تاخیر در ذهاب بسوی مساجد بروز جمعه ست
بعض سلف درین عبادت آنقدر اهتمام میکردند که پیش از بامداد بچراغ می رفتند

علی الصباح چو مردم بکاروبار روند		بلاکشان محبت بکوی یار روند

بدعت دیگر مذهب رفض و خروج و اعتزال و جبر و قدر ست که این همه
مذاهب سراپا نجاست اند۔ بدعت دیگر گفتگو و تقریر مسئله وحدت وجود
حضرت واجب تعالی ست قدس شانه ؎

نه اندیشه در کنه ذاتش رسد		نه فکرت بغور صفاتش رسد

از برای رد این عقیدهٔ فاسده حکایت بایزید بسطامی که در فوائد الفواد
ست بسند باشد فرمود او وقتی بود که سبحانی ما اعظم شانی گفته بعد
ازان تا آخر عمر ازان مستغفر شد و گفت این سخن من نیکو نگفتم جهود بودم
این ساعت زنار میگسلم و مسلمان میشوم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله گبری همسایهٔ او بود چون بایزید نقل کرد جهودان
گفتند تو چرا مسلمان نمیشوی گفت چه مسلمان شوم اگر اسلام آنست که خواجه
بایزید داشت آن از من نیاید و اگر این ست که شما دارید مرا از همچو اسلام
عار می آید ؎

چه شود سر کار زلط سبقان در علم و عمل لفبانه زدن		ز غرور دلائل بیخبر همه تیر خطا بنشانه زدن

قال را در حال و حال را در قال دخل نیست

این مدعیان در طلبش بی خبر انند	آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد

بدعت دیگر تعظیم مفرط پیر و مرشد نمودن و شغل برزخ صورت شیخ فرمودن ست و این کار منجر بکفر میگردد والعیاذ باللہ تعالیٰ

غیر حق ہر چہ دلت را برود	سدّ راہ تو ہمان خواہد بود

بدعت دیگر تابوت کاغذی ساختن و گنبد قرطاسی افراختن و آنرا تعزیہ نام کردن ست و رسوم شوم شیون و مراسم ماتم از سیاہ پوشی و سینہ کوبی و اشک ریزی و مجلس ذکر وقعۂ کربلا بجا آوردن و این ہمہ مطرود و مردود ست بحضرت معبود جل جلالہ **بدعت دیگر** عقد مجلس دوازدہم ربیع الاول ست بامید ثواب در معاد و ذکر ولادت و وفات جناب رسالت در آن نمودن و طعام پختن و ثواب آن بروح مقدس نبوت رسانیدن و نزد ذکر ولادت برپا برخاستن و نحو آن و یازدہم ربیع الثانی محفل کرامات شیخ عبد القادر جیلانی قدس سرہ آراستن کہ این افعال را در شرع مطہر و سنت منور جواز نیست تحکیم است نبی کریم شیخ احمد ولی اللہ محدث دہلوی در قول جمیل فی بیان سواء السبیل فرمودہ واما الآفات التی تعتری الوعاظ فی زماننا فمنہا عدم تمییزہم بین الموضوعات وغیرہا بل غالب کلامہم الموضوعات والمحرمات وذکرہم الصلوات والدعوات التی عدہا المحدثون من الموضوعات ومنہا مبالغتہم فی النبی من الترغیب والترہیب ومنہا قصصہم قصۃ کربلاء والوفات وغیر

ذلك من المواسم وخبطهم فيها والله اعلم انتهی مراد بوفات وموسم
محفل میلاد و یازدهم شیخ جیلانی واعراس پیران وامثال آنست بدعت
دیگر سوم و دهم و بستم و چهلم وشش ماهی وسالانه اموات ست و بر
هر سال طعام پختن از برای آنها و این همه از رسوم شوم هنود ست که بنا بر
اختلاط اهل اسلام با اینها در ایشان پدید آمد بدعت دیگر عرس بزرگان
ست که ما نا بجا میشود و آنرا در زبان هند میله و میدنی گویند دیگر ساختن قبور
سنگین و گچ نمودن آن و انداختن قبرپوش و راندن گس از بالای آن و مالیدن
صندل و شستن آن ست و مقرر نمودن سدنه و چوبدار و فراش بر مزارات
امراء بدعت شعار و این همه اسراف در انفاق محرم و افراط در امور ممنوعه
شرع ست و قوالان بدآواز و مطربان مزامیر نواز بلکه زنان فاحشه و مخنثان
که انجامی رسانید و سیر قصد حرام و مردود و جریمه عظیمه ست دیگر تعیین یکنوع
طعام ست از برای هر یکی از اولیا و اموات رضی الله عنهم که از برای ثواب رسانی
بروح فلان و بهمان فلان قسم طعام می باید پخت و نحو آن دیگر طریقه پنج آیت
ست که پارهٔ از طعام عرس را بتبرک میستانند و این همه نامشروع ست طریقهٔ
ایصال ثواب بمیت که در سنت ثابت شده کافی ست بدون این قیود و رسوم
سعد بن عباده از برای مادر خود چاه کند و گفت هذه لام سعد رواه ابوداود
والنسائی و عائشه از طرف برادر خود عبدالرحمن بردها آزاد کرد و در هر نماز پنجگانه
در قعدهٔ آخره دعا از برای جمیع مؤمنین و مومنات میخوانند درین باب همین طریقه
ابلغ واصوب ست دیگر رفتن ست بقبور پیر نور اولیاء الله بنا بر استمداد در انجاح

حاجات وحصول مرادات کہ این را درطریقۂ انیقہ شریعت حقہ جواز نیست حکیم
امت محمدیہ مولانا ولی اللہ دہلوی در تفہیمات نوشتہ کل من ذہب الی بلدۃ
اجمیر او الی قبر سالار مسعود اوماضاہاہا لاجل حاجۃ یطلبہا فانہ
اثم اثما کبیرا من القتل والزنا لیس مثلہ الا مثل من کان یعبد المصنوعات
او مثل من کان یدعو اللات والعزی الا انا لا نصرح بالتکفیر لعدم النص
من الشارع فی ہذا الامر المخصوص انتہی بعدہ در وصایا سفر زیارت مزار
مطہر معطر منور نبوی صلعم را جائز گفتہ وبعض احادیث واردہ را درین باب
روایت نمودہ اما نزد محققین در صحت آن احادیث ودر درخور دبودن آنہا از
برای احتجاج برین حکم سخن ست اما رسم قدیم اہل علم بر آن جاری وساری ست
کہ ہر کہ از ایشان بحج میرود بمدینۂ منورہ علی صاحبہا الصلوٰۃ میرسد در وصایا
گفتہ وقت فیض پرداز وساعت دلنواز کہ حضرت ولی کرامت طراز وصوفی صفا
دمساز وزاہد نفس گداز وعارف بلند پرواز ومجاہد کفر انداز وقمع بدعت برانداز
امیر المؤمنین وامام المسلمین شیخ امجد سید احمد غازی رح بعد از استسعاد
بعبادت حج عظمت حج از مکۂ معظمہ ومکۂ مکرمہ قاصد سفر قدس اثر مدینۂ طیبہ وبلدۂ
مطیبہ شد چنان مشاہد گشت کہ گویا سید المرسلین وخاتم النبیین صلعم استادہ اند و
بضعۂ رسول فاطمۂ بتول در پس پشت آنجناب تشریف میدارند وبر دو دست دعا
دربارۂ فرزند ارجمند سید احمد بخت بلند دراز کردہ اند

نعرۂ بلبل خوش خوان بسحر دانی چیست		شنہ خوشا سوی چمن روکہ برانہ بہوا

چون نزول وی قدس سرہ در مدینہ شد وقریب حرم مقدس در قصہ تی رخت اقامت

انداخت همان روز شب هنگام بزیارت نبوی مستسعد گردید ع

از دیدهٔ خورشید خبر دار نگردد	آن دیده که حیران تماشای تو باشد
پیغام صبا زندهٔ جاوید نسازد	این مرحمت از نطق مسیحای تو باشد

روز دیگر که صبحدم بحرم شد بیصر ظاهر و بصیرت باطن مشاهدهٔ انوار ختم رسل صلعم کرد و خوانی پر از جواهر زواهر روبرو نهاده دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود سید احمد سیدانی که این چیست سنت مطهره و شریعت حقه است بگیر سید بفرط شوق آنرا بدو دست گرفته بر سر نهاد و آنحضرت از رحم یک دست مبارک خویش بر سرش گذاشت ع

اقبال و دولت امشب از وصلش	ما را غلام ست الحمد لله
از لطف ساقی کان باد باقی	عیشم مدام ست الحمد لله

انتهی مقصود صاحب وصایا از ایراد این حکایت بذیل ذکر بدعات و محدثات شاید آنست که زیارت نبوی مثمر برکات صوری و معنوی ست و شک نیست که نفس زیارت مرقد معنبر و تربت مطهر جناب رسالت صلعم اشرف و اکرم زیارات ست درین مسئله و در مسئله انتفاع اولیا از ارواح اولیا رونیا بقدر مناسبت حال بدون تقیید برسوم و بدعات رجال و اہل ضلال خود چندان خلاف میان اہل علم نیست اختلافی که هست در اختیار سفر خاص از برای قبور بغرض مذکورست که شرع شریف بدان دستوری نداده و هر که نیت مسجد نبوت نماید بی شبهه مدرک زیارت نیز گردد هم خرما و هم ثواب بدست او میرسد اللبا و ابن طاب و از مزالق اقدام و مضائق افهام علما بیرون می رود

و باین طریق حاصل میشود جمع میان روایات و تعصب و حمیت جاهلیت از
میان برمیخیزد واللہ اعلم بعدہ گفتہ سید احمد رح میفرمود مارا ہرچہ حاصل شدہ
ست ہمہ از برکت اقتدای سنت و اتباع شریعت حاصل شدہ ست

ہرکہ سر بر خط فرمان دلیلے ننہد	کی میسر شودش روی برہ آوردن

بدعت دیگر گفتن اذان ست بر قبر بعد از تدفین کہ در بعض بلاد مبتدعین
آنرا میکنند و این اذان از سنت معہود نیست در عالمگیریہ گفتہ یکرہ عند
القبر مالم یعہد من السنۃ والمعہود منہا لیس الا زیارتہ والدعاء
عندہ قائما و در درر البحار گفتہ من البدع التی شاعت فی بلاد الہند
الاذان علی القبر بعد الدفن ابن حجر مکی از شافعیہ و خیر الدین رملی از حنفیہ در
حاشیہ بحر الرائق بر رد این بدعت پرداختہ اند بدعت دیگر گفتن کلمہ
الصلوۃ الصلوۃ ست میان دو اذان جمعہ و نزد نماز تراویح تورپشتی
در شرح مصابیح نوشتہ اما النداء بالصلوۃ الصلوۃ الذی یعتادہ
الناس بعد الاذان علی ابواب المسجد فانہ بدعۃ تدخل فی القسم
المنہی عنہ بدعت دیگر گفتن الصلوۃ والسلام علیک یا رسول اللہ
یا علی رسول اللہ ست بعد از اذان نماز کہ حدوث آن در [illegible] شدہ و
بعض بحسنہ بودن آن رفتہ و قول این بعض مردود ست از کلیات [illegible]
و لہذا در فتاوی ذخیرۃ السالکین و جز آن بدعت سیئہ اش بودن [illegible]
بدعت دیگر نہادن انگشتان بر چشم و بوسیدن آنہا ست [illegible]
ان محمدا رسول اللہ چہ احادیث مرویہ در سند این [illegible]

بی اصل ست سخاوی در مقاصد حسنه و ابن دیبع در تمییز الطیب عن الخبیث و زرقانی و محمد طاہر فتنی و علی قاری وغیرہم رحمہم اللہ تعالی نص کردہ اند بر وضع این روایات در کتب موضوعات و سیوطی در تیسیر المقال حکم بوضع آن نمودہ و صاحب خیر جاری از عبارت عمدۃ القاری للعینی الحنفی منع آن فہمیدہ **بدعت دیگر** دست برداشتن بدعاست میان ہردو خطبہ جمعہ و این فعل مخالف سیرت نبوی و مضاد طریق مصطفوی ست در لمعات گفتہ لم یصح فی ہذا الموضع الدعاء من النبی صلعم و سغناقی در حاشیہ ہدایہ گفتہ رفع الیدین بالدعاء بین الخطبتین غیر مشروع و در جامع الخطب آنرا حرام نوشتہ و مثلہ فی فتاوی جامع الروایات و ذخیرۃ السالکین **بدعت دیگر** معانقہ ست بعد از نماز عید کہ مردم بیجا با ہم می چسپند و ہمچنین مصافحہ بعد از نماز عصر و فجر و آن نزد امام اعظم و امام محمد مکروہ ست و در در مختار کہ بتقلید نووی این مصافحہ را لاباس بہ گفتہ شامی در حاشیہ تعقبش نمودہ و در مرقاۃ گفتہ واما عند الحنفیۃ فمکروہۃ **بدعت دیگر** اسراف ست در مواقع سرور و مواضع حبور ہمچو نکاح و ختان و ولادت باآنکہ در حدیث ابن عباس مرفوعًا ہمین قدر آمدہ الختان سنۃ للرجال ومکرمۃ للنساء رواہ احمد والطبرانی **بدعت دیگر** رسوم ماتم و احداد ست از گریہ و زاری و آہ و نالہ و گفتن الفاظ بی ادبی در جناب قدس الٰہی و بعضی از آن قائل را بحد کفر میرساند

شرط ست کہ در ام قضا دم نزنی	زینگونہ کہ گفتی تو نہ مردی نہ زنی

گل را چه مجال ست که پرسد ز کلال	کز هرچه سازی و چرا میشکنی

درحدیث شریف آمده لایحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان تحد علی میت فوق ثلث لیال الا علی زوج اربعة اشهر وعشرا رواه الشیخان عن ام حبیبة و زینب بنت جحش و در حدیث ابن مسعود ست مرفوعا لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعی بدعوی الجاهلیة **بدعت دیگر** عار ست از نکاح ثانی ارامله و ایامی با آنکه در قرآن کریم آمده وانکحوا الایامی منکم و در حدیث ابی امامه ست مرفوعا تزوجوا فانی مکاثر بکم الامم ولا تکونوا کرهبانیة النصاری رواه البیهقی و عار از سنت ثابتهٔ اسلام قرینهٔ کفر و نفاق ست و حدیث انس نزد ابن بشر که مرفوعا بلفظ ایما امرأة قعدت علی بیت اولادها فهی معی فی الجنة آمده منافی این حکم نیست زیرا که دران منع از نکاح ثانی وارد نشده غایت آنکه هر که مشتهاة نیست و فرزندان را می پرورد وی را این اجر باشد سخن در زنان جوان ست که بی شوی بسر نتوانند کرد **بدعت دیگر** افزونی مهر نکاح ست که بمئات والوف بلکه لکوک میرسد و این خلاف طریقهٔ سنت و مخالف سیرت سلف است ست هر قدر کابین کمتر برکت بیشتر دیگر فتنهٔ رقص و سرود و مزامیر لولیان و نقالان و قوالان ست و این همه فسق بالای فسق ست چه نکاح یکی از عبادات دین و شرائع اسلام ست عبادت را باین چیزها آمیختن استهزا [illegible] پیغمبر صلعم نمودن ست و هوای خود را معبود گرفتن در هیچ [illegible] و فقه جواز آن مرقوم نیست تا باحادیث شریفه چه رسد دیگر شغل ست اشتق

مجازی وامرد بازی کہ عین مفسدہ طرازی وستم سازی ست وگویا از دین خدای نیازی ست در پردہ پاکبازی نی نی بلکہ بر کشور ایمان واسلام ترکتازی وظلم پردازی ست خواہ این آشفتگی باعجمی باشد یا حجازی ؎

ای دیدہ نادیدہ زمن گوش کن این پند	دیدن سوی فرزند کسی خوب نباشد

واین طریق مضیق را سبیل حصول حب حقیقی گردانیدن وسوسہ شیطانی بیش نیست از مشائخ کبار مثل سید عبد القادر جیلانی وشیخ شہاب الدین سہروردی وخواجہ معین الدین چشتی وخواجہ بہاؤ الدین نقشبند وامثال واتباع ایشان رحمہم اللہ تعالی وایانا مشغولی باین کار منقول نیست ونہ از مؤلفات وملفوظات این بزرگان ثبوت این معنی آمدہ ونہ احدی از مجتہدین مذاہب وفقہا بآن رفتہ بلکہ اصلش از قوم لوط علیہ السلام ست کہ در قرآن شریف برآن نفرین ہا آمدہ ومحبت مؤمنان منحصر ست در محبت خدا قال تعالی والذین امنوا اشد حُبًّا للّٰہ **بدعت دیگر** اذکار واشغال محدثہ ست مثل یا علی یا حسین یا خواجہ یا پیر یا قطب یا غوث ونحو آن بجای نام پاک اللہ گفتن وخواندن ویا شیخ جیلانی شیئا للہ بر زبان آوردن ودوگانہ وی رخ گزاردن وپشت بجانب بغداد نکردن واولیا را حاضر وناظر ومتصرف در امور خلق اعتقاد کردن ونحو آن واین کار از بدعت گذشتہ بسرحد کفر میرساند افضل ذکر لا الہ الا اللہ ست ابو الشیخ در عظمہ از ابی ہریرہ مرفوعًا آوردہ فکر ساعۃ خیر من عبادۃ ستین سنۃ **بدعت دیگر** اسماء مکروہہ والقاب وخطاب مستحدثہ ست مثل عبد الرسول وعبد النبی وعبد الولی ورسول بخش ونبی بخش وحسن بخش وامام بخش وخواجہ بخش

وشیخ داد و امیرداد و پیرداد ونحوآن کہ صفار دامان این نامها
آلودہ چرک شرک ست وخطاب اولی الامر ہمچو سلیمان جاہ وآصف جاہ و
ثریا جاہ سراسر کذب وزور آحادیث صحیحہ واردہ درباب اسماء رد این
ہمہ محدثات میکند دلالۃً یا اشارۃً بخاری از ابی ہریرہ مرفوعاً آوردہ اخنی
الاسماء یوم القیامۃ عند اللہ رجل یسمی ملک الاملاک رواہ البخاری
بدعت دیگر مدح کردن شعراء ونشیان ست امراء وسلطین را بعدل وسخا وجز
آن مثل مولی ملوک العرب والعجم وسلطان الخافقین وشہنشاہ فنا ئین آنحضرت
فرمودہ در دہان مدح سرایان خاک انباشید این ست خلاصہ انچہ رئیس مرحوم
وزیر الدولہ وزیر محمد خان والی ٹونک درکتاب مذکور نوشتہ غفر اللہ لنا ولہ
وجزاہ عنا خیراً واین کتاب وصایای او کتابی خوب ست جز آنکہ طول مفرط
دارد درعبارت ومقتصرست برحکایات وآنچہ دررد این بدعات بطور
انموذج بعضی از روایات فقہیہ ذکر نمودہ حجت ست برمقلدین مذاہب ورنہ
اہل حق محتاج ہمچو نقول نیستند چہ ایشان را روایت مغنی ست از رای و
اقوال جمہور وبالجملہ اصل کار در دین اتباع سنت مطہرہ سید المرسلین ست
صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ اجمعین با زید وعمرو کار نیست پس ہمت آنست کہ
تابع دلیل باید بود واز ہمہ قال وقیل باید درگذشت ودر قدوہ حق [illegible]
صواب مبالات بخلاف احدی ہرکہ باشد وہرکجا کہ باشد نباید کرد کہ [illegible]
روزی چندست وآخر کار با خداوند آنجا از اختیار رای فلان و [illegible]
نپرسند بلکہ از ہمین اتباع حدیث وقرآن حساب برگیرند بیشتر مردم اندیشہ

رسوائی و زوال جاه و معیشت و جرح و قدح ابنار عصر و ردّ و بدل اہل دہر
مانع میشود از قبول حق و قول بصواب و این چیزی نیست صفت مؤمنین در
کتاب رب العالمین آنست که لایخافون فی الله لومة لائم و در حدیث
شریف وارد شده افضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر پس بر
جرح و قدح ہمنفسان و ہم عصران و جفا مخالفان و ایذا معاندان از حق
بحث و صواب صرف بطمع جاه و دولت نمی باید درگذشت که در حدیث آمده
اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل شیاطین الجن والانس در
ہر عصر بسیار و بیشمار اند و اسباب تزلزل و مواد ضلال و صنائع و بدائع شرک
و بدع و محدثات در ہر زمانه بکثرت موجود و نجات از تلوث بدان و ابتلا در آن
دشوار بلکه محال و زن و فرزند و اہل قرابت و احباب ہم نواله و ہم پیاله از
اقوی بواعث و اکمل حوامل بر گرفتاری در آنها در ہر جا حاضر پس شاہبازی
باید که درین رستخیز مصائب و طوفان ضلالت خود را ہمت عالی و عزم
متلالی ازین ورطهٔ ہلاک بساحل نجات افگند و شعائر اسلام را بر جمیع مراسم
عالم تقدیم دہد و در برابر رضاء الٰہی و اتباع رسالت پناہی از جمله خویش و
بیگانه بگسلد و از ہمگنان کناره گیر شده ہمنشین مجالس علوم کتاب و سنت گردد

بیا ای عشق رسوای جہانم کن که یکچندی	نصیحتہای بیدردان شنیدی آزردام

ولله در القائل ؎

ملت عشق از ہمه ملت جداست	عاشقان را مذہب و ملت خداست

وصیت دیگر در حدیث آمده ست که من ادرک منکم عیسی بن مریم

فلیقرء منی السلام این بندہ آرزو دارد که ایام حضرت روح الله علیه السلام را
دریابد اول کسی که تبلیغ سلام کند من باشم واگر من آنرا اندریافتم هر کسیکه از اولاد یا
اتباع من زمانه بهجت نشان آنحضرت دریابد حرص تمام کند در تبلیغ سلام تا کتیبه
آخره از کتائب محمدیه با باشیم هکذا فی المقالة الوضیه و درین عبارت اشارتست بقرب
زمان نزول وی علیه السلام از آسمان بزمین و اول کسی که این وصیت کرد چنانکه در
شرح وصایاست شیخ محمد بن اسحق بن محمد بن یوسف بن علی ست لکن لفظ وی رح
این ست ولا یقبلوا کلاما من ذوق احد الا من ادرك منهم الامام محمد
المهدی علیه السلام فیبلغه سلامی انتهی اما درین سلام حواله بحدیث شریف
نیست وچه قسم می تواند شد که در خبر ذکر ابلاغ سلام بعیسی علیه السلام ست نه بمهدی
و شیخ خوب الله رحمه الله تعالی که والد بزرگوار حضرت شیخ محمد فاخر زائر آله ابادی
محدث مکی ست رحمه الله تعالی بعد از نقل عبارت مذکور نوشته که ازینجا بخاطر رسید
که صاحب وصیت را بالهام معلوم بود که زمان مهدی موعود من الرب المعبود بنوعی
قریب ست که کسی از مریدان و شاگردان ایشان بدان فائز می تواند شد اما مقصود
نه آنست زیرا که تا حال این امر وقوع نیافته و زیاده بر پانصد سال گذشته پس
مراد آنست که چون زمان مذکور مبهم ست و تعیین آن باستدلال یا کشف بنهجی
که تطرق خلاف بدان امکان نداشته باشد امری ست که در عدم جواز آن
ارتیاب نیست پس قرب و بعد آن زمان هر دو امکان دارد در صورت قر
هر کس که ازین مردم بآن سعادت فائز شود سلام مرا بآن عالی جناب
چنانکه امم سالفه از کتب آسمانی و اخبار انبیا علیهم السلام مژده قدوم برکات

لزوم حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام دریافته در مدینه سکینه وحوالی آن مصر
سعادت تزئینه توطن برزند وسلف بخلف وصیت رسانیدن سلام بدان عالیمقام
می کردند الی قوله بدین امید من هم وصیت سکینم بهرکس که برین نوشتهٔ من مطلع شود
و آن زمان مبارک را که تعیین کنندهٔ آن تا حال سالک مسلک خطا بوده ست دریابد
سلام مرا معروض درگاه او رضی الله عنه سازد و از برای مغفرت گناهان من از وی
رضی الله عنه دعا خواهد انتهی گویم چون آمدن مهدی موعود ست و وی آخر ائمه
ست از ائمه اسلام رسانیدن سلام بجناب رفیع او مضائقه ندارد اگرچه ذکرش
در حدیثی یافته نشده و انچه در آن آمده ابلاغ سلام بحضرت روح الله علیه السلام ست
لیس الا ولهذا در دو سه موضع از مؤلفات خودم آرزوی رسانیدن سلام نبوت
بجناب وی کرده ام و درین مقام نیز بتبعیت این بزرگواران بشمول مهدی
علیه السلام بزبان خامه می سپارم و اگرچه زمان ظهور مهدی و نزول مسیح علیهما
السلام نمیدانم و نه تعیین آن میرسد اما قرائن حالیه و ایمارات شرعیه مشیر ست
بقرب آن زمان بکت نشان وما اقرب ما هو آت وما ابعد ما هو فات
وکیف که مقدمات این ماجرا درین نزدیکی زمان روشن تر از آفتاب ست و وقوع
علامات صغری و کبری که متصل ظهور وی خواهد بود روز افزون و این مائة
سیزدهم از هجرت در انقراض و بعد از سه سال آغاز صد چهاردهم معلوم و
ظهور ... علیه السلام در اول مائة ماثور لیس اگر در راس همین مائة آید این نعمت
بوجود آید استبعاد نیست و اگر تا سر حد مائة دیگر و هلم جرا کشد نیز امکان دارد و
علی کل حال رسانیدن سلام نبوت بحضرت مسیح و رسیدن خود بخدمت جناب

مهدی علیهما السلام ازین هردو هرچه میسر شود از اعظم سعادات و اکرم مفاخرت
ومباهات سبت امیدواریم که اگر زمانهٔ ایشان را دریابیم خود باین سعادت قیام کنیم
ورنه هرکه از اخلاف ما آن زمان سعادت اقتران را دریابد حرص تمام کند بر
رسانیدن سلام رسالت وسلام احقر این امت وهم بعرض سلام خود بر آن پیغمبر
و امام ملت و بر استحصال شرف خدمت تا چند آخر از جنود محمدیه و عسکر پسین از
عساکر احمدیه باشیم سه

عمر بگذشت بمحرومی اگر روز پسین	ختم بر دولت دیدار شود باکی نیست

وصیت دیگر آنکه منجملهٔ تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی یکی آنست که
مناکحت دینداری را منظور دارند چون درین زمانه مذهب رفض وتشیع در اکثر
خانها شیوع یافته و در قصبات بسبب سبقت برادری بایکدیگر قرابت میکنند
و شرفا را بیشتر نظر بر علو نسب یا رفاه معیشت می باشد پس ما را و اخلاف ما را
دائم مناکحت نظر بر رعایت دین باید داشت و دختر را بحبالهٔ نکاح پسر رافضی یا متهم
برفض اگرچه از ذوی القربی و از اهل جلدهٔ خود باشد هرگز نباید در آورد گو
صاحب دولت و عالی نسب باشد و نه دختر کدام شیعه را علی اختلاف انواعهم برای
پسران و فرزندان خود باید گرفت وهمچنین درین زمانه کثرت بدعات و محدثات بانتها
درجه و نهایت عموم رسیده وکم خانه از اهل علم و نسب باشد که ازان خالی مانده الا ما شاء
الله تعالی پس تا تواند با این مشرکان و بدعتیان قربت و قرابت نکند باید
بر مال و جمال و حسب و نسب تقدیم دین داد آنحضرت فرمود صلعم تنکح المرأة
لمالها وحسبها وجمالها ودینها فاظفر بذات الدین تربت یداک رواه

البخاری ومسلم متفقا علیہ من حدیث ابی ھریرۃ در فتح الباری گفتہ
الکفاءۃ فی الدین متفق علیہ فلا تحل المسلمۃ لکافر اصلا و در جای
دیگر در معنی حدیث مذکور گفتہ وفی حدیث جابر فعلیک بذات الدین والمعنی
ان اللائق بذی الدین والمروۃ ان یکون الدین مطمح نظرہ فی کل شیئ
لاسیما فیما تطول صحبتہ فامرہ النبی صلعم بتحصیل صاحبۃ الدین
الذی ھو غایۃ البغیۃ وقد وقع فی حدیث عبد اللہ بن عمرو عند ابن ماجۃ
رفعہ لا تزوجوا النساء لحسنھن فعسی حسنھن ان یردیھن ای یھلکھن
ولا تزوجوھن لاموالھن فعسی اموالھن ای یطغیھن ولکن تزوجوھن
علی الدین ولامۃ سوداء ذات دین افضل وقولہ تربت یداک ای لصقتا
بالتراب وھی کنایۃ عن الفقر وھو خبر بمعنی الدعاء لکن لا یراد بہ حقیقتہ
وبھذا جزم صاحب العمدۃ وزاد غیرہ ان صدور ذلک من النبی صلعم فی
حق مسلم لا یستجاب لشرطہ ذلک علی ربہ وحکی ابن العربی ان معناہ
استغنت ورُدّ بان المعروف اترب اذا استغنی وترب اذا افتقر ووُجّہ
بان الغنا الناشی عن المال تراب لان جمیع ما فی الدنیا تراب ولا یخفی بُعدہ
قال القرطبی معنی الحدیث ان ھذہ الخصال الاربع ھی التی یرغب فی نکاح
المرأۃ لاجلھا فھو خبر عما فی الوجود من ذلک لا انہ وقع الامر
بذلک بل ظاھرہ اباحۃ النکاح لقصد کلٍ من ذلک لکن قصد
الدین اولی قال ولا یظن من ھذا الحدیث ان ھذہ الاربع یوخذ منھا
الکفاءۃ ای تنحصر فیھا فان ذلک لم یقل بہ احد فیما علمت وان

کانوا اختلفوا فی الکفاءة ما ھی انتھی ما فی الفتح وبالجملہ ازین عبارت
کہ در شرح حدیث مذکور نقل یافت معلوم شد کہ دین مقدم ست بر ہمہ خصال
واعتبار نسب در کفارت چیزی نیست ومعہذا نمیگوییم کہ نکاح با زن مسلمہ بنابر
مال وحسب وجمال ناجائز ست زیراکہ در حدیث مذکور آمدہ کہ تنکح المرأة لاربع
لمالھا وحسبھا وجمالھا ودینھا ولکن اینقدر ست کہ شارع دین را برین ہرسہ
چیز ترجیح دادہ پس اگر با دین یکی ازین اشیاء ثلثہ ہم جمع گردد فبھا ونعمت بلکہ
نور علی نور باشد ورنہ دین را بر ہمہ مقدم باید داشت زیراکہ روز قیامت سوای
دین وتقوی چیز دیگر بکار نخواہد آمد ونسب را نخواھند پرسید ع
کہ درین راہ فلان ابن فلان چیزی نیست + حق تعالی فرمودان اکرمکم عند
اللہ اتقاکم ودولت دنیا اعتبار ندارد کہ مشتق از تداول ست المال غاد
ورائح ودر بستان المحدثین نوشتہ کہ پدر عبداللہ بن المبارک غلام ترک
بود مالک وی روزی از وی دربارہ کدخدائی دختر خود کہ بحد جوانی رسیدہ مشورہ
خواہست مبارک گفت عربان جاہلیت دختر خود برای حسب ونسب میدادند
ویہودیان برای مال ونصاری برای جمال ودر اسلام دین را اعتبار ست ازین
ہر چہار ہرچہ پسند خاطر شریف باشد اختیار باید کرد مالک را عقل وی بسیار
خوش آمد بخانہ رفتہ بمادر دختر این مشورہ بیان کرد وگفت میخواہم کہ دختر خود
را بمبارک دہم کہ در ورع وتقوی ودینداری سرآمد زمانہ ست گو غلام باشد
مادرش نیز راضی شد ودختر را باو دادند از وی عبداللہ بن المبارک بوجود آمد
انتھی ورتبہ عبداللہ در جماعہ اہل علم معلوم ست شعراء عصر در مدحش قصائد

پرداختہ اند وقطعات انشاد کردہ ازانجملہ این قطعہ ست ؎

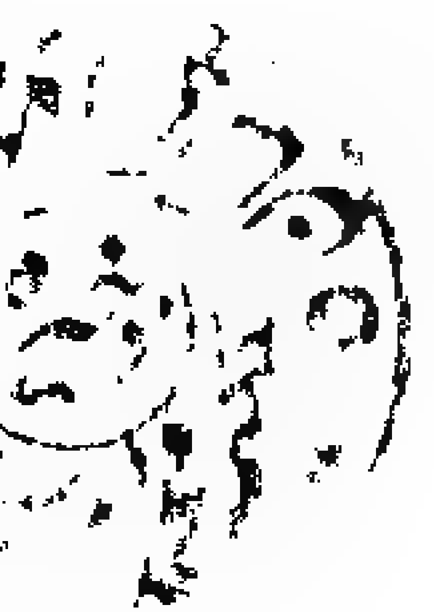
اذا سار عبد اللہ من مرو لیلۃ	فقد سار عنہا نورہا وجمالہا
اذا ذکر الاخیار فی کل بلدۃ	فہم انجم فیہا وانت ہلالہا

وما احسن ما فی النہج المقبول من شرائع الرسول کہ معتبر در کفاءت دین وخلق ست نہ نسب واگر اعتبار نسب وصناعت کنند پس اشرف انساب نسب بنی ہاشم ست وافضل صنائع صنعت علم وتزوج باغیر کفو در نسب ومال از اصعب نوازل ست برکسیکہ ایمان بخدا وروز آخرت نیاوردہ انتہی گویم این عبارت خلاصۂ دفتر طویل وزبدۂ اکثر قال وقیل وحاصل مباحث جیل بعد از جیل وعصارۂ مدلول احادیث رسول جلیل ست صلعم زیراکہ در حدیث شریف بروایت ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ آمدہ کہ آنحضرت فرمود اذا خطب الیکم من ترضون دینہ وخلقہ فزوجوہ ان لا تفعلوا تکن فتنۃ فی الارض وفساد عریض رواہ الترمذی ودر معنی این حدیث حدیثہاست ومنطوق ہمہ ہا تقدیم امر دین بر امور دنیاست در باب تزوج ومؤید اوست حدیث عبد اللہ بن عمرو مرفوعا الدنیا کلہا متاع وخیر متاع الدنیا المرأۃ الصالحۃ رواہ مسلم وچہ صلاح عبارت از دینداری وخداترسی ست وہرگز در ہیچ حدیثی از اعتبار نسب رائحہ نتوان یافت ولفظ حسب کہ در حدیث متقدم گذشتہ مراد بدان خصال حمیدہ ست شرعا وعرفا کہ در مرد وآباء او یافتہ شود لا غیر ولنعم ما قیل ؎

اعتبار شرف آدمیان از حسب ست	بہر تحقیق نسب آدم وحوا کافی ست

وعلامہ دوران عبد اللہ بن احمد باسودان رح را درین باب رسالۂ مبسوط

ست که آنرا کتاب تعریف التیقظ والانتباه لما یقع فی مسائل الکفاءة من الاشتباه
نام کرده و در تحقیق کفارت نسب و عدم اعتبارش در انکه داد تحقیق داده فان
شئت زیادة الاطلاع فراجعه و آنکه در احادیث ترغیب در نساء قریش و
تزوج با بکر و مناکحت با ولود و ودود و حرائر آمده مقصود بدان نه نسب ست بلکه
مصالح دیگر ست که خود دران احادیث ذکر یافته چنانکه در حدیث ابی هریره ست
قال قال رسول الله صلعم خیر نساء رکبن الابل صالح نساء قریش
احناه علی ولد فی صغره وارعاه علی زوج فی ذات یده متفق علیه
پس بر خیریت ایشان را بنا بر حنو و رعایت فرمود و در حدیث جابر آمده مرفوعاً
فهلا بکرا تلاعبها و تلاعبك متفق علیه و در حدیث عتبه بن عویم بن
ساعده انصاری ست قال قال رسول الله صلعم علیکم بالابکار فانهن
اعذب افواها وانتق ارحاما وارضی بالیسیر رواه ابن ماجة مرسلا
و در حدیث معقل بن یسار آمده که گفت فرمود رسول خدا صلعم تزوجوا الولود
الودود فانی مکاثر بکم الامم رواه ابوداؤد والنسائی و در حدیث انس
ست که قال قال رسول الله صلعم من اراد ان یلقی الله طاهرا مطهرا
فلیتزوج الحرائر رواه ابن ماجة و درین حدیث فضیلت تزوج با حرائر
ست و منع از نکاح با اماء شرعیه نیست اما درین زمان وجود چنین اماء معدوم
بوده وانچه ازین جنس نزد اکثر مردم ست خلاف صورت شرعی ...
تا زن آزاد میسر آید کسی چرا کنیز گراید و این ترجیح نه بنا بر ... نسب
ست در کفارت بلکه بسبب آنست که زن آزاد صالح و شائسته می باشد



غالباً یعنی نسبت بابت وصلاح زن مطلوب ست وآن عبارت از حسن اسلام
اوست ولهذا در حدیث ابی امامہ آمده عن النبی صلعم انه یقول ما استفاد
المؤمن بعد تقوی الله خیرا له من زوجة صالحة ان امرها اطاعته
وان نظر الیها سرته وان اقسم علیها ابرته وان غاب عنها نصحته
فی نفسها وماله رواه ابن ماجة وتفسیر صالحہ کہ درین حدیث از کلام جناب
نبوت ذکر یافت مغنی ست از جملہ قیل وقال وراجع ست بسوی اوصاف
اسلامیہ واخلاق ایمانیہ نہ بسوی نسب وکیف کہ در قرآن مجید نص ست بر عدم
نفع نسب روز قیامت کما قال تعالی فلا انساب بینهم یومئذ ولا
یتساءلون حافظ در فتح الباری زیر کریمۂ وهو الذی خلق من الماء
بشرا فجعله نسبا وصهرا الآیہ گفتہ قال الفراء النسب من لا یحل نکاحه
والصهر من یحل نکاحه فکان المصنف یعنی البخاری لما رأی الحصر
وقع بالقسمین صلح التمسك بالعموم لوجود الصلاحیة الا ما دل الدلیل
علی اعتباره وهو استثناء الکافر انتهی واین عبارت ناظرست در آنکہ
اصل در کفارت اسلام وصلاح ست پس بعده گفتہ وقد جزم بان اعتبار
الکفاءة یختص بالدین مالك ونقل عن عمر وابن مسعود ومن التابعین
عن محمد بن سیرین وعمر بن عبد العزیز واعتبر الکفاءة فی
النسب الجمهور وقال ابو حنیفة قریش اکفاء بعضهم بعضا والعرب
کذلك ولیس احد من العرب کفوا لقریش کما لیس احد من غیر العرب کفوا
للعرب هو وجه للشافعیة والصحیح تقدیم بنی هاشم والمطلب علی غیرهم

ومن سواهم هؤلاء اکفاء بعضهم لبعض وقال الثوری اذا نکح المولی العربیة
یفسخ النکاح وبه قال احمد فی روایة وتوسط الشافعی فقال لیس نکاح
غیر الاکفاء حراما فارد به النکاح وانما هو تقصیر بالمرأة والاولیاء فاذا
رضوا صح ویکون حقا لهم ترکوہ فلو رضوا الا واحدا فله فسخه وذکر ان المعنی
فی اشتراط الولایة فی النکاح لئلا تضیع المرأة نفسها فی غیر کفو انتھی
ولم یثبت فی اعتبار الکفاءة بالنسب حدیث واما ما اخرجه البزار
من حدیث معاذ رفعه العرب بعضهم اکفاء لبعض والموالی بعضهم
اکفاء بعض فاسناده ضعیف واحتج البیهقی بحدیث واثلة مرفوعا
ان الله اصطفی بنی کنانة من بنی اسمعیل الحدیث وهو صحیح اخرجه
مسلم لکن فی الاحتجاج به لذلك نظر لکن ضم بعضهم الیه قدموا قریشا
ولا تقدموها ونقل ابن المنذر عن البویطی ان الشافعی قال الکفاءة فی
الدین وهو کذلك فی مختصر البویطی قال الرافعی وهو خلاف المشهور
ونقل الآبری عن الربیع ان رجلا سأل الشافعی عنه فقال انا عربی لا
تسألنی عن هذا انتهی کلام الفتح گویم حدیث قدموا قریشا اگر ثابت
شود نص نیست در باب کفاءت نسب بلکه در بارهٔ امامت وخلافت ست
ونیز مذهب شافعی اگرچه مشهور نباشد موافق مذهب مالک ست گویا
شاگرد درین مسئله همزبان استاد آمد وهو الصواب وازینجا شناخته شد
که اقوی مذاهب در بارهٔ کفاءت نکاح مذهب امام دار الهجرة الامام مالک
رضی الله عنه وعصابهٔ اهل حدیث قدیما وحدیثا بهمین جانب رفته اند وحنفیه

وغیره که اعتبار دیگر چیزها از اتحاد نسب وحرفه ومال ونحوها میکنند آثارتی از
علم بران نیست وهرگز دلیلی از ادله شرعیه مساعدت مختار ایشان نمیکند جماعه
کثیر از خلفاء بنی عباس وبنی امیه را والدات همین امهات اولاد بوده اند چنانکه
از تاریخ الخلفاء وجز آن ظاهرست وعصابه اهل بیت خصوصًا ائمه اثنا عشر
را غالبًا همچنین اتفاق افتاده چنانکه از کتاب نور الابصار فی مناقب آل بیت
النبی المختار ثابت ست وکذلک گروه صحابه بسیاری را از اماء شرعیه در حباله
عقد خود در آورده اند چنانکه از کتب سیر روشن ست وتمامه شرفاء مکه معظمه
الی الآن وجمیع عترت یمن وجز آن تا الحال بر همین طریقه سالک ست واز نیها
چه میتوان گفت که خود شارع علیه السلام را در ازواج مطهرات ازین قسم جمع
نسا را اتفاق افتاده وجز چهار پنج زن همه‌ها غیر قرشیه اند پس اعتبار نسب
کجا ماند خاصة از طرف امهات واین همه تعصب وتعسف وحمیت جاهلیت که
اهل قصبات در اشتراط نسب والدات رعایت مینمایند همه بی اصل ست
ظلمات بعضها فوق بعض انچه در شرع مطهر آمده اعتبار نسب از
طرف پدرست گو مادر از غیر قبیله وبطن وفخذ وی باشد آری نکاح صحیح شرعی
با عدم سفاح ووجود دین وحسن خلق وصلاح ضرورست این عصبیت جهانی
عظیم را از پسران ودختران متسمین بشرافت وشیخوخت از سنت نکاح محروم
د[illegible]ه وسبب فتنه عظمی وفساد عریض گردیده چنانکه مخبر صادق مصدوق در
حدیث متقدم بدان اشعار کرده بود پس حدیث مذکور یکی از اعلام نبوت ست
وبالجمله هرکه راجی لقاء رب وراضی برضاء رسول مقرب باشد او را ضرورت

که در باب کفارت سنا کحت ذکور و اناث و اخلاف و اولاد خود شیوه مرضیه
سلف صالح را برگزینید و برگفته زید و عمرو تعریج نکنند و بدانند که در نسب او خواه
سید باشد یا شیخ یا جز آن از اختلاف امهات نقصانی روی نمید هد بخاری در
صحیح خود بر اثبات این مدعا حدیث عائشه در قصهٔ ضباعه بنت الزبیر بن عبد المطلب
بنت عم النبی صلعم آورده و وی زوجه مقداد بن عمرو کندی ست که منسوب بود بسوی
اسود بن عبد یغوث زهری بنا بر آنکه وی مقداد را متبنی خود ساخته بود پس از
خلفاء قریش شد و معهذا ضباعه را که هاشمیه ست تزوج کرد حافظ در فتح گفته
فلولا ان الکفاءة لاتعتبر بالنسب لما جاز له ان یتزوجها لانها فوقه
فی النسب والذی یعتبر الکفاءة فی النسب یجیب بانها رضیت هی و
اولیاؤها فسقط حقهم من الکفاءة وهو جواب صحیح ان ثبت اصل
اعتبار الکفاءة فی النسب انتهی لکن این اعتبار ثابت نشده و اما اعتبار
کفارت بمال پس در فتح گفته مختلف فیه عند من یشترط الکفاءة والاشهر
عند الشافعیة انه لایعتبر و نقل صاحب الافصاح عن الشافعی انه قال
الکفاءة فی الدین والمال والنسب وجزم باعتباره ابو الطیب والصیمری
وجماعة واعتبره الماوردی فی اهل الامصار وخص الخلاف باهل
البوادی والقری المتفاخرین بالنسب دون المال انتهی گویم این تفصیل
که ذکر یافت بر صحت و اصلیت آن حجتی منتهض نیست تا حدیث صحیح مرفوع
درمیان نباشد قیام دلیل بر دعوی نمی تواند شد اگرچه اقوال صحابه ... بند
تا با قوال فقها چه رسد پس نماند مگر اعتبار دین و صلاح حال و درینصورت

چنانکه قرابت با غیر کفو مضر صحت نسب و شرافت نیست همچنین رشته داری
با مدعیان شرافت اگر روافض یا خوارج یا مبتدعه اند هرچند نسب ظاهری ایشان
مضبوط باشد سودی جز خسران ابدی در دارین نمی بخشد و راجع هیچ فائده
و نتائج کدام عائده نمی گردد والله الموفق وهو المستعان پس سعادتمند
از ماکسی ست که این رسم و اسم بد را از میان خود بردارد و ازین قیود خود
را و اهل خود را رها سازد و بحجت شرع قصر نماید و اهل دین را بر اهل دنیا
برگزیند و مال و جمال راهزن حال و قال و مآل او نگردد بسیار دیده ایم
و تو هم شنیده باشی که هرکه بطمع دولت بخانه دولتمندان رشته راست کرد
دست از دین شسته و هرکه بر مجرد جمال افتاد مآل او بد شد و دنیا در حق
او دوزخ حاضر گشت ولنعم ما قیل ؎

جان سختم خدا را از دوزخ جاوید نکرد	خانه در کوچه آسوده دلانم دادند

والحمد لله تعالی که ما را اگرچه این ابتلا رو داد اما از تبعاتش بتوفیق ایزدی
قدری نجات حاصل ست و از آنچه بر گران نتوانستیم شد در آن مجبوری تام و
معذوری تمام ست الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ؎

پای بستند و ره سعی نشانم دادند	دست و بازو بشکستند و کمانم دادند

والمهدی من هداه الله۔

و [illegible] دیگر از نصائح سودمند که برای دین و دنیا مفید ست و در وصایای
حضرت قاضی ثناء الله رحمه الله تعالی مذکور آنست که از اتباع خود زن و
فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها

راضی باشند و دوست دارند و از کثرت اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف ملا یطاق و رعایتها بجان گرویده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر اگر ناخوش باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و فرمان برداری و خدمتگذاری راضی دارند مگر دیانچه بمعصیت امر کنند رسول خدا فرمود صلعم لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق رواه فی شرح السنة عن النواس بن سمعان و در ین معنی ست حدیث علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلعم لا طاعة فی معصیة انما الطاعة فی المعروف متفق علیه و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم السمع والطاعة علی المرء المسلم فی ما احب و کره مالم یومر بمعصیة فاذا امر بمعصیة فلا سمع ولا طاعة متفق علیه و با اقران خود از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان و همسایگان باخلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا جای سهل ست برای معاملات دنیوی باهم تقاطع نکنند هیچ خانه برباد نشد مگر وقتی که باهم منازعت و مخاصمت کردند و از کسانیکه اندیشهٔ دشمنی باشد آنها را باحسان و نکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد

آسائش دو گیتی تفسیر این دو حرف ست	با دوستان مروت با دشمنان مدارا

قال الله تعالی ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینك و بینه عداوة کانه ولی حمیم وما یلقاها الا الذین صبروا وما یلقاها الا ذو حظ عظیم واما ینزغنك من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه هو السمیع العلیم یعنی دفع بدی کن بخصلتیکه نیکوترست یعنی بدی دشمنان

به نیکوئی کردن بآنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصیکه درمیان تو و او دشمنی ست دوست و محب تو خواهد شد و نمی کنند این چنین مگر کسانیکه صبر میکنند و مگر کسانیکه صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسهٔ شیطان ترا درین کار مانع شود اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بدرستیکه خدا سمیع و علیم ست این حکم در حق کسی ست که باوی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما کسی که خالصاً لله باوی دشمنی باشد مثل روافض و خوارج و گور پرستان و پیر پرستان و بدعت پسندان و مشرکان و مانند آن با آنها موافقت نکند تا از عقائد فاسده توبه نکنند اگرچه پدر یا پسر باشد قال تعالی یا ایها الذین اٰمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء الی قوله لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم در خاندان ما همیشه علماء و مشائخ بوده آمده اند که در هر عصر ممتاز بودند و بعض بامارت رسیده و همه مذهب اهلسنت و جماعت داشته اند الاجد محرر سطور و بعض دیگر پدر مرحوم که خاکش سبز باد از همگنان بریده طریق سنت و تقاوت سپرد و سر آمد اتقیاء روزگار و ابرار زمانه گشت و عمر عزیز را در نصیحت خلق و گوشه گزینی و قناعت و توکل و صبر با کمال نزاهت و نفاست جامه و طعام و مسکن بسر برد قدس الله روحه و اعاد علینا فتوحه

از فرزندان فقیر ابوالخیر و ابوالنصر سید نور الحسن طیب و سید علی حسن طاهر در تحصیل علم مشغول اند و بوجود کتب نفیسه و سعت رزق محظوظ امیدوارم که اقبال دنیا در حق ایشان سبب حجاب از آخرت نگردد و تا توانند در بهم رسانیدن مراتب علیهٔ دینیه کشش و کوشش ورزند و امور دنیا را چندان اعتبار نه نهند

که خوابی و سرابی بیش نیست ؎

دولت دنیا که تمنا کنند		با که وفا کرد که با ما کنند

وبعد از انکه حق تعالی ایشان را فرزندان روزی فرماید و در علم و عمل
ومال وکمال ونیت وطویت وسیرت وسریرت ایشان برکت بخشند سعی
کنند که این دولت لازوال راکسب واحاطه نمایند که هم در دنیا وهم در عقبی
مثمر برکات بسیار ومنتج سعادات بیشمارست وشیوه وسررشتهٔ خاندان را
که اتسام بعلم وعمل وتقوی ست هرگز از دست ندهند که بعد از علم دولتی دائم
باقی که جالب رزق وسعادت وموجب ترقی دین ودولت باشد موجود نیست
عالم را اگر رزق مقدر بهم رسید فبها ونعمت ورنه در نفس خود از غیر مستغنی
ست وپیش هیچکی شرمنده نیست وجاهل را نه دین ست ونه خوبی دنیا وعلم
عبارت ست از دانستن حسن وقبح عقائد واخلاق واحوال واعمال که علم
عقائد وعلم اخلاق وعلم فقه سنت متکفل آنست واین علوم بدون دریافتن
ادله از قرآن وحدیث وتفاسیر معتبره وشروح حدیث واصول فقه واصول
لغت ودریافتن اقوال صحابه وتابعین وعلم صرف ونحو وبیان ومعانی صورت
نمی بندد قاضی صاحب فرموده دراکثر فتاوی بعض روایات بی اصل نوشته اند
دریافت حال صحیح وسقیم مسائل بدون این همه علوم میسر نمیشود پس درین علوم
سعی باید کرد وخواندن حکمت فلاسفه لاشی محض ست کمال دران شل کمال
مطربان ست درعلم موسیقی که موسیقی هم فنی ست از فنون حکمت ریاضی مگر
منطق که خادم همه علوم ست خواندن آن البته مفید ست انتهی یعنی بقدر

نصر ...ت وگذشت که علم عبارت از سه چیز ست آیه محکمه وسنت قائمه وفریضه
عادله وانچه سوای اوست فضول ست ولغت وصرف ونحو ودیگر علوم آلیه چون
از جنس مبادیات علوم کتاب وسنت بوده ست داخل ست در جواز زیراکه وسائل
...بعض محال حکم مقاصد باشد وهرچند داخل در حل وفهم آن نیست خارج ست
از ...بحن فیه والله اعلم بالصواب ـ

وصیت دیگر مرجع همه طرق بسوی تحصیل هیئتی نفسانیه ست که نزد صوفیه
مسمی باشد بنسبت زیراکه این نسبت یکی انتساب وارتباط ست باو تعالی وسکینه
ونور وحقیقتش کیفیتی حاله در نفس ناطقه ست از باب تشبه بملائکه یا تطلع بسوی
جبروت تفصیل این اجمال آنکه بنده چون بر طاعات وطهارات واذکار مداومت
کرد او را صفتی قائم بنفس ناطقه حاصل میگردد وملکه راسخه از برای این توجه
دست بهم میدهد پس این دو جنس ست از برای نسبت وزیر هر جنس انواع بسیارست
ازانجمله نسبت محبت وعشق ست واثرش رسوخ این صفت ست در دل
دیگر نسبت کسر نفس وتبری از حظوظ ولذات اوست وبعض اکابر این را
نسبت اهل بیت نامیده اند وازانجمله نسبت مشاهده ست واین ملکه توجه
نمودن بسوی مجرد بسیط ست الحاصل حضور مع الله را الوان ست بحسب
اقتران بمعنی محبت یا کسر نفس یا غیر این هر دو بیاد داشت وازین لونها
چون ... راسخه بنفس قائم گشت نامش نسبت باشد ونسبتها بسیار ست وصاحب
... نسبت را ازین نسب جداگانه می دریابد وغرض از اشغال جمله خانوادها
... همین نسبت ومواظبت بران واستغراق در آن ست تا آنکه نفس ملکه

راسخه ازان اکتساب فرماید ولکن گمان نتوان کرد که این نسبت جز باین اشغال حاصل نمی گردد بلکه این طرق ست از برای تحصیل آن بغیر حصرش اندران و غالب رای نزد ما آنست که صحابه و تابعین تحصیل سکینه بطرق دیگر میکردند از انجمله یکی مواظبت بر صلوات و تسبیحات در خلوت ست همراه محافظت بر شرطیه خشوع وحضور و از انجمله مواظبت بر طهارت و ذکر مرگ و ذکر ثواب مطیعین و ذکر عذاب عاصین ست و باین ذکرها انفکاک از لذات حسیه و انقلاع از حظوظ نفسیه حاصل میگردد و از آنجمله مواظبت ست بر تلاوت کتاب عزیز و تدبر دران و شنیدن سخن مواعظ و رقاق که در سنت مطهره آمده غرضکه این جماعهٔ مبارکه تا مدتی دراز برین اشیاء مواظبت میکردند تا آنکه ملکهٔ راسخه و هیأة نفسانیه دست بهم میداد و بقیهٔ عمر بران محافظت میکردند در قول جمیل گفته وهذا المعنی هو المتوارث عن رسول الله صلعم من طریق مشایخنا لا شك فی ذلك وان اختلف الالوان واختلفت طرق تحصیلها انتهی و شیخ عبدالعزیز رح گفته مؤلف قول جمیل را شنیدم میفرمود قول فصل درین باب آنست که نسبت صحابه و تابعین نسبت احسانیه بود و ترکیبش از نسبت طهارت و نسبت سکینه بود با اختلاط برکات عدالت و تقوی و سماحت و همین ست محمل اصلی و مطمح اولی کلام خاص و عام ایشان چنانکه قصص و حکایات این اکابر و سلف شاهد این معنی ست پس حمل احوال و اقوال آنها بر همین معنی می باید کرد انتهی گویم نسبت احسانیه که از قرون ثلثه فاضله ماثور ست نسبت جمله ائمهٔ حدیث و ثقات اخبار ست ولهذا ازین عصابه اشتغال باشغال مخترعهٔ صوفیه و رسوم ایشان

ثابت نشده والصباح یغنی عن المصباح و درین عصر که شیخ کامل و مکمل میسر
نیست اگر کسی تحصیل النسبت منظور باشد چاره نیست ازانکه همین شیوهٔ سلف
را اختیار کند و اشغال صوفیه را از قبیل اجتهاد مجتهدین انکار دو در اجتهاد صواب
دو اجر ست و در خطا یک اجر صاحب قول جمیل گفته در واقعهٔ طویله که دران امام
حسن و امام حسین و علی مرتضی را دیدم از جناب مرتضوی از نسبت خودم پرسیدم
که نزد شما همین نسبت در زمن آنحضرت صلعم بود یا دیگر مرا حکم باستغراق کرد و کمی
تامل فرمود سپس ارشاد کرد که هی هی بلا فرق و نیز گفته که ارواح ائمه اهل بیت را
دیدم یکی دست بدامن دیگری زده است و سلسلهٔ ایشان در عالم ارواح بحظیرة القدس
بنهج غریب و رسوخ عجیب اتصال گرفته و سخن ایشان در باطن عالم ارواح
افزون تر نسبت خارج بوده است والله اعلم و صاحب مداومت را بر سکینه
احوالهای بلند و شانهای ارجمند باشد که مرة بعد مرة حاصل میگردد سالک
را باید که آنرا غنیمت شمرد و از علامات قبول طاعات و تاثیرش در صمیم نفس و
سویدای دل داند منجمله این احوال و شیون یکی ایثار طاعت او سبحانه و تعالی
ست بر جمیع ماسوای او و غیرت بردن بر آن چنانکه قصهٔ حضرت سلیمان علیه السلام
که در قرآن مجید مذکور ست فطفق مسحا بالسوق والاعناق و حکایت ابوطلحه
انصاری در موطای مالک که در نماز نظر بسوی دبسی کرد که در حائطش مخرج
خود ... ت و نزد آنحضرت صلعم آمده گفت یا رسول الله هو صدقة لله معروف
و مشهور ست شاهد این احوال ست و ازانجمله غلبهٔ خوف خدا ست بر وجهی که
اثرش بر ظاهر بدن و جوارح نمایان گردد چنانکه حفاظ در صوم و فهم البخاری

ازآنحضرت صلعم حدیث سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله
روایت کرده اند و فیه ورجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه و در
حدیث دیگر آمده که عثمان بن عفان رضی الله عنه بر قبری ایستاد و چندان گریست
که ریش شریفش تر گردید و آنحضرت صلعم را چون نماز شب میگزارد از سینه همچو
ازیز مرجل می بود و این همه تاثیر غلبهٔ خوف الٰهی ست و در کتاب عزیز این خوف
را اضافت بسوی اهل علم کرده و فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء
و در بارهٔ جنت ارشاد نموده ذالک لمن خشی ربه گفته واما من خاف
مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی و این نسبت
در علماء سلف از ائمه اربعه و هم وضعان ایشان بروجه اتم یافته شده چنانکه
از تراجم این اکابر بخوبی واضح ست و از انجمله رویای حسنه و منام صالح از هر
نیکو کار ست آنحضرت صلعم فرمود الرؤیا الحسنة من الرجل الصالح جزء
من ستة واربعین جزء من النبوة و نیز فرموده لن یبقی بعدی من النبوة
الا المبشرات فقالوا وما المبشرات یا رسول الله قال الرؤیا الصالحة
یراها الرجل الصالح او تری له جزء من ستة واربعین جزء من النبوة
و به فسر قوله تعالی لهم البشری فی الحیاة الدنیا و قول [illegible]
رویای صالحه رویت آنحضرت صلعم ست در منام [illegible]
صالحین و انبیاء یا رویت شاهد متبرکه همچو بیت الله [illegible]
بیت المقدس و رویت و تالی آیه [illegible]
مانند آن چنانکه بوده ست و رویت انوار [illegible]

در کتاب الرؤیا از اصول مذکورست و رویت ملائکه چنانکه در حدیث آمده ان
رجلا کان یقرء القران ذات لیلة فظهرت ظلة فیها امثال المصابیح
الی آخر القصة و رویت نبوی افضل منامات ست زیراکه در حدیث آمده که هر که
مرا در خواب دیدوی فی الواقع مرا دید زیراکه شیطان در صورت من نمی تواند آمد
و دیدن جامهٔ سفید هیچو دیدن شیر و شهدست احمد و ترمذی از حدیث عائشہ
صدیقه در قصهٔ ورقه بن نوفل روایت کرده اند که آنحضرت بجواب خدیجه که از
حالش پرسید و گفت که تصدیق نبوت شما کرد و پیش از بعثت شما مرد فرمودمن
اورا در خواب دیدم و بروی لباس سفید بود یعنی اگر دوزخی می بود جامهٔ بیض نمیداشت
و از انجمله فراست صادقه و خاطر مطابق واقع ست در خبرست از سید البشر صلعم
اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله مراد بفراست راست حدس
صائب ست و منجملهٔ آن اجابت دعا و ظهور مطلوبش از جانب او تعالی ست بنابر
جهد همت و صدق طویت او و باین جانب اشارت ست در حدیث رب اغبر
اشعث ذی طمرین لایوبه به لو اقسم علی الله لابرّه ؎

خاکساران جهان را بحقارت منگر	تو چه دانی که درین گرد سواری باشد

مراد باین جنس غربا اہل اسلام اند که طوبی للغربا در شان ایشان وارد شده
نه گدایان بیدین و دیوانگان چرکین و بالجمله این وقائع و امثال آن دال اند بر صحت
ایمان الٰہی و قبول طاعات و سرایت نور در تہ دل اولیس این را غنیمت می باید
شمرد و شکر این نعمت خداوندی بصمیم جنان بلکه جمله جوارح و لسان ادا باید کرد
بعد از حصول نسبت عروجی دیگر باشد که آنرا فنا فی الله و بقاء بالله خوانند و کلام

برین فنا و بقا گذشت لکن در قول جمیل گفته حق نزد من آنست که این فنا
و بقا از آنحضرت صلعم بواسطہ مشائخ بسند متصل ماثور نیست بلکه موہبتی ست
از واہب تعالی شانه ہر کرا از بندگان خود که میخواهد میبخشد بدون توارث و
شاہد اینمعنی ست انچه از خواجه نقشبند رحمه اللہ تعالی مروی ست که کسی اورا
از سلسلۂ مشائخش پرسید فرمود ہیچ یکی تا خذ السلسله نرسیده بلکه مرا جذبہ در رسید
وتا او تعالی برسانید واین قضیه مناست بانچه وارد شده که جذبۂ از جذبات او
تعالی موازی عمل ثقلین ست با آنکه سلسلۂ شیوخش رح معلوم ومعروف ست ہر که
خواہان این عروج باشد وی را باید که بجانب سائر کتب صاحب قول جمیل رجوع
کند و تفصیلش از کتاب حجة اللہ البالغه بجوید۔

وصیت دیگر عالم ربانی که وارث انبیا و مرسلین باشد عبارت از کسی ست
که محافظ ست بر چند کار یکی آنکه درس علم گوید از تفسیر وحدیث وفقه وسنت
وسلوک وعقائد ونحو وصرف داور اشتغلی بعلم کلام واصول ومنطق نبود و
عقائد عبارت ست از علم باللہ وبصفات وافعال او تعالی باخلوص از دلائل
عقلیه وعلم کلام واصول عبارت ست از مباحث منطق وامور عامه وجواہر
اعراض وہیولی وصورت ونفس وبنا آن بر مقدمات عقلیه ودلائل بدعیه باشد
حق تعالی فرموده هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم
آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة مراد بکتاب قرآن کریم
ومراد بحکمت حدیث رسول رحیم وعلم دین عبارت از ہمین دو چیز ست این
وفقه وسلوک وعقائد چون مستخرج ومستنبط ازین ہر دو اصل ست این گویا

این دو اصل بجای متن ست واین هر سه علم بجای شرح ونحو وصرف آلات فهم
این هر دو اند پس مبادی را درانجا حکم مقاصد داده اند وبالجمله در تدریس مراعات
چند چیز ناگزیر باشد یکی شرح غریب از روی لغت عرب دیگر حل عویص متعلق از رو
نحو سوم توجیه مسائل که با مثله جزئیه تصویرش کشند وحاصلش را بیان سازد چهارم
تقریب دلائل تا نتیجه اش بلزوم بعض مقدمات مر بعض واندراج بعضش در بعض
حاصل آید پنجم بیان فوائد قیود در تعریفات وقواعد کلیات ششم بیان وجوه
حصر در تقسیمات هفتم دفع شبهات ظاهره چنانکه دو مذهب یا دو توجیه یا دو عبارت
مختلف مشتبه نمایند یا دو مشتبه مختلف در نظر آیند یا دو سوال وجواب که در حقیقت
مخالف ومختلف اند در ظاهر مشتبه معلوم شوند پس تبیین فرق را میان این هر دو تفریق
الملتبسین خوانند چنانکه حل دو مشتبه مختلف نما را تطبیق مختلفین نامند خواه این اختلاف
میان هر دو بدلالت مطابقی باشد یا یکی مطابقی ودیگر تضمنی یا التزامی وهمچو لزوم
چیزی که در تعریفات ممنوع ست مثل استدراک وذکر اخفی وعدم جمع ومنع ونحو آن و
همچو لزوم چیزی که در براهین ممنوع ست مثل جزئی بودن کبری وسالبه بودن صغری
وهمچو دفع کردن چیزی که در قیاس استثنائی قادح لزوم ودر قیاس اقترانی قادح انتاج
باشد یا دور نمودن خلاف واقع درین کتاب بعبارت کتاب دیگر یا کلام امام آخر که
از ائمه این فن ست وبالجمله عالم نمی تواند که تلامذه خود را فائده تام بخشد تا آنکه تبیین
این [illegible] برای وی نپردازد ودر اثناء درس [illegible] آگاه نسازد ودرین مقام
این اجمال مفصل سابق شده فراجعه ومنجمله امور [illegible] خط علیها یکی [illegible] اشتغال
ست وذکرش بالتفصیل در قول جمیل مرقوم وآیند وقتی راست آید که معلم صاحب

این نسبت وشان وحال باشد ورنه ہدایت بسوی نسبت سلفیه کافی و
وافی وشافی ست وکلام بران گذشت پس اگر ذوالحال ست می باید که
اورا ہنگامی باشد که دران با مردم نشیند وبسوی ایشان متوجه گردد وبه
اینان القا سکینه فرماید چه حجت الٰهی جز باستطاعت ممکنه واستطاعت میسره
تمام نمیگردد دوم صحبت ست وحث بر اشغال قولاً وفعلاً وتصرفاً بالقلب و
الیه الاشارة فی قوله تعالیٰ ویزکیهم والله اعلم واین تزکیه را نسبت بعامهٔ
امت فرموده ودرحق اہل بیت رسالت لفظ تطهیر ارشاد شده واین تخصیص
ست بعد از تعمیم ودران مزید شرف وکرامت ایشان ست نسبت باحاد امت تزکیه
تزکیهٔ امت بصحبت رسول کریم باشد وتطهیر عترت از خداوند کریم واقع شده واین
ارفع ست از اول اگرچه ہردو خوب ست وعلم تطهیر ہم بواسطهٔ آنحضرت صلعم معلوم
شده والله یختص برحمته من یشاء دیگر از امور مشار الیها تحول بموعظهٔ حسنه
ست او تعالیٰ آنحضرت را فرمود فذکر ان نفعت الذکریٰ لکن درین تذکیر از
قصص واهیه وحکایات مفتعله بپرہیزد وتحول بموعظت از آنحضرت صلعم وبعد
جناب رسالت از اصحاب عالیجناب ش درکتب اصول مروی ست ودر سنن ابن ماجه
وغیره آمده که ان القصص لم تکن فی زمان رسول الله صلعم ولا فی زمان
ابی بکر وعمر رضی الله عنهما بلکه مروی ست که صحابه قصاص را از مساجد بدر
میکردند از ینجا دانسته شد که قصص غیر موعظت ست واین مذموم ست ...
دیگر محمود ست ودرین محمول ست قول حافظ ... ...
وقول خواجه میر درد رحمه الله تعالیٰ

صدای شهرهٔ واعظ که بس بلند شدست	رهین گوش گرانی که داشتم دارم

و قول ناطق وامثال او از دیگر شعراست

خون هزار وعظ بگردن گرفته است	صد آفرین بجرأت گوش گران من

وبالجمله قصص عبارت ست از ذکر حکایات عجیبهٔ نادره ومبالغه کردن در فضائل اعمال وجز آن که حق وصواب نیست ومقصود بدان نه تدریج تلقین سنت وتمرین مردم بحدیث شریف ست بلکه مراد تشدق واعجاب وتمییز از مردم در فصاحت وحسن ایراد حکایات وامثال ست وشک نیست که فرق درمیان این هر دو امر مهم ست ودر قول جمیل از برای آن فصلی جداگانه بسته چنانکه بیاید واز جملهٔ امور مومی الیها یکی امر بمعروف ونهی عن المنکر ست در وضو ونماز چنانکه یکی را بینند که استیعاب غسل نمیکند پس او را بآواز بلند بگوید ویل للعراقیب من النار یا بینند که اتمام طمانینت نمی نماید فریاد برآرد که صل فانک لم تصل وهمچنین دربارهٔ لباس وکلام وغیر ذلک کند قال تعالی ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر اولئک هم المفلحون وآداب درین کاروبار رفق ولین ست ولطف وعطوفت قال تعالی وجادلهم بالتی هی احسن وعنف وشدت کار امرا وملوک باشد وانکار از دل کار عوام ست وشرح این سخن دراز ست ودر محل خود مذکور فارجع الیه ومنجملهٔ امور مشار الیها مواسات فقرا وطلبهٔ علم ست بقدر امکان پس اگر خود [illegible] قدرت ندارد او را یاران وبرادران موافق اند ایشان را تحریض وحث بر مواسات وخبرگیری این کسان نماید وچون این صفات در یکی فراهم آید شک نکند در آنکه وی وارث انبیا ومرسلین ست ودر ملکوت او را عظیم میخوانند واز برای وی

خلق خدا دعاگوست تا آنکه ماهی در جوف آب چنانکه در حدیث وارد شده پس
این چنین کس را ملازم می باید بود و از دست فوت نباید کرد که وی کبریت احمر
و بال هما و اکسیر اعظم و عنقا مغرب ست و آنحضرت صلعم فرمود انما بعثت
معلما و بر دو گروه عالم و عابد گذشت و علما را بر عباد فضیلت نهاد و فضیلت
عالم را بر عابد همچو فضیلت خویش بر احاد امت نشان داد و بهتر درین باب آنست
که علم حق فی نفسه چنان کمال و فضیلت هست که بسبب آن انسان مظهر رب العالمین
میگردد و همین ست نکته در خلافت که بسبب آن قوت علمیه و قوت عملیه را تکمیل میشود
و هر که خود را در منصب هدایت و دعوت الی الله نصب کرد و در چیزی ازین امور
اخلال نمود در وی رخنه ست تا آنکه بندش سازد حاصل آنکه عالم کامل و مکمل
مطلق کسی ست که جامع باشد درمیان علم ظاهر و علم باطن چه عالم ظاهر محتاج تحصیل
نسبت باطن ست بهر نوع که ممکن باشد از انواع مذکوره و عالم باطن محتاج تکمیل خود
ست بتحصیل علوم کتاب و سنت تا مجمع البحرین و مطلع النیرین و منبع النورین حضرت
الظهورین گردد و یادگار سلف صلحا و اولیا و عرفا و وارث رسل و انبیاء
و جانشین علما و کملا باشد ورنه بقدر اخلال نقصان پذیرست ۔

وصیت دیگر طالب حق را ناگزیرست از چند چیز چنانچه صاحب قول جمیل
بیان نموده و گفته یکی آنکه همنشین اغنیا نگردد و با امرا و آسوده حالان صحبت
ندارد مگر از برای دفع مظلمه از مردم یا برانگیختن عامهٔ ایشان بر خیر و اینجا توفیق
ست میان احادیث داله بر ذم صحبت ملوک و میان مصاحبت [illegible]
علما بررة و کبرا خیرة با آنها دیگر آنکه با جهال صوفیه ننشیند و نه با جهال تعبدین

بهمنشینی نشود و نه صاحب فقهاء متقشفه گردد و نه با ظاهریه از محدثین و نه با غلاة اصحاب معقول و کلام صحبت دارد بلکه عالم صوفی زاهد در دنیا دائم التوجه بسوی الله تعالی متصبغ باحوال علیه راغب در سنت تتبع از برای حدیث رسول صلعم و آثار صحابه طالب شرح و بیانش از کلام فقهاء محققین مائلین بجانب حدیث از نظر و اصحاب عقائد ماخوذه از سنت ناظرین در دلیل عقلی بطریق تبرع و اصحاب سلوک جامعین بیان علم و تصوف غیر متشددین بر نفس و مدققین زیادت بر سنت باشد و بهمنشینی نگزینید مگر باکسیکه متصف باین صفات باشد گویم ذکر ظاهریه درین شمار دور از کار ست زیرا که اهل ظاهر خلص است اند در طریقهٔ اتباع و در ایشان ائمه گذشته مثل داؤد ظاهری و ابن حزم اندلسی اللهم مگر مراد بایشان کسی باشد که عمل بر حدیث بلا فهم معنی میکند و خلاف ظاهر مراد شارع عمل مینماید و این نصائح که درینجا ذکر یافت همه مبنی بر غایت شفقت و نهایت رافت ست بحق طالب حق حافظ فرماید

نخست موعظت پیر دانش این سخن ست	که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

صوفی جاهل زهر هلاهل ست و عابد بی علم دلیل الحاد و بدعت سعدی گفته

خیالات نادان خلوت نشین	بهم بر کند عاقبت کفر و دین

و فقیه بی سنت زاهد خشک ست که نور باطن و برکات قلبیه را نمیداند و غلاة معقولیان در اکثر عقائد اسلامیه تردد دارند یا انکارش مینمایند و از برکات نور عبودیت بیگانهٔ محض اند و از انجمله این ست که در ترجیح بعض مذاهب بر بعض تکلم نکند بلکه همه را بالاجمال بر منصهٔ قبول نهد و نگوید که مذهب من صواب ست و مذهب غیر من خطا زیرا که صواب و خطا در هر مذهب ست تا

آنکہ ہیچ ملتی از ہفتاد و دو ملت ازان خالی نیست تا بمذہب ہر چہار ائمہ فقہار
چہ رسد و معہذا احکم ہلاک جملہ فرق غیر فرقۂ ناجیہ بنا بر آنست کہ یکدو حرف
صواب در برابر ہزار خطا نافع نیست چنانکہ یکدو خطا در برابر الوف صواب
مضر نیست چہ اکثر را حکم کل ست و شک نیست کہ ترجیح مذہبی در اکثر اذہان باعث
بر تنقیص و تذلیل سائر مذاہب میگردد چنانکہ شاہدست ولہذا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
فرمود مرا بر یونس بن متی تفضیل نہید و بالجملہ انچہ درباره مذاہب می باید آنست
کہ ہر چہ ازان موافق صریح سنت و معروف آن باشد اتباعش کند واگر ہر دو
قول مخرج و مروی ست اتباع قولی نماید کہ اکثر بر آن بوده اند واگر ہر دو مذہب
برابر ست پس خیار دارد و ہمہ مذاہب را ہمچو یک مذہب گرداند بغیر تعصب گو ہم
وہمین ست شیوهٔ مرضیہ اصحاب علم و معرفت قدیما و حدیثا چنانکہ از وضع شوکانی
در مؤلفات شریفش واز رنگ تلامذه اش در مجامیع شان پیدا و ہویدا است کہ
اتباع حدیث را بدون تقیید مذہبی از مذاہب اربعہ و بدون تقلید مشربی از
مشارب ائمہ فقہا اختیار کرده اند و ہیچ جا ایشان را خروج از دائرهٔ این ہر چہار
مذہب معروف اتفاق نیفتاده الا ما شاء اللہ تعالی والنادر کالمعدوم واین دلیل
صریح ست بر آنکہ احکام ثابتہ از سنت مطہره ہمچو فرد منتشر ست درین مذاہب
و مذہب واحد ازین مذہبہا جامع اتباع حدیث علی الوجہ الاتم نیست پس مقلد
جامد بر یک مذہب ہر چہ باشد ہرگز دعوی اتباع نمی توانست کرد و ہمیشہ احکام
صحیحہ ثابتہ بسنت نمی تواند شد تا آنکہ تفریعات را تابع تخریجات [illegible]
را بر کتاب و سنت در عبادات و عادات عرض نماید و ہر کہ این چنین نیست د

محروم ست از برکات اتباع و اسوهٔ سید الانبیاء علیه الصلوة والسلام فمن شاء فلیؤمن
ومن شاء فلیکفر و مراد بصریح سنت در عبارت متقدمه سنتی ست که مرادش در افهام
ماهرین لغت عرب متبادر گردد و مراد بمعروفش حدیثی ست که در صحیحین متفق علیه
باشد یا احدهما روایتش کرده باز انچه در هر چهار سنن ست بر ترتیبی که در علم اصول
حدیث ائمهٔ این فن ذکر کرده و اختیار فرموده اند و طاعن دران ترتیب بی بهره
و بی نصیب از معرفت حقیقت الامر و ناآگاه از اجماعات سلف برین امر ست
و منکر شان و شوکت صحیحین مبتدع متبع غیر سبیل مؤمنین باشد و مراد بمکیال احتراز
هر چهار مذهب آنست که اختلاف شافعیه را با حنفیه مثلاً همچو اختلاف حنفیه با هم
شناسد که درین صورت او را اختیارست در طلب ترجیح و تطبیق و موافقت
حدیث صریح و جمع بین الادلة و جز آن و از انجمله این ست که در ترجیح بعض طرق
حنفیه بر بعض دیگر سر رشتهٔ سخن باز نکند و بر مغلوبین آنها و بر مؤولین در تأ
ویلها و جز آن انکار نیارد و خودش اتباع نکند مگر چیزی را که در سنت صحیحه ثابت
ست و اصحاب علم از محققین راسخین بر آن رفته اند این طریقه بسلامت نزدیکتر
ست والله الموفق والمعین و ایاه نعبد و به نستعین ۔

وصیت دیگر آگاهی آورد که سلوکی که درین جز و زمان مرضی الهی ست آنست
که سالک نخست ایقاظ صفت طهارت کند باین طریق که خلوت اختیار نماید و در
حو روشیدن تقلیل کند و غسل بکرر بر آرد و طهارت بر طهارت نماید و
در یا نور و ملاحظهٔ نور منبسط در جو لازم گیرد و چند روز علی اختلاف الاحوال
نور طهارت روشن شود و آثار حدیث نفس و اخلاط ردیه و مهیه و سوداویه

واستلذاذ اوعیه تناسل از منی وصحبت حیوانات ملعونه مانع ست از ظهور این نور
طهارت پس ازان اجتناب نماید وعلامت ظهور این نور واقعات راحت بخش
واطمینان خاطر وانس نفس ست بغیر آنکه لذتی حسیه حاصل گردد وفرو نشستن
حدیث نفس ست وبعد ازان باکتساب مناسبت بملاء اعلی پردازد وآن بسه
چیز حاصل میشود یکی آنکه خلوت گزیند ونماز بسیار خواند وبر سوره فاتحه و
آیتی مثل ربنا لا تزغ قلوبنا الخ اکتفا نماید ودر رکوع وسجود هیچ ذکر
نگوید بلکه بجای ذکر نظر اندازد بر نور وچون خواهد که در نماز شروع کند پیش
ازان وضو کرده متوجه قبله بنشیند ودر دل خود رشته نورانی فرض کند که
یکجانب او در سویدای دل ست ویک جانب او متعلق بنوری که بالای عرش
ست چون این ملاحظه بخاطر نشست در نماز شروع کند ودر اثناء نماز نظر دل را
ازان رشته باز نگیرد وباین قسم نمازها مکرر قریب بدوصد رکعت هر روز بگزارد
البته با ملاء اعلی مناسبتی پیدا شود دیگر آنکه کلمه طیبه را بزبان خود تلفظ کند و
ملاحظه نماید که وقت تلفظ نوری از دهان وفروغی از زبان او برمی آید چون
قریب سی صد هزار بار باتمام رساند اورا مناسبتی بحقیقت اسم جلاله که در عالم
ملکوت مستقر ست پیدا شود سوم آنکه در خلوتها مناجات باخدای تعالی بزبان
گوید وحاجات دینیه ودنیویه خرد وبزرگ خود را همه مذکور نماید واستعاذه
از همه مکروه کند وحول وقوت خود را فانی بیند وحق سبحانه وتعالی را [illegible]
خود تصور نماید علامت حصول نور صلوة راحت یافتن ست [illegible]
حضور در صلوة نظر دل بجانب ملاء اعلی کشادن ومحبتی بآن فریق در خود

یافتن وانجذابی وانسی بنسبت ایشان درخویش دیدن وعلامت حصول نور اسم مبارک دلبستگی ست باین نام بزرگ وشفقتی بنسبت این اسم شریف وانسی ولذتی درخویشتن دریافتن وعلامت حصول نور مناجات رقت قلب ونیایش ولذت در مناجات ست چون اینقدر سلوک کرد بتوزیع اوقات برطاعات که فصلی مشهور درمیان صوفیه ست مامور باید ساخت شک نیست که بعد از تمهید این اصول صلوات وادعیۂ ماثوره تهذیب نفس سالک خواهد شد سپس باید که در مقامات قلب نظر کند که آن صبر و یقین و وجدان و مانند او ست وکدام یک ازان ظاهر شده وکدام یک ظاهر نه شده پس انچه ظاهر نشده آنرا باعتقاد استحسانش و بوقوع و رمظان آن ایقاظ نماید بعده نسبت اویسیه را پرورش دهد سپس نسبت یادداشت را بعده نسبت توحید را ورزش کند درین جزو زمان مرضی الٰہی جمع جمیع نسب ست واللہ اعلم۔

وصیت دیگر یکی از شعب امر بمعروف ونهی عن المنکر تذکیر ست حق تعالی آنحضرت صلعم را فرمود فذکر انما انت مذکر وموسی کلیم را ارشاد کرد و ذکرهم بایام اللہ واین دلیل ست برآنکه تذکیر که درعرف وعظش خوانند رکنی عظیم از اسلام وقاعدۂ از قواعد دین ست لکن مردم در کیفیت وغایت آن و دریافت ماخذ وارکانش قاصر افتادند تا آنکه آفتها در وعاظ زمانه وخللها در آداب استماعش راه یافته پس هرکه عالم ربانی باشد ومتصدی وعظ و تذکیر مردم گردد او را ناگزیر ست از آنکه مراعات چیزها کند که درین باب معتمد ومعتبر ست مثل آنکه مذکر مکلف عدل بود چنانکه در راوی حدیث و

شاهد شرط کرده اند پس طفل و دیوانه و کافر و فاسق و مبتدع خواه شیعه باشد یا ناصبی یا جز آن از هفتاد و دو ملت در خورد تذکیر نیست و لهذا گفته اند ع

او خویشتن گم ست کرا رهبری کند

دیگر آنکه مفسر و محدث و عالم باشد بجمله یکافیه از اخبار و سیرت سلف صالح و مراد بمفسر کسی ست که مشتغل ست بشرح غریب کتاب الله و توجیه مشکل آن و بانچه از سلف در تفسیرش مروی شده و کتب تفسیر در دنیا بیشتر از احصا ست و انچه ازان مشهور ست تفسیر بیضاوی و تفسیر کشاف ست و اول از ثانی گرفته و یکی شافعی فلسفی ست و دیگر معتزلی حنفی و هر دو در موضعها از مراد تنزیل دور افتاده اند و از فن حدیث ناواقف بوده پس در تفاسیر الما[م] بتفسیری باید کرد که جامع باشد میان روایت و درایت مثل تفسیر فتح القدیر شوکانی و فتح البیان مؤلف این فانی و فتح الرحمن شیخ احمد و موضح القرآن شاه عبد القادر و در مختصرات تفسیر جلالین خیلی خوب واقع شده و در مطولات تفسیر حافظ ابن کثیر و ابن جریر طبری و واحدی و امثال اینها نافع تر ست و حقیقت تفسیرات بر وجه ابسط از کتاب اکسیر فی اصول التفسیر باید جست و مراد بمحدث کسی ست که اشتغال دارد بکتب حدیث باین طریق که لفظش خوانده و معنیش فهمیده و صحت و سقمش دریافته اگرچه باخبار حافظ یا استنباط فقیه غیر متعصب باشد و کتب حدیث هم در دنیا بسیار ست و جامع رطب و یابس لکن منجمله آنها معتبر تر از صحاح [illegible] نیست و انچه ازین هر شش نامها چیده و برگزیده اند مثل تجرید [illegible] و مشارق الانوار و مشکوة و تیسیر الوصول و جز آن در حکم اینهاست و احسن کتب

احکام حدیثیه نزد ما کتاب منتقی الاخبار و بلوغ المرام ست و از برای حل غویص
و شرح غریب و درک درایت این کتب شروح این کتب و مجمع البحار کافی ست
همچو نیل الاوطار و سبل السلام و مسک الختام و درین نزدیکی احکام سنت صحیحه
بحمده تعالی بروجهی منقح و ملخص و منتقی شده که بعد از ان احدی را حاجت
مقاصات در جمع و حصولش باقی نمانده چنانکه از فتح المغیث و روضهٔ ندیه و نهج
مقبول و عرف الجادی و بدور اهله واضح ست و کذلک در ابواب دیگر از علوم
سنت رسائل و مسائل بسیار بکمال تحقیق فراهم آمده و حق ابلج از باطل لجلج ممتاز
گشته مثل کتاب انتقاد رجیح و قطف الثمر و بغیة الرائد در عقائد و کتاب ادراک
و تطهیر الاعتقاد و در تقلید و عقائد حمویه و واسطیه و فتح المجید در رد اشراک بانواعها
و کتاب اقتضاء الصراط المستقیم و کتاب الفرقان در رد بدعات علما و صوفیه
و تراجم صحاح ستة و موطا در فن حدیث و امروز بسیاری ازین کتب و رسائل
میسر ست و همچنین رسالهٔ اکلیل الکرامة در مسئلهٔ امامت و رسالهٔ ظفر اللاضی
و ذخر المحتی در مسائل قضا و افتا و رسالهٔ اذاعه و حجج الکرامة در احوال حشر و نشر
و رسالهٔ ثمار التنکیت در ماجریات برزخ و این همه مؤلفات خلاصة الخلاصة
و زبدة الزبدة و نخبة النخبه علوم حدیث شریف ست و در مسائل شاذه و فاذه
کتاب هدایة السائل و دلیل الطالب و در اصول فقه کتاب ارشاد الفحول و
حصول المامول و اقلید و طریقهٔ مثلی خیلی مفید طالبان حق ست و بعد ازین
باهیچ احتیاجی در دریافت حق صریح و صواب واضح در هیچ بابی از ابواب
دین باقی نمی ماند اینقدر ست که عالی همتی باید تا همه یا بعض این تالیفات را

فراہم آرد وبنظر انصاف در آن بنگرد ونصیب خود از انہا بر باید وبالجملہ عمدہ در باب ہدایت دین وسلوک راہ یقین اختیار اعلی واکمل واصح وارجح علوم واعمال ست وایثار مؤلفات اعلم علماء وافضل فضلا واحق ناس بخدا ورسول واجمع آنہا از برای احکام صحیحہ ومسائل ثابتہ وعقائد سلفیہ ہمچو تصانیف ائمہ حدیث واتباع ایشان باحسان مثل شیخ الاسلام ابن تیمیہ وحافظ ابن القیم وحافظ ابن حجر وحافظ ابن کثیر وسید محمد بن اسمعیل وابن وزیر وعلامہ ربانی برکۃ الاسلام قاضی محمد بن علی شوکانی ومسند الوقت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی واولاد واحفاد ایشان وتلامذہ ومریدان این بزرگواران الی غیر ذلک مما لا یخفی علی احد من اہل المعرفۃ بالحق والدین وبالجملہ چون معلوم شد کہ مراد بمفسر ومحدث کیست پس الحال می توان دریافت کہ مذکر مستحب ست کہ با این ہمہ فصیح اللسان بلیغ البیان ہم باشد تا سخن با مردم بر قدر فہم آنہا بکند ومرد لطیف الطبع رحیم الفؤاد صاحب وجاہت ومروت بود علی مرتضی فرمود تکلموا الناس علی قدر عقولہم واعتبار وجہ ومروت بنا بر آنست کہ ہرکہ در خلق وجاہت ندارد در نظر مردم حقیر می نماید وچون حقیر در آید سخن او مؤثر نیفتد واگر بی مروت ست مثل کسانی باشد کہ قول وفعل شان موافق نیست پس وعظ او ثمرہ نبخشد پس در وعظ دقائق تقدیر وحقائق توحید وجود وشہود ومسائل عویصۂ مشکلہ علم معانی وبیان ذکر نباید کرد کہ دور تر از فہم عامۂ خلق است [illegible] تذکیر پس جز بعد از یک دو روز وعظ واندرز نفرماید وتکلم بہ پند ونصیحت نماید

درحال ملال بلکه چون در مردم رغبت بیند وعظ کند و پیش از آنکه رغبت
ایشان منقطع شود سخن تمام نمایند کما قیل ع ازان پیش بس کن که گویند بس
و تذکر درجای پاک همچو مسجد بنشینند وابتدا کلام مجید خدا وصلوٰة بر رسول
مصطفی صلعم نماید و بر همین هر دو امر ختم سخن فرماید و از برای مؤمنین عموماً
و حاضرین خصوصاً دعا کند و کلام را خاص ترغیب و ترهیب نسازد بلکه سخن
را باین و بآن هر دو بیامیزد چنانکه سنت الله جاری ست از ارداف وعده
بوعید و بشارت بانذار چه تنها ترغیب موجب بیباکی باشد چنانکه تنها ترهیب
سبب ناامیدی ست ؎

درشتی و نرمی بهم در به ست	چو رگزن که جرّاح و مرهم نه ست

و باید که صاحب تذکیر میسر باشد نه معسر با تعمیم خطاب کند و تخصیص طائفه
دون طائفه ننماید و بذم قوم یا انکار بر شخص واحد مشافهه نکند بلکه کار بتعریض
گزارد مثل آنکه بگوید ما بال اقوام یفعلون کذا وکذا زیراکه در مواجهه بذم
و انکار حمل بر عداوت واعظ میرود و این موجب انقباض خاطر سامعین میگردد
و اعتقاد دیانت و صدقش از دل ایشان می برخیزد و همچنین تکلم بسقط و هزل
نکند که کلام سخیف و قول رکیک و حرف خوش طبعی رعب و هیبت از دل می برد
بلکه تحسین حسن و تقبیح قبیح و امر بکار نیک و نهی از شی منکر نماید و امعه نباشد مراد
با ... ست که همراه هر متکلم میرود و هر جائی ست هر شخص که او را خواند با وی
هر جا رفت و وعظ موافق هوای نفس هر مجلس بگفت و غایت تذکیر که ملحوظ آن
می باید کرد آنست که صفت مسلمان در نفس خود تزویر و تصویر کند در اعمال

وحفظ لسان واخلاق واحوال قلبیه ومداومت او براذ کار بازاین صفت
را بکمالها تبدریج برحسب فهم مردم در سامعین ثابت ومتحقق گرداند ونخستین
امر بفضائل حسنات ومساوی سیئات در لباس و زی ونماز وجز آن نماید
وچون باین چیزها متادب گردند وکاربند شوند امر باذ کار فرماید وچون اذکار
درایشان اثر کرد اکنون تحریض ایشان بر ضبط لسان وقلب کند ودر تاثیر این
چیزها استعانت بذکر ایام الله ووقائع الٰهی بباهر افعال وظاهر احوال وسبحانه
وتصریف وتعذیب وی تعالی امم خالیه را در دنیا جوید باز از اهوال موت
وعذاب قبر وشدت یوم الحساب وعذاب نار بترساند وهمچنین این ترتیب را
در بیان ترغیبات بحسب مذکور لحاظ فرماید ودرین مواعظ ونصائح استمداد
کند از کتاب عزیز مطابق تاویل ظاهر واز سنت معروفه نزد محدثین واقوال
صحابه وتابعین وجز ایشان از صلحاء مومنین وعلماء متقین وسیرت سید المرسلین
صلعم در امور معاش ومعاد ومراد بتاویل ظاهر چیزی ست که از لفظ قرآن
نزد اطلاق مفهوم ومتبادر گردد واعتبارات صوفیه واشارات باطنیه ونکات
فاضلانه ولطائف شاعرانه درمیان نیارد وقصص مجازفه وافسانهای مختلقه
وحکایات مفتعله ماضیه وحال بیان ننماید صحابه برین کار سخت انکار کردند
واین چنین واعظان را از مساجد بدر مینمودند ومیزدند واین ماجرا بیشتر در
اسرائیلات رو میدهد که صحت آن معلوم نیست وهم در بیان سبب وشان
نزول قرآن این بلا پیش می آمد واما ارکان تذکیر پس همین ...
وتمثیل بامثال واضحه وقصص صحیحه مرققه ونکات نافعه ست این ست طریق

تذکیر و شرح و مسئله که واعظ ذکر آن میکند یا از حلال ست یا از حرام یا از باب
آداب صوفیه یا از باب دعوات یا از عقائد اسلام پس قول جلی درین جا آنست
که مسئله را بیان کند که آنرا بخوبی میداند و طریق آموختن آن میتواند و مستمعین
را باید که رو بمذکر کنند و لعب ننمایند و شور و غلغله نینداز ند و در حال وعظ
بایکدیگر سخن نکنند و در هر امر از واعظ نپرسند بلکه اگر کدام شبهه بخاطر گذرد و
او را با آن مسئله تعلق قوی نبود باید و مگر مسئله دقیق ست که فهم عوام آن را
بر نمی تابد از پرسیدنش در آنجا سکوت ورزد باز اگر خواهد در خلوت استفسا
نماید و اگر با این مسئله تعلق قوی دارد مثل تفصیل اجمال خواستن و مشکل لغت
دریافتن پس انتظار برد تا سخن واعظ بانجام رسد آنگاه از و دریافت نماید
و مذکر را باید که سخن خود را سه بار اعاده میکرده باشد تا در خاطر گوش کنندگان
بخوبی بنشیند انس گفته که آنحضرت صلعم چون کلام میفرمود سه نوبت اعاده
میکرد تا چنانکه باید و شاید بفهم در آید و این حدیث در بخاری ست ولکن شراح
حدیث گفته اند که این تکرار در کلام مهتم بالشان ست نه علی العموم در هر سخن و
اگر در مجلس تذکیر مردم لغات گوناگون و زبانهای بوقلمون موجود اند و
مذکر را قدرت تکلم بر السنه آنها حاصل ست باید که بهر لغت و زبان حرف زند
و از دقت و اجمال سخن اجتناب گزیند چه ازین جنس کلام عموماً فائده دست
بهم نمی‌دهد و آفاتی که وعاظ زمان و مذکران جهان را دامنگیر حال و قال شده
بسیار ست بضبط نمی تواند در آمد لکن منجمله اش یکی عدم تمیز ست میان
موضوعات و جز آن بلکه غالب کلام ایشان همین حکایت موضوعات و

موضوعات در قرون سابقه و حال خبر ثابته بطرق صحیحه در خصوصیات و
موضوعات مخترع شده و رواج یافته [illegible] حدیث سعد [illegible] در تشویق و
زیادت [illegible] شده و از جمله مبالغت در ترغیب و ترهیب و از جمله
ست ذکر [illegible] درود [illegible] دیگر [illegible] دو سه
واعیاد معینه [illegible] در قرون [illegible] فاضله [illegible] قصص [illegible] نداشت [illegible]
[illegible] شناخت و خصوص [illegible] نامی گذشته [illegible] روایات [illegible] ضعیفه
[illegible] باشد [illegible] قصه [illegible] آفت خالی نیست بلکه در این عصر [illegible]
رسیده که [illegible] قصه [illegible] مذکوره [illegible] در نظم و نثر [illegible] منسوب
و در قالب جمع [illegible] مجموع خاطر و مقبول قلب [illegible] جاهل می‌گیرد [illegible]
[illegible] خواندن و شنیدن آن لذت می‌بردارند

[illegible] که معتقد خدا و انبیا و بشر [illegible]

[illegible] دلیر [illegible] سنت مطهره [illegible] گشته [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] با این حیله [illegible] دیگر نیست و منجمله [illegible]
سنت سلام کردن بر آشنا و بیگانه [illegible] ملاقات چنانکه در حدیث متفق علیه [illegible]
ابن عمرو آمده مرفوعا وتقرئ السلام علی من عرفت ومن لم تعرف [illegible]
فشوا السلام بینکم رواه مسلم عن ابی هریرة مرفوعا وارد [illegible]
سلام [illegible] در احادیث مذکور است و منجمله حقوق شش گانه [illegible]
است و آنچه [illegible] از بندگی و کورنش و مجرا و آداب [illegible]
[illegible] خلاف سنت [illegible] طریقه اسلام [illegible] شیوه [illegible] کافری است [illegible]

می باید کرد دیگر اجابت دعا و تشمیت عاطس و عیادت مریض و اتباع
جنازه ست و خواستن از برای مسلم انچه از برای خود میخواهد و آین در حدیث
علی نزد ترمذی و دارمی آمده و سنت سلام از زمان خلق آدم تا ایندم شرع
مستمر بوده آمده و زیادت و رحمة الله و برکاته و مغفرته اندران ثابت گشته
و از آنجمله استیذان ست که سه بار اذن خواهد اگر ماذون نشود برگردد و این
سنت از عمر دراز مهجور گشته گویا شریعت منسوخه ست و این دستوری بسلام
کردن بر کسان خانه باشد و از آنجمله مصافحه ست و ظاهرش بیک دست ست
و بهر دو دست در حدیثی مرفوع ثابت نشده دیگر معانقه ست با قادم از سفر
و جز آن و بوسیدن دست و تقبیل صبی هم آمده و از قیام تعظیم نهی وارد شده
اما قیام محبت جائز ست قوموا الی سیدکم و استادن از برای فاطمه علیها السلام
و استادنش از برای خیر الانام دلالت دارد بر آن و امر بتفسح و توسع در مجلس
در حدیث متفق علیه از ابن عمر مرفوعًا وارد شده دیگر آداب جلوس و نوم و
مشی و عطاس و تثاوب و ضحک و تسمیهٔ اولاد و اشیاء باحسن اسماء و بیان
و شعر و حفظ لسان از غیبت و شتم و ایفاء وعد و خلف در وعید و مزاح و
مفاخرت و عصبیت و بر و صله و شفقت و رحمت بر خلق و بغض و حب فی الله
و من الله و تهاجر و تقاطع و اتباع عورات و حذر و تانی در امور و رفق و حیا
و حسن ... و غضب و کبر و ظلم و امر بمعروف و نهی از منکر ست و احادیث هر
یکی از این امور در ابواب مستقله از کتب حدیث مدون شده و علماء اسلام
توالیف مفرده دران کرده اند و مرجع همه درستی اخلاق ظاهر و باطن ست

پس مسلمان را ناگزیرست که خود را درین میزان بسنجد انچه سره برآید و مطابق سنت سنیه بود آنرا عادت وخوی خود سازد وانچه در ذات او موجود نباشد باکتساب آن بروجه ماثور پردازد وبجبر وقهر خود را باین سمات اسلامیه وصفات ایمانیه متصف گرداند وبعد از تحصیل این مرتبه وقیام در مقام آن نظر بر کتاب رقاق برگمارد واین بدایت را بنهایت رساند ودر مقدار عیش نبوی صلعم و فضل فقر وباب قطع امل وحرص واستحباب مال وعمر از برای طاعت وتوکل وصبر ونفی ریا وسمعه وبکا وخوف وتغیر مردم وانذار وتحذیر امعان نظر بکار برد واز هر یک امر ازین امور حسنه حصه مقدر خود برباید وعادت الله جاری ست که مزاول علم حدیث را برکتی از برکات نبوت ناگزیر لازم حال میگردد وعمر او دراز میشود ومقتدی خصال مذکوره ومتصف بشمائل مسطوره نوعی از صحابیت بهم میرساند واین خاصیت در علم دیگر نیست وجز اهل حدیث این تاثیر نزد دیگری نتوان یافت واگرچه بعد از کسب این اخلاق که از معدن نبوت ومخزن رسالت باشد حاجت بعلم اخلاق مصطلح که دران تالیفها ساخته اند نیست اما مطالعه کتب سلوک که علما رجامعین میان ظاهر وباطن بجمع آن پرداخته اند وخصال حمیده را از خصال ذمیمه اندران جدا ساخته و مطالعه وصایای اکابر اهل علم ومشائخ که باولاد ومریدان خود کرده اند سلسله وار از انما تا بما رسیده نیز مثمر برکات وموثر حسنات ونتیجه کاشف غمی ست آنرا مهمل نباید گذاشت که درین طریق فایده‌ها ست

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست‌تر دارند
جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

خواجه عبد الخالق غجدوانی نقشبندی رح پسر خود خواجه اولیا کبیر را وصیتها کرده اند دریجا نقل آن وصایا می رود زیرا که با وجود ایجاز عبارت جامع مطالب بسیارست فرمود ای پسرک من وصیت میکنم ترا که تقوی راشعار خود سازی و وظائف عبادات را ملازمت کنی و مراقب احوال خود باشی باینکه گرد آن برائی و هرچه ازان موجب رضای ایزدی باشد پاس آن نمائی وانچه نه ازان مقوله بود در توبه و استغفار و طلب آمرزش ازان بر روی خود کشائی و دائم از حق تعالی ترسان باشی و حقوق خداوند و حق رسول را نگاه داری و حق مادر و پدر بجا آری و حق جمیع مشائخ را نگاه داری تا باین خصلتها برضای حق تعالی مشرف شوی و فرمان خدا را نگاه دار تا حق حافظ تو شود و بر تو باد که خواندن قرآن را ترک نکنی خواه بظاهر خوان خواه نهان یا در مصحف نظر کن و خواه از یاد و قرآن را با تفکر و خوف و گریه خوان و در جمیع امور بقرآن پناه گیر که حجت خدای تعالی بر خلق قرآن ست و تکقدام از طلب علم دور رباش و علم حدیث و فقه بیاموز و از صوفیان مقلد دور باش که دزدان راه دین اند و راهزنان مسلمانان اند و بر تو باد که ملازمت سنت و جماعت کنی و بر مذهب سلف باشی که هرچه محدث ست مکروه ست و با جوانان ناپرهیزگار و زنان اهل بدعت و توانگران صحبت مدار که دین ترا ... رو از دنیا بدو گروه راضی باش یکی عالم دیندار دوم درویش تقوی شعار و همیشه با فقرا صحبت دار و حلال بخور که مفتاح خیرات ست و از حرام اجتناب کن که از حق تعالی دور نیفتی و برین باشی تا فردا در آتش دوزخ

درنهانی وحلال خوری تا حلاوت یابی و دائم از جلالت حق ترسان
باش ونماز درشب وروز بسیار کن وجماعت را ترک مکن بی آنکه تو
امام باشی یا مؤذن اجرت ودر قباله نام خود منویس ودر محکمهٔ قاضیان
حاضر مشو وبا سلاطین دور از طریق منشین ودر وصیت های مردمان
درمیا واز مردمان گریز چنانکه از شیر میگریزی وبر تو باد که گمنام باشی نیکو
نام گردی وبر تو باد که سفر بسیار کنی تا نفس خوار گردد ودلهای مشائخ نگاه دار
وخانقاه بنا مکن ودر خانقاه منشین وبمدح کسی مغرور مشو وبخدمت کسی غمگین مباش
باید که مدح وذم خلق پیش تو یکسان باشد وبا خلق بحسن خلق معامله کن وبر تو باد
که با ادب باشی در جمیع احوال وافعال با هر نیک وبد وبجمیع خلق مرحمت کن و
باید که نخندی واز عقوبت حق سبحانه وتعالی ایمن مباش واز رحمت او ناامید
مشو ومیان خوف ورجا زندگانی کن ای فرزند شیخ مر مریدان را بمنزلهٔ پدر است
واز پدر هم مشفق تر که او را بمقام قرب میرساند وتا توانی زن مخواه که طالب
دنیا شوی ودر طلب دنیا دین از تو برود واگر نفس تو مشتاق شهوت بود
روزه داری ودائم در غم آخرت باشی ومرگ را بسیار یاد کنی وطالب ریاست
نباشی وبر تو باد که در فقر پاکیزه باشی واز مردم جاهل حذر کن ومشائخ را هم
بتن وهم بمال وهم بجان خدمت کنی ودل ایشان را نگاه دار وقهد ایشان کن
وسیر وسلوک ایشان را انکار مکن مگر آنچه خلاف شرع بود واگر مشائخ را انکار
کنی هرگز رستگاری نیابی وفردا را ذخیره مکن اعتماد بر ضمان حق تعالی کن
ودر مقام توکل قدم نه وجوان مرد باش وهرچه ترا حق تعالی داده است با خلق

خدا بدل کن واز بخل وحسد دور باش وظاہر خود را میارای واعتماد بوعدہ
حق تعالی دار داز جمیع خلق نو مید باش وبا ایشان انس مگیر واز حق گوئی مترس
وباہیچکس از مخلوقات چنان صحبت مدار کہ از حق دور افتی وبرتو باد کہ ملازمت
ریاضت نفس خود کنی تا او بصلاح آید واز انچہ ترا گزیر ست زبان در کشی ودائم
خلق را نصیحت کنی وبرتو باد کہ طعام وآب کم خوری وکم خسپی وکم گوئی وزنہار
نخسپی مگر آنکہ خواب برتو غلبہ کند پس ساعتی خسپی بعد از ان برخیزی ودر سماع
بسیار منشین وسماع را انکار مکن کہ اصحاب سماع بسیار اند وباید کہ خانہ تو مسجد بود
واوقات تو با مجاہدہ وجامہ تو کہنہ ورفیقان تو درویش ومال تو کتب فقہ باشد
وآرائش تو زہد ومونس تو خدای تعالی وہیچکس را برادری قبول مکن ای
پسر کہ من برتو باد کہ در خلوت پنہان باشی وشکستہ دل باشی ای فرزند نگاہ
دار وصیتہای مرا ہمچنان کہ من یاد گرفتم از شیخ خود قدس اللہ روحہ وعمل
کردم اکنون تو نیز یاد گیری وعمل کنی حق تعالی حافظ ونگاہدار تو باشد
در دنیا وآخرت اگر اینہا کہ ذکر کردم در سالکی از سالکان پدید آمد مرتبہ شیخی
او را مسلم باشد وہر کہ با او اقتدا کند او را بمقصود رساند این مرتبہ ہر کس را
مسلم نشود انتہی گویم این ہمہ وصایا جواہر بی بہاست جز دو سہ جملہ کہ بنا ر آن
بر اختلاف احوال مشائخ وبر مقتضای ہر زمان ست مثل آنکہ سفر بسیار کنی وزن
مخواہ وخوان کہ امروز عمل برین ضرور نیست واین وصایا را شرح ست کہ شیخ
خوب اللہ رحمہ اللہ تعالی در آن کشف ہر جملہ کردہ وگفتہ کہ مضمون این وصایای
مبارک بسیار نزدیک ست با مطلب وصایای شیخ الشیوخ قدس سرہ کہ باین

عبارت دیده شد انتهی بعده عبارت عربی شیخ الشیوخ را ذکر کرده جز لفظی
چند کم و بیشی دران نیست بعده گفته که خواجه غجدوانی رح خلیفهٔ خواجه یوسف
همدانی ست که با شیخ عبدالقادر گیلانی معاصر بود و شیخ الشیوخ از آنجناب
مستفید ست ولادت شیخ شهاب الدین سهروردی در سنه ۵۳۹ بوده ست و وفات
در سنه ۶۳۲ و وفات صاحب وصایای فارسیه در سنه ۶۱۵ پس اتحاد هر دو وصیت
شاید ازان راه باشد که هر دو کس را از شیوخ خود رسید چنانکه از اواخر هر دو
وصیت ظاهرست و یکی بزبان عربی و دیگر بزبان فارسی بیان کرده والله
اعلم بالصواب انتهی و ازانجا که مشائخ نقشبندیه در اتباع سنت و اقتدا ظاهر
شریعت پیشقدم جمله طوائف تصوف و سلوک اند و سلسلهٔ بیعت دودمان ما
بحضرات نقشبندیه منتهی میشود لهذا بر نقل این وصایا قصر کردیم ورنه وصیتهای
مشائخ و وصایای اکابر اهل علم از سلف و خلف که مصداق اخلصناهم
بخالصة ذکری الدار بوده اند بسیار و بیشمارست و هرکه از اهل علم ست
و معرفت بعلم حدیث دارد و مزاول قرآن و سنت و باذل اوقات در دریافت
مدارک این هر دو اصل اصول اسلام بوده ست وی مستغنی ست از جملهٔ وصایای
خلق زیرا که هیچ وصیت اگرچه از اعلم علماء و افضل فضلاء بیاید هرگز بوصایای
اکمل المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم نمیرسد و همچنین هرکه
خود را متحلی بآداب شریعت مطهره کرد و اخلاق ظاهر و باطن خود را بمیزان
سنت سنجید همه کمالات در ذات او حاصل آمد و گویا جمله مراحل سلوک و
منازل تصوف سنی را که بلسان شرع موسوم باحسان ست طی کرد و امروز که

وجود مشائخ وعلماء دیندار حکم عنقا وکیمیا گرفته وطالبان مخلص از حصول
صحبت ہمچو صاحب وصایا مایوس گشته چارۂ نیست ازانکه طالب آخرت
و باغی خیر وسالک سبیل نجات انہماک در تحصیل علم کتاب وسنت کند وخود بخود
شیخ واستاذ نفس خود گشته خویش را منصبغ بصبغ آداب واحکام حدیث شریف
گرداند وکثرت درود لازم گیرد وتلاوت قرآن بتدبر نماید ورہبانیت وریاضات
شاقه را که عامۂ فقراء متصوفه ایجاد کرده اند ترک داده بر عبادات حقه ومعاملات
صادقه که سلف صلحاء از صحابه وتابعین وتبع ایشان بران مقتصر بوده اند اقتصار
نماید وہر که چنین کند امیدست که برکات وسعادات آن زمان در نکیس ظاہر
شدن گیرد وآنحالات صالحه در صورت استمرار ودوام بران لازم حال این
کس گردد وحاجت بارشاد شیخی درمیان نماند وکیف که علماء ومشائخ درین
زمانه ہم بسیار اند وزی صلحاء دارند اما اگر از حقیقة الامر حساب گرفته آید
وپرده از روی کار برداشته شود وبواطن ایشان را نیکتر بشگافند دریابند که
درخانه کسی نیست ؎

خویش را ابر نوک مژگان ستم کیشان زدیم	آنقدر زخمی که دل میخواست در خنجر نبود

وصیت دیگر آنست که نزد ما از اسباب دنیا ہیچ نیست مگر بعض عمارت
که بضرورت بشریه از برای اخلاف بنا نہاده ایم واسرافی که دران مینماید خدا
آگاه ست که بقصد قاصر بوده ورنه میدانیم که مال مبذول در عمارت برباد ست
چنانکه خباب از آنحضرت صلعم آورده که فرمود ما انفق مؤمن من نفقة
الا أجر فیها الا نفقته فی هذا التراب رواه الترمذی وابن ماجة

وعن انس قال قال رسول الله صلعم النفقة کلها فی سبیل الله الا البناء فلا خیر فیه رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ودر حدیث دیگر از وی رضی الله عنه ست مرفوعًا اما ان کل بناء وبال علی صاحبه الا ما لا الا ما لا یعنی الا ما لا بد منه رواه ابوداؤد وعن علی قال قال رسول الله صلعم اذا لم یبارك للعبد فی ماله جعله فی الماء والطین وعن ابن عمران النبی صلعم قال اتقوا الحرام فی البنیان فانه اساس الخراب رواهما البیهقی فی شعب الایمان دیگر قدری مال ست که بدون استشراف حاصل شد وحقیقتش آنست که دمیکه اقطاع از ریاست دادندمی گرفتیم بنا بر آنکه اولا زیاده بر حاجت بود دوم آنکه بعض رقوم محاصل بر زمینداران ازان جنس ست که شرع رخصت اخذش نمیدهد وگذاشتن آن بر خلاف قاعدهٔ ریاست در حد اختیار ما نیست ناچار بمقتضای من ابتلی ببلیتین فلیختر اهونهما نظم ونسق اوراچنانکه بود بدست کارپردازان دولت گذاشته آمد و دخل خود بر داشتیم و باندازهٔ جمع جاگیر ستاندن زر نقد در سال تمام از خزانه بآستانه مقرر کردیم لعل الله یحدث بعد ذلك امرا و تا می توانیم درین آمدنی انچه از حقوق شرعیه وصلهٔ ارحام بر ذمهٔ ماست مؤدی میسازیم و در اشاعت کتب علوم سنت می کوشیم آنحضرت صلعم میفرمایدان هذا المال خضرة حلوة فمن اخذه بحقه ووضعه فی حقه فنعم المعونة هو ومن اخذه بغیر حقه کان کالذی یاکل ولا یشبع ویکون شهیدا علیه یوم القیامة متفق علیه من حدیث ابی سعید الخدری

والحمد لله تعالی که ما را در نفس خود حرصی بر جمع حطام دنیا نیست و دل بر کفاف صابر و بر غنای نفس قانع و برین زیادت شاکر و کیف که در حدیث کعب بن عیاض ست مرفوعاً ان لکل امة فتنة وفتنة امتی المال رواه الترمذی و در حدیث ابی ہریرہ آمده قال قال رسول الله صلعم من طلب الدنیا حلالا استعفافا عن المسئلة وسعیا علی اهله و تعطفا علی جاره لقی الله تعالی یوم القیامة ووجهه مثل القمر لیلة البدر ومن طلب الدنیا حلالا مکاثرا مفاخرا مرائیا لقی الله وهو علیه غضبان رواه البیهقی فی شعب الایمان وابو نعیم فی الحلیة و شک نیست که اگر استعفاف از مسئله و سعی بر اہل نمی بود این ہمه در کار نداشتیم اخلاف ما رانیز زیبا آنست که طلب مزید دنیا نکنند و کفاف را اگر بی کراہت وحرمت میسر آید غنیمت بارده انکار زند و قلت مال را سبب حسن مآل شناسند زیرا که اقبال دولت راه بسیاری زده و یکی در ہزار واندکی از بسیار باشد که بغرور مال از جا نرفته سه

باده نوشیدن وہشیار نشستن سہل ست	گر بدولت رسی و مست نگردی مردی

آفاتی که در دولت وحکومت ست عشر عشیر آن در فقر نیست از آنجمله یکی حب مدح وبغض ذم ست مردم در مواجهه چیزی میگویند و در غیبت چیزی دیگر ب ابهی باشد که مدح ایشان را وزن نهاده آید یا از ذم غائبانه ایشان رنجشی بدل رسد یا این حرکات بی برکات فرح و ترح زاید ما را گوش برین ہرزه سرائی مردم نیست اما گاہی مصلحت مقتضی سکوت بر سمع خراشی میشود چه می باید

کرد باری الحمد لله که هیچگاه فربهی نفس باین ستائش حاصل نشد و شنیدن
ذم مردم نسبت خود خلشی در خاطر و فکر ازاله آن از خویش دامن دل نگرفت
و بالجمله این مشتی از مال که فراهم آمده انچه ازان بعد از بذل تا مرگ ما بماند
درآن حصص هر سه فرزندان بموجب فریضۂ عادله مقرر داشته ایم باسهام هر دو
زوج باین تفصیل مسئله ۸۰ ابن ۲۸ ابن ۲۸ بنت ۱۴ زوج ۵ زوج ۵ اول
منطوق کریمۂ للذکر مثل حظ الانثیین ست و آخر منطوق این آیۂ عظیمه
فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد وصیة و خواهر ما را و
اولاد او را با وجود اخلاف ماخو حقی درین مال نباشد قال تعالی ان امرء هلك
لیس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترك وهو یرثها ان لم یکن لها ولد
و فرضاً اگر یکی از هر دو زوج بخشش خود نستانند و نگیرد بلکه باولاد خود دهد شکل فریضه
این چنین باشد مسئله ۱۶ زوجه ۱ ابن ۶ ابن ۶ بنت ۳ وهمچنین اگر از هر دو
ازواج یکی سهم خود بدیگری بخشد پس قسمت فریضه چنین می تواند شد مسئله ۴۰
زوجه ۵ ابن ۱۴ ابن ۱۴ بنت ۷ لکن انچه زودتر بخاطر میرسد صورت نخستین ست
والله اعلم علی کل حال فرزندان سعادتمند را وصیت میکنیم که در مضمار
این فریضۂ عادله بتقصیری از خود درضی نگردند و باین رهگذر در ورطۂ هلاک
دنیا و عقاب آخرت نیفتند علی الخصوص در ادا کردن سهم مادر دیگر خود آنکه
این همه اوج و موج طفیل همت و محبت اوست و منت های بسیار از
برگردن ما و شماست هرگز کوتاهی نمیتوان کرد و می باید دانست
ماست همه بخشیدۂ اوست و این همه بخشش های سابقه کدام استحقاق

از جانب او بوده

نیاوردم از خانه چیزی نخست	تو دادی همه چیز من چیز تست

والحمد لله تعالی که مهر مسمی ادا کردیم و نفقه در هر ماه میدهیم انچه باقی ست همین سهم فریضه ست و مع ذلک اگر بعد از ما امری خلاف مفروض از ایشان نسبت شما ظاهر گردد و زیاده از فریضه ستانند باید که انقباضی ازان بخاطر شما راه نیابد و متوکلا علی الله شما از همه دست بشوئید که مظلوم بودن بهتر از ظالم آمدن باشد با آنکه ظاهر حال مقتضی این معامله نیست و بر شما باید که کسب معیشت بپامردی دست خود ش بکنید و تا توانید بر جاگیر و نانکار حاضر مطمئن نبوده نوکری را بر چنین گذران تقدم دهید تا در نظر خلق خوار و نزد خالق بی اعتبار نباشید و با اولاد رئیس راه دانشمندانه بسپرید و باید که شما را با هیچکس کینه در خاطر نبود و از طرف احدی غشی در دل نباشد که صفت مومن همین ست و اطاعت امرا واجب ست در هر عسر و یسر و منشط و مکره مادام که نماز میگزارند و این جمله از برای آن گفتیم که حکم شریعت دیگر ست و راه و رسم ریاست در مواجهه و غیبت و حیات و ممات هر یکی دیگر یکی را با آخر مناسبتی نیست و جنس امارت مغائر جنس جمیع بنی آدم ست چنانکه سعدی گفته بسلامی برنجند و بدشنامی خلعت دهند سخ در خاطر ایشان جز محبوبیت در رضای اینان و [illegible] مرضی و مراد این طائفه بر همه مرادات خویش و بیگانه صورت نمی بندد و با جمله شارع علیه السلام فریضه عادله را قسیم آیه محکمه و سنت قائمه گردانید چنانکه در حدیث ابن عمرو نزد ابو داؤد و ابن ماجه وارد ست وگذشت و بر تعلم

آن تحریص فرموده چنانکه در حدیث مرفوع ابی هریره آمده تعلموا الفرائض والقرآن وعلموا
الناس رواه الترمذی ولکن درین امت تعامل آن از عمر دراز چنان برافتاده که گویا شرع منسوخ
ست ودانندگانش قلیل وعاملانش اقل قلیل واین نیست مگر یکی از اشراط ساعت وامارات
قیامت پس بر شما باد که تعامل این فریضه در خانهٔ خود همیشه دستور دارید وهرگز تعلم
آن فرو نگزارید که موجب رخنه در دین وفساد در دنیاست وسبب اضاعت حقوق
بسیاری از عباد وحرمان اهل استحقاق از سهام فریضه ست ومواخذهٔ آن سخت
وتجاوز ازین عقبهٔ کئود جز کسیکه ایمان بخدا و روز آخرت دارد نمی تواند آمد ودرین
علم که عبارت از فریضهٔ عادله است رسائل ومسائل بسیار فراهم کرده اند اما آنچه درخور تمسک باشد
جز آنچه در کتب فقه سنت ست ودر کتاب وحدیث آمده دیگر نیست وفرائض ثابته از
کتاب وسنت در روضهٔ ندیه ونیل الاوطار مذکور ست ودر ماورای آن اجتهاد هر ذی
اجتهاد ست که بحمل نظیر بر نظیر وبنظر در منصوصات متفق علیها زودتر پیدا می تواند
آورد وقدری استفراغ جهد اندران در کار ست پس بس سوم از اسباب ظاهری
کتابخانه بس انفس نفیس ست که بصد جانکاهی وزر افشانی بدست آورده ایم وقدر
وقیمت آن نمیداند مگر هرکه اعلم علما واکمل اتقیا وافضل محققین واتقن مؤمنین باشد
واغر این کتب مؤلفات علامهٔ ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی رحمه الله تعالی ست
ثم الامثل فالامثل واین کتابها را از بلاد دور دست عرب وعجم بهم رسانیده ایم
ودرستی جلود ووقایهٔ آن مصارف گرانمایه را متحمل شده وبعض کتب را بقیمت خرید [illegible]
کرده ایم که همت احدی بدان نمی گراید وبعض نوشتهٔ دست پدر عالی قدر رحمه الله تعا
بوده وبر بعض دستخط اصحاب تالیف ودیگر شیوخ مسلم الثبوت ست واکثر مطبوع

مصر و جز آن پس منجمله این کتاب خانه هر کتاب که قلمی ست و از مؤلفات ائمه حدیث
ست بر شما باد که آنرا دوست تر از جان دارید و در حفظ آن از ته دل کوشید
وانچه مطبوع ست منجمله آنها هر کتاب که عزیز الوجود بوده و الحال نسخه دیگر از ان
میسر نمی آید آنرا حکم قلمی ست وانچه ازان تعلق بعلم ادب و تاریخ و جز آن از علوم
آلیه دارد حفظ آن سرسری کافی ست و فهرست این صحائف جداگانه در سلسلة العسجد
وغیره بقلم آمده و می باید دانست که از امتعهٔ دنیا و اقمشهٔ این سپنجی سرا هر چیز بتدبیری
میسر می آید مگر کتاب که در بعض احوال هیچ فکر دست بهم نمیدهد پس ناگزیر ست که قدر
آن از همه اموال بالاتر باشد چنانکه نزد جاهلان هیچ قدرش نیست و به پشیزی نمی ارزد
و بر شما باد که در حفظ مؤلفات ما کشش و کوشش بسیار بمیان آرید زیرا که خلاصهٔ عمارت
تمام عمر ما و نتیجهٔ اشتغال جمله اوقات ما در علم همان ست و هر کتاب ازان کتب در باب خود
مغنی از دفاتر آرا ست و با آنکه نشر این کتب بحمده تعالی از شرق تا غرب و از جنوب
تا شمال شده و بلاد عرب و عجم را فرا گرفته و علماء عصر و ائمهٔ دهر محض بدیدن و سواد
گرفتن ازان تقریظها نوشته فرستاده اند و غائبانه ستوده لکن شما را ناگزیر ست که
در آن نظر کنید و سعت رحمت الٰهی را دریابید و بدرس و تدریس این کتب بعد از ما بپردازید
تا اثری از آثار ما باقی ماند و سبب مغفرت و خلاص ما از آفات آخرت گردد و روح ما از شما
خوشنود شود زیرا که در حدیث شریف آمده اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة
الا صدقة جارية او علم ينتفع به او ولد صالح يدعو له رواه مسلم عن ابی هريرة
رضی الله تعالی عنه اما صدقهٔ جاریه پس منجمله آن چاهها و سرای و مسجدهاست که بتعدد
بنا ساخته ایم و اما علم منتفع به پس منجمله آن کتابخانه مذکورست که مشت خاشاکی بصد محنت فراهم کرده ایم

وآما ولد صالح پس از شمایان وخواهر شما امید داریم که ما را بعد از حلول اجل مسمی در
آخر نماز پنجگانه فراموش نکنید. وپیوسته چنانکه ما از برای والدین خود وشما دعای
مغفرت میکنیم شما از برای ما میکرده باشید واگر زیاده توانید برالّلهم اغفرلی و
لوالدی ولمن توالد اوارحمهما کما ربیانی صغیرا الخ اقتصار نمودن بسندست وهمیشه
از خدا ترسان وامیدوار بوده در اصلاح خود واولاد خود بکوشید ویک لمحه از دعا و
سؤال از حضرت خداوندی جلت عظمته وعمت رحمته غفلت نورزید که ما را
انچه میسر شده ونصیب آمده همه از آثار اجابت دعا است ومحرومی از دعای خدا در
خلوت وجلوت یکی حرمان عظیم از جملهٔ سعادات دارین وبرکات نشاتین ست وبر تاخیر
اجابت یاس بهم رسانیدن نشان کفران ست ممکن نیست که دعا پذیرا نشود الّا لابدست
درآن از حضور خاطر واخلاص فؤاد والحاح در مسئله ودرین باب کتابهاست که درآن
جمله آداب وواجبات ادعیه ذکر کرده اند ومعلوم شما باد که قسمت امکنه واموال
وکتب تا ممکن ست در حیات خود نموده بشما تفویض مینمائیم ان شاء الله تعالی تا بعد
از ما وقتی مرشما را روی ندهد ونزاعی با خواهر وبرادر درمیان نیاید وهمچنین تا زنده ایم
تسویه در هبات وعطایا ملحوظ نظر ماست ودر هرچه قصوری براه بشریت رود و
باقی ماند ورزش بمیزان شرع بلا ردی ورعایت احدی وبلا خصومت باهم شما
ست تا ذمهٔ ما بهر وجه از انواع مظالم خویش وبیگانه بری باشد والحمد لله تعالی
که نزد ما از امانات وودائع وقرض ووام ودیگر حقوق انام چیزی موجود
واجب الادا بر ذمهٔ ما نیست که دربارهٔ آن وصیتی کنیم انچه هست [illegible]
که کشف حقیقت آن کردیم وانچه درین حین نگارش بیاد آمد نوشتیم واز او تعالی

درازی عمر شما ہر شئہ در مرضیات او سبحانہ با برکت در ذات و مال و علم و دولت و کمال
و حسن عاقبت و خیریت مآل بدل میخواہیم و ہر دم دعای این چیزہا بر زبان داریم و ما
را معلوم نیست کہ دعای از وی تعالی کردہ باشیم کہ قبول نشدہ پس امید قوی ست
کہ این ادعیہ کہ از برای شما میکنیم ہم باجابت رسد ان شاء اللہ تعالی ع
این دعا از من و از جملہ جہان آمین باد +

وصیت دیگر کہ تعلق بولادت و مرگ ما دارد آنست کہ دیروز کہ از صد سیزدہم
ہجرت چہل و ہشت سال گزشتہ بود روح علویم با کالبد خاکی پیوند گرفت و در پنج
سالگی سایۂ پدر از سر برخاست در کنار مہر مادر مہربان پرورش یافتیم و قریب زمانہ شعور
در طلب علم برآمدہ جادۂ سیاحت چند بلدہ سپردیم و بعمر بست سالگی در تلاش معاش برآمدیم
و از سی روپیہ ماہوار بمشاہرۂ ہشت ہزار و سہ صد و سی و سہ روپیہ ماہوار بلکہ قدری
زائد ترقی گرفتیم و انچہ ہرگز استحقاق آن نظر بحالات دنیا و ابناء دنیا نداشتیم محض
بفضل خدای تعالی بدست آوردیم این ست حال بدایت و نہایت ما و در اثنای این
ہر دو حالت انچہ از آفات فاقہ کشی و خوف ہلاک در زمانۂ غدر ہند و تہیدستی و عجز از
ہر کار و عدم قدرت بر روزگار و عدم نصرت از ابنای جنس دیدیم و بر داشتیم داستانی
بس دور و دراز ست و ہرگز منت کش احدی از ہیچشمان نشدیم و با ہر کس از مردم
زمانہ خواہ دوست باشند یا دشمن مہما امکن سلوک مسلک خلق و احسان نمودیم معہذا
از ہمگنان ان شاء اللہ تعالی اخلاص در مودت و طمانیتی در مصاحبت نمی یابیم ہر کہ
ہست در کشائش و خود غرضی خویش ہست و در ظاہر شاکر و در باطن شاکی و در
برآمد کار خود خلاف نفس الامر درون شاد و در برون باکی درین زمانہ کہ از صد

سیزدهم سنه سال باقی ست وحیات فانی مرا مرحله چهل وهشت سال گزشته معلوم نیست
که از انفاس مستعار چند نفس درگزرست وتا فردای رحیل چند منزل درپیش وانچه از
عمر میگزرد خواب درپی بیداری ست وخجالت گناهان وندامت بزه کاری علاوه آن
درپی دل آزاری حق تعالی را امیدوارم که دنیا را ازبرای ما حجاب آخرت نگرداند
بلکه مزرعه مغفرت سازد وقید این جای را سبب آزادی آنجا کند ودمیکه وعده موعود
بر سر وقت گزر نماید زبان ودل را بکلمه طیبه شهادت گویان وتحفه آخر یوم از ایام
دنیا فرماید وبرفیق اعلی رساند درحدیث عباده بن صامت ست رضی الله تعالی عنه
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقول من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله حرم الله علیه النار رواه مسلم وعن عثمان رضی الله تعالی عنه قال قال رسول
الله علیه وآله وسلم من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة رواه مسلم ایضا
وعن جابر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ثنتان
موجبتان قال رجل یا رسول الله ما الموجبتان قال من مات یشرک بالله شیئا دخل
النار ومن مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة اخرجه مسلم والحمد لله که در علم
خود در تمام عمر خویش شرکی وبدعتی نکرده ایم واز دیگری بر آن راضی نشده واگر
در علم الهی قصوری در علم وفتوری در عمل رفته باشد هزار دل وزبان ازان توبه میکنیم
واو تعالی تواب ورحیم ست این امت مرحومه را بر خطا ونسیان واکراه مواخذه نمیفرماید
ومحبتی که درجان از اسلام وایمان واحسان وحلاوتی که ازان در مذاق باطن می یابیم
خدا آگاه ست که چون وچندان ست گو خطا به حال مجبوری ومعذوری [illegible]
مساعدت وتصدیق آن کند ودر چشم ظاهربینان جلوه [illegible] نی دهد سه

هرکسی در ظن خود شد یارِ من	از درونِ من نجست اسرارِ من

ولنعم ما قیل ؎

مردم اندر حسرتِ فهمِ درست	اینکه می گویم بقدرِ فهم تست

و از جمله نعم الٰهی برین هیچمیرز کس ہیرس یکی آنست که آنچه در شرع حرام یا کبیره یا مکروه یا ناجائز ست در ارتکاب آن میلی در خود و جبلتً نمی یابد و هر چه حلال و طیب و مستحب و مندوب ست همه بالطبع فطرةً مرغوب دلِ ماست اگر چه ابتلاءً و امتحاناً با اول نزدیک و از ثانی دور باشیم الشیخ گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ثلٰث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما و من احب عبدًا لا یحبه الا لله و من یکره ان یعود فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه بالجمله مسلمان را ضرور ست که این هر سه صفت در خود بهم ساند تا لذتی از ایمان ربوده باشد اثرِ صفتِ اول آنست که در برابرِ حکمِ خدا و رسول حکم احدی را ترجیح و تقدیم ننهد اگر چه اکبر کبرا و اعلم علما و امام ائمه و شیخ مشائخ و ابو الآبا ربود و این حاصل نمی شود مگر با تباع کتاب و سنت و ترک تقلیدِ احاد امت و اثرِ صفتِ دوم آنست که آدمی روزِ قیامت همراه دوستِ خود باشد و در سایهٔ عرش بود حدیث المرء مع من احب و انچه درین معنی ست دلالت دارد بر آن و محبتی که مسلم مؤمن را با اصحاب و عترت و دیگر ائمه و صلحا و اولیا و علما [illegible] بلا غرض دنیوی از همین جنس ست پس کسیکه بدل آشفتهٔ محبت خدا ست و سجان [illegible] مودت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از وی چه می توان گفت والذین امنوا اشد حبا لله واتبعونی یحببکم الله و اثرِ صفت سوم آنست که اگر

تمام دنیا در دامن او نهند و خواهند که از اسلام روگردان شود و بملتی دیگر گراید هرگز
ادنی میل از وی بسوی آن بوجود نرسد بلکه اگر کره شود تا هم دل بمرگ نهد و از توحید
برنگردد اینجا امتحان قوت وضعف ایمان بروجه خوب دست بهم میدهد در حدیث عباس
بن عبد المطلب آمده قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ذاق طعم الایمان
من رضی بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد رسولا رواه مسلم و ابوذر رضی الله تعالی عنه
گفته اتیت النبی صلی الله علیه واله وسلم وعلیه ثوب ابیض وهو نائم ثم اتیته و
قد استیقظ فقال ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات علی ذلك الا دخل الجنة
قلت وان زنی وان سرق قال وان زنی وان سرق قلت وان زنی وان سرق
قال وان زنی وان سرق قلت وان زنی وان سرق قال وان زنی وان سرق
علی رغم انف ابی ذر وکان ابوذر اذا حدث بهذا قال وان رغم انف ابی ذر متفق
علیه و در حدیث عباده بن صامت آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له وان محمدا عبده ورسوله وان عیسی
عبد الله الی قوله والجنة حق والنار حق ادخله الله الجنة علی ما کان من العمل
متفق علیه ای حسنا کان او سیئا قلیلا کان او کثیرا و معاذ بن جبل رضی الله تعالی
عنه گفته قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مفاتیح الجنة شهادة ان لا اله
الا الله رواه احمد و بخاری در ترجمه باب زیاده کرده قال وهب بن منبه لیس مفتاح
الا وله اسنان فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لك والا لم یفتح لك و نیز در حدیث
معاذ است که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] الله
لا یشرك به شیئا و یصلی الخمس و یصوم رمضان غفر له قلت افلا ابشرهم یا

رسول الله قال دعهم یعملوا رواه احمد و بالجمله اصل نجات در قول باین مقالهٔ
طیبه ست و عمل صالح معداوست و کمال اسلام بعمل باشد و مرگ برآن سبب مغفرت
ذنوب و موجب دخول جنت ست اماتنا الله تعالی واخلافنا علی ذلك و چون
امر ناگزیر پیش آید باید که مراتب تجهیز و تکفین و غسل و دفن را بر وجه سنت صحیحه
مستفیضه ادا کنند و نماز جنازه بجماعت کثیر و امام صالح بجا آرند و بعد از تکبیرهٔ
اولی سورهٔ فاتحه بخوانند و بعد از مردن من از رسوم دنیوی هیچ رسم نکنند
و کردن ندهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم زیاده از سه روز ماتم کردن
جائز نداشته بلکه حرام ساخته ست و از گریه و زاری خود را باز دارند و زنان خانه را
ازان منع بلیغ نمایند این بنده در حالت حیات خود باین چیزها رضا نداده و باختیار خود
احدی را کردن نداد و خود بحمده تعالی در خاندان ما رسمی از رسوم جاهلیت که شرع
بمنع ازان وارد شده مروج نیست و رسم سیوم و چهلم و نحو آن همه بدعت و ظلمت و
ضلالت و معصیت بحت ست رائحهٔ ازان از کتاب و سنت استشمام نمی توان کرد و گاهی
در خاندان ما نبوده آری امداد بدعا و ختم قرآن و استغفار و درود و صدقه از مال حلال
باخفا مضائقه ندارد و در بعض اخبار آمده میت در قبر همچو غریق متغوص ست انتظار میکشد
دعوت را که از جانب پدر یا برادر یا دوست بوی ملحق گردد در کتاب ثمار التنکیت شرح
ابیات التثبیت مسئلهٔ چیزها یکه از زنده بمرده میرسد و از سنت صحیحه و ادلهٔ شرعیه
نقلیه [illegible] ست نوشته ایم و هم وصیتی مختصر در آنجا تحریر ساخته آنرا بنظر آورده انچه
ممکن [illegible] بجا آرند و انچه نتوانند ترک دهند و بنا گنبد بر گور و گچ کردن آن و
انداختن جامه بر آن و نوشتن چیزی بالای آن و بلند ساختن آن زیاده بر

یک شبر موجب لعنت خدا و رسول ست هرگز چیزی ازین ها نباید کرد این رسوم
را جهلهٔ صوفیه و سفهاء اهل دول بر آورده اند در شرع شریف اثری و عینی
ازان نیست و بعد از آنکه شمارا اطلاع بر مؤلفات ما در حیات ما حاصل گردد خود
حاجت وصیت باین چیزها نیست زیرا که در جمله ابواب عبادت و معاملات که متعلق
بحیات و ممات ست احکام سنت مطهره را بر وجه تحقیق حق و ترجیح راجح تحریر
نموده ایم و انچه هر فرد بشر را از زمرهٔ اسلامیان در امور دنیا و دین محتاج الیه
بوده ست بکشف و تبیین آن بر طریق لائق و بسط فائق پرداخته ایم و لکن درینجا
مقصود تنبیه ست بر بعض آن امور باحواله باقی بر کتاب و باید که سلوک شما بعد
از ما با برادر و خواهر چنان باشد که روح ما را المی نرسد و در حال یسر و عسر و نشاط
و سخط با یکدیگر چنان باشید که گویا جان و مال شما جان و مال دیگرست و در حفظ
آبرو و اثاث البیت و رفع فقر یکدیگر معاضد و مساعد همدگر باشید ؎

بنی آدم اعضای یکدیگر اند	که در آفرینش ز یک جوهر اند
چو عضوی بدرد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار

و چون این معامله با جماعهٔ مؤمنین مامور بهاست با عزه که از یک مادر و پدر
باشند چه رسد و مراد ما در مردن آنست که مرگ در یکی از دو حرم محترم پیش آید
و اجل محتوم و قفا با شبر هم همانجا روی نماید اما اگر تقدیر مرگ درین سرزمین
باشد در جای تنها زیر خاک باید سپرد و در گورستانهای اینجا مقبور نباید
که تنها بودن حالت بهترست از برای ذنوب یا در همسایگی کسی باید [illegible]
صلاح حال و مآل و متفق علیه جمعی از مسلمانان بی غل و غش باشد زیرا که جوار

صلحا در حیات و ممات هر دو خوب ست و گور خام بی رونق که کسی آن را شناسد
واز قبور عامهٔ مؤمنین و مسلمین ممتاز نبود برکتی دیگر دارد دوگاه گاه بر قبر از برای
زیارت آمدن و بفاتحه و دعا یاد نمودن موقوف بر توفیق و همت و تعهد شماست
و یکی از انواع صلهٔ رحم ست که بعد از فوت و موت موجب انس و رفع وحشت باشد
از خاطر ما که با شما الفتی بسیار دارد و آینده آنچه مقدر ست پیش آید چون مرگ را
وقتی معین نیست و فرقی در جوان و پیر نمی کند و حسابی از من و تو بر نمی گیرد
پس یاد داشتن آن هادم لذات باشد و معلوم نیست که پیغام اجل در کدام وقت از
عمر بشب یا روز میرسد و بکدام نهج روان از تن روان می شود و هر دمی که از ما
میگذرد و هر نفسی که می برآید ما را باوقات مرگ نزدیکتر می سازد پس ناگزیر آمد
که این وصایا نوشته پیش ما و شما و دیگران که معرفت دارند موجود باشد
تا هر که بر امضا آن قدرت یا بد بذاته یا بغیره کوتاهی را در آن روا ندارد و باید
شما و یا دکسانیکه ایشان را درین کار دخل باشد بدهد و ذمهٔ ما را و شما را و ذمهٔ
خود را پاک کند و توفیق بدست او سبحانه ست بنده را با بخت و اتفاق و قدر
و قضا ستیزه نیست و تکلیف شرع از بیچارهٔ مرده و مسکین میت مرتفع و وبال
تبدیل بر کسی ثابت که در آن تفاوت نماید و بی موجب شرعی عصبیت خود را
جلوهٔ اظهار بخشد قال الله سبحانه و تعالی فمن بدله بعد ما سمعه فانما
اثمه علی الذین یبدلونه و بالله التوفیق

تنبیه

این ست بیان نصائح و وصایا و خلاصهٔ قول این مزایا آنست که وصیت گاه

واجب ست وگاه مندوب وگاه مکروه وگاه حرام وثلث مال جائز وکم از
ثلث اولی تر ونخستین وصیت ما بحق اولاد ما زیستن بر اسلام ومردن بر اوست
ونگزیدن دین دیگر بر ملت محمدیه علی صاحبها الصلوة والتحیة وچنگل زدن بکتاب عزیز
وسنت مطهره در اعتقاد وعمل وایثار حق بر خلق وبیعت نکردن با مشایخ این زمان
وامر کردن بمعروف ونهی نمودن از منکر بر مقدار امکان که منجر بفساد وزیان
مال وجان نشود وتعنف در ترک فرائض وارتکاب کبائر واکتفا نمودن در مسائل
مختلف فیها قدیماً وحدیثاً بر رسانیدن آیت وحدیث وارد در آن باب واعتقاد
نیک داشتن در حق صحابه وعترت والتزام نمودن مذهب اهل سنت وجماعت و
اصحاب اثر وحقارت دنیا وقرب موت در نظر آوردن ومرگ را بسیار یاد
کردن واعتماد ننمودن بر مال وجاه ودل در آن نه بستن وبر مقدار کفاف قناعت
فرمودن وکسب معیشت ونفقه از برای خود واهل وعیال خویش کردن ووام
نگرفتن واز کسی چیزی نخواستن ودر انفاق وعسر ویسر جادهٔ اقتصاد پیمودن
وبر اقبال دنیا خوشدل نشدن وبر ادبارش رنج نبردن ودر همه حال راضی
بودن بخدا ودر طلب علم از ته دل کوشیدن وبموجب آن تا امکان ودسترس
کاربند شدن وتحصیل علم بر طریق مقرر تعلم که در کتاب طلب الادب ورساله دانشمندی
وابجد العلوم مرقوم ست نمودن ودر حیص بیص فقرا که فنا وبقا وانسلاخ نزد اهل
مطلوب نشان میدهند نیفتادن وظاهر وباطن وصورت ومعنی واندرون
وبرون ونهان وآشکار خود را بزیور واضح سنت مطهره وکتا[ب]
ظاهر نظم این هر دو اصل جمیل آراستن وپیراستن واز مسئله وحدت وجود و

وشهود ودقائق این راه ونحو آن جدا ماندن وسکوت نمودن وعربیت نسب و
عربیت لسان واتصال تخمه رابسید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم فخر خود دانستن
ودر حفظ آن کوشیدن وتا امکان آنرا از دست ندادن وصحت نسب را در پدران
مقصور شناختن ودر کفارات اسلام حسن عادات وسیر را تقدم نمودن ودر مهر و
صداق وکابین پسران ودختران وزنان خاندان خود مهما امکن قلت وکمی کردن
ودر سرور وشیون وماتم وشادی اسراف مال ومتاع ننمودن ونکاح ثانی بیوگان
را رواج دادن وبا هیچ یکی از اهل علم وعمل وابنای دنیا درامری از امور دین
ودنیا بحث علم وعمل ننمودن وطرف نشدن ودشمنی نکردن واز تجسس احوال
فرزندان عصر چشم پوشیدن وباکسی کاری نداشتن واز مواقع جنگ وجدل دور تر
گریختن واز شرکت در فتن وآفات حکام وجمله انام از خاص وعام خود را جدا
داشتن وآنچه ناگهان بدون دخل واعتمال خود برسد وابتلا بدان خدا نخواسته دست
دهد بر آن صابر وشکیبا ماندن واز او سبحانه وتعالی در خلا وملا در هر لحظه ولمحه دعای
حفظ وصون از شرور وآفات زمان واعدا نمودن وسلام جناب نبوت صلی الله علیه
وآله وسلم بحضرت روح الله عیسی بن مریم علیهما السلام بر تقدیر دریافت زمان آنجناب
رسانیدن ومصلحت دین را در هر مقام ودر هر حال بر مصلحت دنیا وی تقدیم
بخشیدن وبا وابستگان خود از حشم وخدم وفرزند وزن وکنیز وغلام واحباب
واصحا[illegible]ه حسن معاشرت گزیدن وبا دوستان بتلطف وبا دشمنان بمدارا
پیش آمدن وعلم آداب واخلاق را از دواوین سنت اسلام حاصل نمودن وبعد
از مرگ ما تقسیم حصص در جائداد موجوده از کتب ومکان وجز آن بموجب فرائض

اسد ساختن و در آن اہمال نوعی وضرر و اضرار و اتلاف حقوق یکدیگر روا نداشتن
و با برادر و خواہر خود در امور دارین مطابق شرع شریف معاون و موافق بودن
و نزاعی بر سر دنیا و متاع آن باہم بر نا نگیختن و تا توانستن جان پاک را بکلمہ طیبہ
ختم نمودن و لا الٰہ الا اللہ گویان از دنیا بسوی آخرت سفر کردن و لا تموتن
الا و انتم مسلمون را ہر دم نصب العین داشتن و بعد از امر ناگزیر ما را بدعا و صدقہ
یاد آوردن و در کفن و دفن ما بموجب سنت مطہرہ در ہر تقصیر و تطہیر کار بستن و
گنبد و منصہ بران بنیاد نساختن و سازندہ را بر منع ما ازین امور آگاہانیدن و از
رسوم جاہلیت کہ واویلا و فریاد برآوردن و مانند آن باشد ہیچ رسمی بجا نیاوردن
و مقدار یک ذرہ خلاف کتاب و سنت در ممات و حیات ما و خود ہا روا نداشتن
و تفصیل این مجملات پیش از حادثہ مرگ و ذائقہ موت ما ازین وصایا جستن و آنرا
در خاطر داشتن تا بر عین وقت حاجت و ضرورت حرجی بمیان نیاید و مہما امکن
و حتی الوسع در امتثال مطالب این رسالہ بجان و دل کوشیدن تا ذمۂ ما و شما ہر دو
در ہر دو سرای پاک گردد و بازپرسی و خلاف وصیتی ازین وصایا دامنگیر حال و مآل نشود

وباللہ التوفیق وھو المستعان وعلیہ التکلان

خاتمۃ الرسالہ وعاقبۃ المقالہ

ترجمۂ خودم کہ محتوی بر حال ولادت و یتم و تحصیل علم و طلب معاش و سیر و سفر
ممالک ہند و عرب و جز آن از دیگر ماجریات ست اولاً در حطہ و ثانیاً ...
و ثالثاً در شمع انجمن و رابعاً در ابجد العلوم و خامساً در حظیرۃ القدس و سادساً

در ریاض المرتاض و سابعًا در مغتنم بارد و ثامنًا در تاج مکلل و تاسعًا در تقصار و عاشرا
در غیر آن باجمال و تفصیل نوشته ایم و تلک عشرة کاملة و یزید الله فی الخلق ما یشاء
و ذکر نموده ایم که سال ولادت ما دوازده صد و چهل و هشت هجری روز یکشنبه نوزدهم
ماه جمادی الاولی ست و در حین کتابت این عبارت سال پنجاهم شروع شده

ای که پنجاه رفت و در خوابی		مگر این پنج روز دریابی

و معلوم نیست که طول یا قصر حیات باقی چندان ست و هر چه باشد امید از لطف
عام خالق انام آنست که چنانکه از جمله حوادث و آفات زمانم تا امروز نگاهداشته
ست و این هیچکاره را در سایهٔ عاطفت و ربوبیت خویش پرورده همچنان در
سائر عمر در صون و عون خود نگاه دارد و از مکاره اعدا و حساد دنیا و دین
عفو و عافیت روزی فرماید و ولادت شما که اکبر فرزندانید در اتحاف و جز آن
هیچو فرع نامی نوشته شده و آن روز چهارشنبه بست و یکم رجب سنه دوازده
صد و هفتاد و هشت هجری ست وقت صبح صادق پیش از طلوع مهر در بلدهٔ
بهوپال و این روزی ست که در آن یونس بن متی علیه السلام متولد شده و فتح
غزوهٔ احزاب بر دست صحابهٔ رسول صلی الله علیه و آله وسلم گردیده و این ماه
ماهی ست که معراج نبوی صلعم در آن بوده و بشد الحمد برادر شما نیم شب روز پنجشنبه
چهارم ربیع الآخر سنه دوازده صد و هشتاد و سه در بلدهٔ محمیهٔ بهوپال علیه
لباس [illegible] پوشید و این تاریخ نیز موافق ست با تواریخ موالید بسیاری از کبار
مشائخ زار ار چنانکه از نظر در کتب سیر واضح می شود و ولادت خواهر شما بست و
هفتم ربیع الاول روز دوشنبه نیم شب در سنه دوازده صد و هشتاد هجری اتفاق فتاده

وعقدش بروفق سنت مطہرہ روز دوشنبہ چہارم ربیع الثانی در ۱۲۹۵ ہجری بمسجد
حاجی صاحبہ زیر موتی محل بحضور اعیان واکابر ریاست از اخوان وارکان دولت
بولایت جدا جداری شما جناب مدار المہام صاحب بہادر نائب ریاست محمد جمال الدینخان
دہلوی صدیقی عافاہم اللہ تعالی بشہادت برادران اخیافی شما محمد اسحق و محمد سعید
بعد از نماز دیگر بین العصر والمغرب بوقوع آمده و مولوی عبد القیوم فرزند مولوی
عبد الحی مرحوم خطبه خواندند و دستہا بدعاہا بلند شد و رسمی از رسوم بدعت بمیان
نیامد وللہ الحمد و این تاریخہا در کتاب اتحاف و رسالہ فرع نامی وجز آن بکرات ومرات
نوشتہ شده و در بیولا که دہم جمادی الاولی ۱۲۹۶ ہجری ست عقود مسرت آمود شما
ہر دو برادر در قصبہ ہسوہ ضلع فتحپور کہ میان آلہ آباد و کانپور واقع ست بخانہ سید
حیدر علی صاحب کہ از نجبای سادات قریہ بیتی بوده اند در مجمع عظیم از اخوان اعیان
ریاست بحضور اہل علم وقرابت از اہل صہر میان عصر و مغرب بخطبہ خواندن سید پاک
وعالم دراک عبد السلام نقشبندی حماہم اللہ تعالی دست بہم داد و دوش از بار اداء
این مفروض سبکسار گردید وللہ الحمد بارك الله لكما وعليكما وفيكما واخرج
منكما الكثير الطيب واز برای ہر یکی از شما و خواہر شما اقطاع جداگانہ از ریاست
وتیول مستقل از والیہ دولت حفظہا اللہ تعالی مقرر ست خواہر شما سالانہ جاگیر
شش ہزار روپیہ می یابد و شما ہر دو سالانہ دوازدہ دوازدہ ہزار روپیہ میستانید
ویزید الله فی الخلق ما یشاء و نظر رحمت مادر مہربان ولینعمت شما نواب شاہجہان بیگم
حفظہا اللہ وسلمہا در تزاید ترقیات شماست و این ہمہ کہ از دست . . .
بشما ہمگنان رسیده و برسد بدون استحقاق وقبل از سابقہ کدام خدمت ست پس

برشما باد که شکر این نعمت خداوندی جلت نعمته وسپاس احسان این منعم مجازی دامت دولته در هیچ حال از دل فراموش نکنید که هر که شکر مردم نکرد وی شکر خدا نکرد واداء شکر محسن صید مزید وقید عتید ست وکفران نعمت ولی نعمت مستجلب عذاب شدید پس انما آیۀ کریمۀ اعملوا آل داؤد شکرا وقلیل من عبادی الشکور را نصب العین خود داشته قیام بوظائف خدمت محسن بجان ودل در حضور وغیبت فرض عین شناسید وهمواره خود را قاصر در شکر نعم او دانید ــه

منت منه که خدمت سلطان همی کنم	منت شناس ازو که بخدمت بداشت است

محبت طبعی وشرعی که بوجه اتحاد لحم ودم مارا باشماست مقتضی آنست که چنانکه درین پنجی سرا در بند حیات مستعار جدائی خود از شما وجدائی شما از خود نمی پسندیم ودر یک شهر ویک محله ویک خانه روز را بشب می آریم همچنان در دار آخرت که حسن انجام آنجا از برای اهل تقوی ست جا گزین یک منزل ونزیل یک محل باشیم آن منزل ومحل کدام ست منطوق کریمۀ ان الذین امنوا وعملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا ست لکن نزول درین منزل وقفول باین محل نه باختیار ماست ونه در دست قدرت شما اینقدر ست که هر که شرک نکرده وآلوده چرک بدعت نشده وبصدق دل بکلمۀ طیبه گرویده وتا دستگاه خویش در اعمال صالحه کوشیده وخلوص وصواب را شعار ودثار خود ساخته وزبان را باستغفار ودرود وتلاوت کتاب معبود آراسته وجوارح واعضا [illegible] بائر ومهلکات وموبقات برکران داشته وجان وتن را وقف مرضیات الٰهی واتباع سنت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم وتحصیل ملکات منجیات ساخته واز رای وتقلیدات رجال وقیل وقال اجیال واقیال که جهانی از عمر دراز در آن

گرفتارست دور داشته و باحق سبحانه گمان نیک بهم رسانیده و خاتمهٔ عمر و کلام
او بر علم یا قول لا اله الا الله محمد رسول الله شده ست امیدست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله وسلم باذن رب العزت جل مجده لب بشفاعت وی کشاید
و او تعالی که ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین ست برحمت و مغفرت گراید و عفو و
آمرزش فرماید و ما ذلک علی الله بعزیز و اولاد صالح را با آبا ر آنها یکجا فراهم کند
در آخر کتاب بشیر ساکن الغرام الی روضات دار السلام فصلی مرقوم ست که در آن ذکر
مستحقین بشارت بجنت بوده و آنچه ملائم این حال و مناسب این مآل ست در آنجا
مبین گشته پس بر شما باد که دران نگاه غائر کنید و حتی الوسع خود را بآن اوصاف
متصف سازید تا الحاق ذریت با آبا ر بنا بر اتحاد در وصف ایمان و تقوی و عمل
خالص و نیت صالح صورت بر بندد این حرف از برای آن گفتیم که ما نیز امیدوار
لحوق با آبا ر کرام و سلف عظام خویشیم اگرچه در عمل قاصریم و قصور واضح داریم
بلکه خود کدام عمل نداریم چه اعمال ما در برابر عمل سلف صالح وزن پر کاهی بمقابل
کوهی نیارد اما او سبحانه و تعالی در کتاب عزیز فرموده الذین امنوا واتبعتهم
ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیء و احدی
راستگوتر از خالق نیست و من اصدق من الله قیلا و آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم ارشاد کرده المرء مع من احب و انت مع من احببت و وی علیه السلام
صادق مصدوق ست و درین باب حدیثها ست که دلالت میکند بر معیت و رفاقت
محب با محبوب اگرچه در عمل بمرتبهٔ او نرسیده باشد و محبت مسلم مؤمن بخدا
رسول خدا و یاران و عترت و ذریت و اهل بیت و ازواج رسالت و حملهٔ حدیث و

نقلهٔ روایت و اتباع او از اہل علم و صلاح باحسان و جمیع سلف امت و ایمهٔ ملت
و مجتهدین دین و محدثین این چیزی ست که انکار آن نتوان کرد مگر آنکه یکی را
غشاوهٔ تقلید و فسق و بدعت از برکات این الفت و دوستی از ازل آزال
محروم و اعمی ساخته باشد و نعوذ بالله منه و محبتی که آدمی را با آدمی زاد دیگر
باشد اگر خالص از برای خداست خواه آن محبوب زنده باشد یا مرده یکی از
خصال موجبهٔ ظلال عرش ذوالجلال ست و این خصال را بروجه بسط در آخر
کتاب دلیل الطالب بیان کرده ایم و هر یکی را در مغفرت ذنوب متقدمه و متاخره
دخل ست آنرا بدان منضم ساخته پس بر شماست که در تحصیل این خصال و تکمیل
این قال و حال چست و چالاک باشید و چندان کشش و کوشش کنید که فردا
همراه آبار کرام و اہل بیت عظام و اولیاء عالی مقام و محدثین فخام در یک
منزل و مقام ساکن شوید و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اتباع او
بالاحسان شرمنده و خجل نگردید حیف باشد که از نسل شریف نبوی شمرده شویم
و فردی از افراد عترت طاهره و ذریت مطهرهٔ نبوت باشیم و مع ذلک بر غیر طریقهٔ
رسالت ماشی و سائر گردیم و غیر سنت مطهرهٔ نبوت را که عصابهٔ محدثین و جماعهٔ
آثارین حرف حرف آن را از صفحات روی زمین بهزار محنت و جفا یکجا فراهم کرده اند
و بار منت لاتعد و لاتحصی بر رقاب امم اسلام نهاده اند و راه هدایت تام و ارشاد عام
تمام از ... ر خاص و عام واکنوده دیانت خود سازیم و برگفته زید و عمرو از صراط مستقیم
مصطفوی و اتباع هدی قویم نبوی تعریج نمائیم خوشی و ناخوشی ابناء جنس ما چیزی
نیست و رد و قبول خلق در برابر رضای خالق وقعی ندارد و آنچه هست سخط و رضای

خدا و رسول اوست صلعم اہل دنیا را گاہ اقبال دولت وجاہ و گاہ رسوم متعارفہ
بیگاہ و بیگاہ و گاہ اندیشۂ زوال عزت وحشمت و گاہ خوف فقر و قلت و ذلت و گاہ
ہوس نام آوری و شہرت و گاہ قبول در نظر عام و خاص و گاہ تقرب بدرگاہ امرا
و رؤسا و ذی جاہ و گاہ مزید امتیاز و اعزاز در ہمچشمان و گاہ موافقت با اہل شہر
و محلہ و گاہ موافقت با اہل قرابت و امثال این خصوصیات و اسباب حجاب راہ شریعت
و عائق طریق معرفت و حقیقت می شود و دین پرستان خداشناس و اخلاص ورزان
سنت اقتباس را در برابر ایثار حق بر خلق و اختیار صواب بر خطا و تمسک بحلال و حرام
بیّن و ترک مشتبہ این ہمہ مواد فاسدہ لہو و لعب بیش نمی نماید و این حجب و موانع
در نظر باریک بین ایشان بقدر جوی نمی ارزد و وزن پر کاہی نمی آرد قل اللہ
ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون پس سعید از خلف ما آنکہ تمامہ امت کسی ست
کہ سلف امت و ائمۂ ملت را قدوہ گیرد و صدر اول و طراز نخستین را اسوہ دارین خود
سازد و دنیا و ما فیہا را در برابر آن جیفۂ مردار شمارد و آخرت را در قیمت مخزن زر
و معدن جوہر گیرد و این را فانی و آنرا باقی اعتماد کردہ دمی از اکتساب مدارج علیا
و معارج حسنی و تحصیل ملکۂ موجبۂ فردوس و مواد عفو و عافیت نیاساید و مہما امکن از
دریافت مقامات احسان و تحصیل مراتب عرفان کہ عبارت از سلوک مسلک مشائخ کرام
و محدثین عظام ست بتقصیری از خود رضا ندہد کہ شناخت طریقت و حقیقت مغز
شریعت و دیانت ست پس نخستین مراحل اسلام طی کند بیشتر مقاصد و شعب ایمان
نیکتر ورزد بعد تکمیل مراتب احسان کند بعد ازان برین حالات استمرار
استمرار فوق کرامت ست و یکی از شعبہ منازل الیقین و مراحل دین متین ست حق تعالی

را تا آنجا برستد که یقین آید وجان از تن بر کلمۂ طیبہ شہادت بدر رود و بجای اکمہ گریان آمدہ بود و بریان زلیتہ خندان بسوی گلزار جنت خرامد و در جوار قدس وحظیرۂ انس عند ملیك مقتدر بیارامد ھذا والعبد الآن یسأل اللہ تعالیٰ الذی لا الہ الا ھو الحلیم الکریم رب العرش العظیم ان یحسن ختامہ وینیلہ من خیر الدارین مرامہ ویسدّدہ فی اقوالہ وافعالہ ویبارك لہ وعلیہ فی نفسہ وجمیع فعالہ وخصالہ وینزع حب الدنیا من قلبہ وقالبہ حتی ینظر الی الحقیقۃ فیفوز بنیل دقائق المعرفۃ وحقائق الطریقۃ اللھم اجذبہ الی جنابك العلی جذبۃ یصحی عندھا من سکر غرورہ وافتح لہ خوخۃ یتخاصر بھا عن حجابہ المظلم وشرورہ ولا تخرجہ من ھذا الدار الا بعد ان یسبح فی بحار حبك ویغسل ادران قلبہ بمیاہ قربك فانت اذا شئت وضعت فی القول والفعل سدادا واذا اردت جعلت المرید مرادا

اذا کان ھذا الدمع یجری صبابۃ		علی غیر لیلی فھو دمع مضیع

ولست اقول کما قال من قال ؎

وکیف تری لیلی بعین تری بھا		سواھا وما طھرتھا بالمدامع
وتلتذ منھا بالحدیث وقد جری		حدیث سواھا فی خروق المسامع

بل اقول کما قال الآخر ؎

الا ان [illegible] الجزع اضحی ترابہ		من المسك کافورا واعوادہ رندا
وما ذاك الا ان ھندا عشیۃ		تمشّت وجرّت فی جوانبہ بردا

واقول ؎

انا راض بما قضی	واقف تحت حکمه
سائل ان افوز با	لخیر من حسن ختمه

وما احسن قول من قال ؎

العفو یرجی من بنی آدم	فکیف لا یرجی من الرب

واقول مجیزا لهذا البیت ؎

فانه ارأف بی منهم	حسبی به حسبی به حسبی

اللهم اهدنی فی من هدیت وعافنی فیمن عافیت وتولنی فیمن تولیت وبارک لی فیما اعطیت وقنی شر ما قضیت فانک تقضی ولا یقضی علیک انه لا یذل من والیت ولا یعز من عادیت تبارکت ربنا وتعالیت نستغفرک ونتوب الیک و صلی الله علی النبی وسلم

تمت

خاتمہ طبع مع قطعہ تاریخ از ناثر ماہر ناظم ساحر مولوی حافظ حکیم سید اعظم حسین صاحب سندیلوی سلمہ اللہ تعالی

کار یکہ می باید گرفت وشغلی کہ میتوان پذیرفت خدا را یاد کردن ونبی را ستودن گفتن میتواند شد بدین شیوہ در ساختن وبدان کار پرداختن از گرامی گوہران دودۂ نبوت کہ رحمت جاوید بر آنان باد آموختہ ایم ... بزم رسالت کہ خدای برتر از ایشان راضی باد بر گرفتہ خوشا مردیکہ ہم پای بنیان

برداشت و هم گام برگام آنان گزاشت خود را بپایی گزاریم که دنباله‌پوی
این کاروانیم و در هوای مرد راهی درین وادی بهرسو نگران بو که توفیق
یاوری کند و اقبال رهبری هم بدین جستجو که باز گفتیم راه بجائی برده ایم
و سر و برگی بکف آورده همانا دانش سواد باصفی و بینش نصاب کتابی
پیشم نهاده اند و از حکمت آموز آئینها نشانم داده که هم بران سوال کار دین
باید ساخت و هم بدین دستور بنیای دون میتوان پرداخت مجموعهٔ وصایای دلنشین
ست موسوم به مقاله فصیحه فی الوصیة والنصیحة و فرهنگ کاردانی دانشوران
حقیقت آئین ست بهم آورده اندیشهٔ دانش پیشه ارسطوی سکندر سریر فلاطون
روشن ضمیر بینش نگاه بصیرت افروز دانش پناه حقیقت آموز کتابت آرای انجم
نقاط محفل طراز ثریا بساط جاده پیمای تحقیق باده پالای تدقیق عدالت پژوه
والا شکوه خورشید منظر بهرام خنجر کاوس عنان فریدون نشان جمشید بزم
سهراب رزم فرخ القاب عالی خطاب جناب والاجاه امیر الملک نواب سید
محمد صدیق حسن خان صاحب بهادر دام له المجد و التفاخر ندانم این خردمند
روشندل خود از عالم دید و دانش چه قدر سرمایه دارست که عطائش بدین
پایه و نوالش بدان مقدارست درین ایام میمنت فرجام که دوره و ساده آرائی
نوشابه نوشیروان عدالت النقوای سنجر امارت ست اعنی خبرت نشان خلوت
نشین … قرآن دانش قرین پرویز اختر جمشید ساغر سعادت محرم سیادت
توام جناب نواب شاهجهان بیگم مخاطب بعالی خطاب رئیس دلاور اعظم طبقه
اعلای ستاره هند و تاج هندوستان و رئیسه بهوپال دام لها العز و الاقبال ؏

فرمان جناب مؤلف بطبع این همایون صحیفه از شگرفان کارآگاه عزقدرنیزیا بکار رفت تا باندک فرصت بادارت خان رفیع المکان منشی احمد خان صاحب صوفی عفاه الرحمن در مطبع نامی مفید عام واقع نزهت آباد اکبرآباد در رونق انطباع برگرفت

قطعهٔ تاریخ

داد حق نواب والاجاه را — شوکت جم در مقام بایزید
از برای طالع او کردگار — مشتری با زهره توام آفرید
سر بمهرش تا رساند از ورق — نقش توقیع سلیمانی دمید
بادهٔ اشراق پالود آنچنان — کافتاب از خم افلاطون چکید
بر بساط نثر تا پاشد نثار — ثابت و سیار از افلاک چید
تا بسلک نظم گوهر درکشد — از فلک عقد ثریا را خرید
زین نمایش کز حجابی بیش نیست — دیدنیهای نهان بی پرده دید
زین دف و نی کز درون آمد تهی — نغمهای پرمعانی را شنید
تافت بروی آفتاب فیض حق — سایهٔ شب زنده داران را رسید
هردو گیتی ارمغان آورد بخت — زان همه سرمایه دینی برگزید
تا بخود رسم شبانی برگرفت — یوز نتوانست بر آهو دوید
هفتخوان پیمای مردی کز رهش — پور دستان مانده صد منزل بعید
ننگ سهراب افگنان لشکرش — درکمند آوردن گ [illegible] ید
یک اثر از جنبش ابروی اوست — فتح باب گنج ناپیدا کلید

حرف حرف دفتر یونان نشست | جزو جزو ژند و استا را درید
نقل برداران لفظش را مدام | برزبانها رفته اقوال سدید
داد ترتیب وصیت نامهٔ | نغز از گفتار دانایان کشید
پند آموزانه آئینها نهاد | از برای فهم رسم داد و دید
هرچه با آن رفت ایما از خبر | هرچه فرمان کرد فرقان حمید
نغز گفتاری که از راهِ خرد | میتوان بروی اساسِ کار چید
هرکرا توفیق آمد پیشرو | هرکرا شد رهنمون بختِ سعید

سربسر سرمایهٔ بینش فزای
مصرع تاریخش آوردم پدید ۱۲۹۸ھ

خاتمهٔ کتاب مقالهٔ فصیحه از شاعر نازک خیال معنی پرور ظهوری ظهور نظیری نظیر افتخار الشعرا حافظ خان محمد خان صاحب متخلص به شهیر سلمه الله القدیر

فروغ انجمن معدلت امیر الملک | که زخمه بر سر تار شکوه کسری زد
چنان بلند برآمد بنای همت او | که پر براوج فلک طائر تماشا زد
چه یوسفی ست که دولت بعشق خدمت او | در معاملت شورش زلیخا زد
حضو [illegible]ا و این اوست سائل را | که چین ناز به پیشانی تقاضا زد
هنوز تا کر [illegible] سیکه بمیخانهٔ عنایت او | می نشاط به پیمانهٔ تولا زد
قبول عام اسیر بیان اوست بجاست | که بند سحر بپای غرور عنقا زد

بدست او نبود کلک عنبرین چه پسیت | که کوس دولت و اقبال لفظ و معنی زد

بلند بر دچنان شعلهٔ بصیرت را | که آتشی به نهانخانهٔ معما زد

قدم گذاشت بمیدان شوکت انشا | علم بعرصهٔ مرد آزمای انشا زد

هزار زمزمهٔ تازه دگر بر لب | نفس به پیچ و خم نغمهٔ وصایا زد

برون ز فکر دهد صورت وصیت را | بنوک نشتر قدرت رگ هیولا زد

زهی کتاب که بعد از شنیدن صفش | کسیکه حرف زد از عالم تمنا زد

خوشم که بر سر افواج جهل و بیباکی | جنود شوکت میدان علم و تقوی زد

سیاهی رقمش آنچنان بدل جا کرد | که خیمه در طرف ساحت سویدا زد

بغیر قافیه رشکیکه از عبارت اوست | هزار ناوک غم در دل مقفا زد

بدلبری همه سو رفت و هیچ دل نگذاشت | ره تردد غارتگران یغما زد

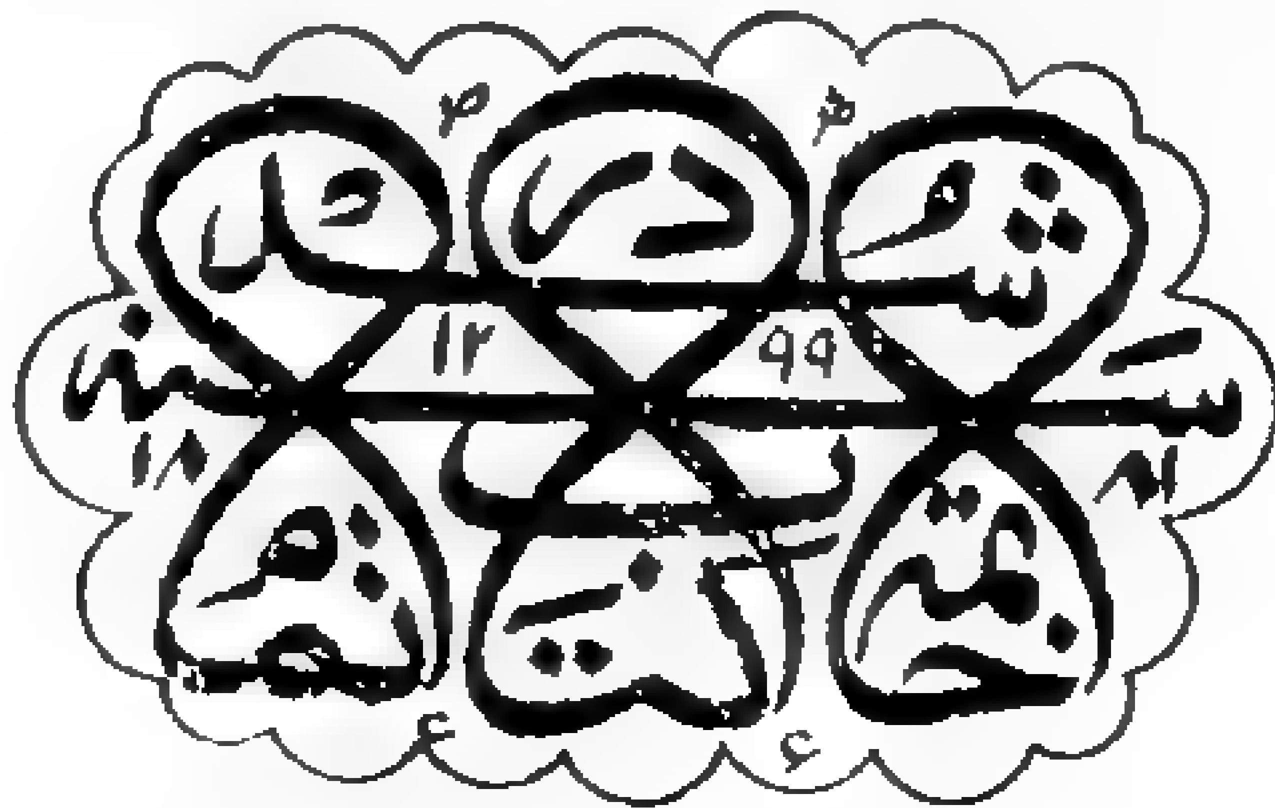
چنان شکست ز رشک جمال صورت او | که رنگ روی پریچهرگان بصفرا زد

بدین روانی تحریر همسری بحیست | طپانچه موج بروی غرور دریا زد

شهیر مدح طراز و بلا طبیعت او | که برق عجز بصد دودمان دعوی زد

دعای او سر دستار التماس مراد | گلی ز گلشن توفیق حق تعالی زد

بشست دعوت عمر و سلامتش گفتند | که تیر بر هدف ناوک مسیحا زد



ترجمۂ حضرت مؤلف دام مجدہ حررہ

نخستین ترجمہ کہ حضرت ایشان نگاشتہ اند خاتمۂ کتاب حطہ ست میفرمایند
ما انا باد بهذا الوادی واول صدیر لذاك الرحیق فی النادی بل عملت بسنة
الائمة الهداة وسلكت مسلك العلماء الثقات الخ ونوشتہ اند کہ قدوم
میمنت لزوم ایشان درین عالم مظاهر یوم الاحد وقت ضحی نوزدهم جمید الاولی
سنہ ۱۲۴۸ در بلدۂ بریلی موطن اُمّ مغفرت توام بوده پیشتر پدر عالی گهر بقنوج آورد
و بآغاز سال ششم خودش داعی اجل را لبیک اجابت گفتہ بعده ذکر کسب علوم
درسیہ در کانپور و نواح وطن و دہلی و سفر بهوپال و تحصیل علم حدیث از اسناد
قاضی محسن بن محمد سبعی انصاری یمنی و استحصال سند از شیخ محمد یعقوب
مهاجر مکی متوفی در مکہ مکرمہ روز جمعہ بست ششم ذی قعدہ سنہ ۱۲۸۲ فرموده
وگفتہ تاریخ وفات ایشان کریمہ الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا یحزنون
ست ثم قال وقد رزقت بحمده سبحانه طبعا سلیما لا اعوجاج فیه
وقلبا مستقیما لا انزعاج معه احب العلم واهلیه وعلیه جُبِلتُ وابغض
الجهل وذویه وله خلقت ودر اتحاف النبلاء بشرح کتب تحصیلیہ نام بنام
ونشان بحث و مقام پرداختہ و اتصال اسانید بمشائخ کرام بیان نموده ونوشتہ
کہ بعد از [illegible] یل علوم و حصول مرتبہ اجازت و روایت توفیق الٰہی دستگیری
کرد و [illegible] خدمت علم شریف حدیث در مقام استقامت نشاند و جز علم
سنت از ہمہ صنائع و علوم بیگانگی دست بہم داد طریقہ او در تالیف و تصنیف

نقل ترجمهٔ عبارات قوم و رجوع بکلام ائمهٔ دین و اکابر محدثین ست و تنزیه این مقام از فضول کلام و درباره مؤلفات زمان بدایت طلب علم نوشته که دل به هیچ یکی از ان راضی نیست زیرا که ضعیفة القوی ظامیة الروی واهیة العدد کثیرة العدد ست الی قوله الحق چندانکه ملکات می افزاید ساخته و پرداخته پیشین لتقویم پارینه بنظر می آید پستر بعض اشعار فارسی و ابیات عربی نتیجهٔ فکر خود ایراد فرموده و قصهٔ سفر حج در سنه ۱۲۸۵ بعبارت شیرین و اشارت نمکین تحریر کرده و این حکایت را هم بعبارت عربی در آخر رساله رحلة الصدیق تحریر نموده و تلمذ خود با احامد و محامد بیان فرموده یعنی نخستین شیخ ملت جناب رسول خداست صلعم که اسم سامی و نام نامیش محمد ست سپس محمد نام شافعی و احمد نام ابن حنبل بعده احمد نام ابن تیمیه و محمد نام ابن القیم عقب آن محمد نام صاحب سبل السلام و هم نام شیخ السنة شوکانی ست باز احمد نام شاه ولی الله محمد شاه دهلوی ست و قس علی ذالک الا ما شاء الله و درین کتاب بذکر تالیف تفسیر خود فتح البیان پرداخته و گفته

روز قیامت هر کسی در دست گیرد نامهٔ — من نیز حاضر میشوم تفسیر قرآن در بغل

پستر بست و پنجم شعبان سنه ۱۲۷۷ه را عقد نکاح نخستین خود با دختر نائب ریاست و سنه ۱۲۸۸ه را تاریخ عقد ثانی خود را با رئیسهٔ معظمهٔ بهوپال نشان داده و آخر سنه ۱۲۸۹ه مخاطب بمعتمد المهام و نیابت دوم ریاست شده و از غرهٔ صفر سنه ۱۲۸۹ بخطاب نوابی باجمله لوازم آن از اقطاع و شادیانه سلامی و استقبال و نذر از خواص ریاست و جز آن امتیاز اندوخته و در آخر ترجمه مذکور نوشته که این همه عروج

منزلت در نظر من ہیچ و پوچ می آید و بر دعای حسن خاتمہ ختم سخن فرموده و در
کتاب شمع انجمن بذکر اسفار خجستہ خود ببلاد عرب و عجم پرداختہ و در کتاب ابجد العلوم گفتہ قد
ختمہ الله بکرمہ الوافر بهذا العهد الآخر بتدوین احکام الاسلام علی الوجہ الماثور عن سید الانام
والسلف الکرام علی نوع لم یسبق الیه احد من علماء الدیار الهندیہ والله یختص برحمتہ من یشاء
و در جزو سوم از کتاب مذکور ترجمہ جمعی از اکابر علوم متداولہ نگاشتہ و ترجمہ پدر و برادر مہتر
پسر خود تحریر فرموده و زیر ترجمہ خویش نوشتہ ثم القی عصی التسیار والترحال بمحروسۃ بهوپال من
بلاد مالوۃ الدکن فنزل بها نزول المطر علی الامن واقام بها و توطن واتخذ الدار واسکن و تمول و تولد
استوزر و ناب والف وصنف وعاد الی العمران بعد خراب وکان فضل الله علیه عظیما الی قوله مع ما هو
مبتلی به من سیاسۃ الریاسۃ وفقد الاجۃ والانصار وکثرۃ الاعداء الجاهلین والمرجو من الله ان
یجعله ممن قال فیهم واتیناه فی الدنیا حسنۃ وانه فی الآخرۃ لمن الصالحین بعده اسماء مولفات خود
مرتبا ذکر نموده و ہمچنین پسر در اسامی آنها در آخر کتاب حضرات التجلی پرداختہ و شمار آن بشصت و یک
کتاب مابین مختصر و مطول رسانیده و خط حضرت سلطان روم عبد الحمید خان و سید خیر الدین
صدر اعظم اسلامبول را بنام خود نقل فرموده و آمدن نشان مجیدی از انجا و نشان داده تهانی
اہل علم و مورخین و شعرا را بر حصول این مراتب علیہ ذکر نموده و عقب آن کتاب را بر ترجمہ مستطابہ
نواب شاہجہان بیگم صاحبہ والیہ عالیہ ریاست محمیہ ختم فرموده و گفتہ ان زمانها هذا زمان السعادۃ
واوان ترقی العلوم و موسم المسرۃ لکل خادم و مخدوم وکیف وهی تاج الهند و رأس الرؤس وقد قیل
فی المثل الـ... طر بعد عروس و در کتاب حظیرۃ القدس جغرافیہ بهوپال و قنوج نوشتہ و
داد تحقیق داده و ہم در ریاض المرتاض بذکر این ہر دو بلده پرداختہ و در تقصار ترجمہ خود
نگاشتہ و از کیف و کم صورت و معنی خبر داده و نیز ترجمہ شریف او جمعی از اہل فضل و علم در کتب

متعدده واوائل وخواتیم دواوین مدونه نوشته اند از انجمله ترجمه ملحقه باول تفسیر فتح البیان
ست از سید ابوالحسن ذوالفقار احمد نقوی واز انجمله ترجمه شیخ عبدالرشید شوبیانی ست ضمناً در
رساله نزول من اتقی بکشف احوال المنتقی ومستقلاً در کتاب قطر الصیب فی ترجمة الامام ابی الطیب
در رساله مذکوره گفته هو الامام الهمام الذی تخاط به الخروق ویفر الشیطان من ظله کما
کان یفر من ظل الفاروق جهد فی بث السنة والکتاب ما یتجاوز الممکن ویفوق واحق الحق
وابطل الباطل والباطل له زهوق ومحا لیلة التقلید واللیل لا یبقی بعد الشروق وعیّن الراجح
من المرجوح واماط الآراء والشقوق الخ واین رساله در سنه ۱۲۹۷ھ بدهلی مطبوع شد وقطر الصیب
در بهوپال مطلوب گردیده وبعده سید ابوالخیر میر نور الحسن خان طیب در روض بسام ترجمه
شریفش پرداخته وگفته واما حضرة الاب الرحیم فترجمته مدونة فی مؤلفاته ومؤلفات
غیره حافلة کاملة جامعة الی قوله سار ذکره فی الدنیا سیر المثل وطلعت اخباره طلوع
الشهب فی الفلک الاول انتشرت تالیفه الممتعة فی شاسع البلاد وولعت به طبائع الحاضر
والباد ورؤی له منامات صالحة الخ ونیز ترجمه شریف وی در اوائل واواخر کتب مطبوعه مصر
قاهره مطبوع ولماست مثل نیل الاوطار وجلاء العینین وغیرهما شیخ علامه محمد قاسم مصری
در خاتمه روضه ندیه شرح درر بهیه مؤلفه حضرت وی در مدیح کتاب مذکور نوشته نثر
سلک فیه حفظه الله تعالی مسلک الانصاف وجانب فی الترجیح سبیل الجور والاعتساف
وذکر مذاهب الاسلاف وما وقع بینهم من الوفاق والخلاف مع ترجیح ما عضده البرهان
من غیر نظر فی ذلک الی خصوصیة انسان رائیا ان الحق احق بان یعض بالنواجذ [illegible]
وان ما سواه یطرح فی زوایا الاهمال ولا یعول علیه الخ گویم حالت [illegible]
دام مجده همین ست که این علامه بدان افصاح فرموده وهر که بالغ مبلغ علم نافع وعارج معرج

تحقیق صادق ست دل و زبانش بدان گواهی میدهد آما اعدا جهله پس از
ایشان هیچ مپرس چه این همان قوم ست که امام محمد شاگرد امام ابو حنیفه رحمهما
الله تعالی درباره ایشان ارشاد فرموده لو ملکتهم لا عتقتهم و آن کیست که او غبار
بروی حسد نبرده اند و از دست لئام هدف ملام غیر ملائم نگشته این نیز یکی از
سنن انبیا علیهم السلام ست معهذا در استقرار این حقیقت گزار جز چهار نفر دیگری
معلوم نیست که خار بغض این امام در دلش خلیده باشد و با وجود عدم سابقه
معرفت با احدی ازین توائم اربع زبان بسقط گفتن کشاده یکی در مدراس و
دیگر در اوده و سوم در سلهٹ و چهارم در پانی پت دهم کما ترى فی سکرتهم یعمهون
وعن العلم بالجهل والحسد مشغولون نازم بر علو همت و سمو نهمت و نهایت
متانت و غایت حلم و وقار این عالم نامدار که مبالاتی به نهیق این طائفه نکرد و حسابی
از نعیق این جرگه نبرد هر که در بحر براز کند بر روی او آید و هر که بر مهر خاک اندازد
بر سرش افتد معهذا عصابه از اهل سنت و جماعه از علما ملت بکشف حجاب این طائفه پرداخته اند
و دروغگویان آنا خانه ایشان رسانیده و ابراز غی ایها کرده و بطرد رد معقول نامقبول مرفوع
شده ولله الحمد و گر گفتیم که مزاحمت در تالیف میکنند باری باید فرمود که مقاومت در تامیر چه
قسم می توانند کرد آنجا حسد جز سوختن حسنات سود دیگر نداده و اینجا ابراز و رد غیر موتوا
بغیظکم نتیجه آخر نیارد آنچه گفتیم عارضی از کلام بود مقصود غیر از بیان حقائق حالات صاحب
ترجمه ... زمنت که آنچه ما از حالت ایشان میدانیم آنست که امروز حل و عقد ریاستی بزرگ
بدست ار... فرمانش بر هشت لک کس نافذ و حکام وقت تعظیم واجب میفرمایند و حرف و سخن او را
پذیرا مینمایند انتقام گرفتن از اعدا درین حالت نزدش آسان چیزیست لکن تا قدم درین عالم نهاده

احدی البتہ غلط گفتن و سخط نمودن و رد فرمودن آزار نداده و بر حسد و بغض ہیچ یکی آشفتہ خاطری ظاہر نفرموده و با احدی جز احسان و عطا و صدق و صفا سلوک نموده و دست بازالۂ عرض یکی از اہل علم و ابنا جہل و اخوان دنیا نکشوده بلکہ با ہر دشمن جاده دوستی سپرده و با ہر جاہل حلم بکار برده و اعرض عن الجاہلین و اذا خاطبہم الجاہلون قالوا سلاما را کار بند شده و ما انا من المتکلفین را ہر دم پیش نظر گرفتہ و از احدی منت نستانده و با احدی خشنت درخیر نموده اگر نیک بنگری معلوم شود کہ بلوغ این رتبہ نحو صلۂ ہر پست قسمت ست و ترقی برین پایہ بمقدار ہر حرمان نصیب و ما یلقاہا الا الذین صبروا و ما یلقاہا الا ذو حظ عظیم او سبحانہ ہمین نیت خیر طویت او را دریافتہ ست کہ چنین قبول عظیم در دلہای دوستان خویش ارزانی داشتہ و از مکائد و مصائد حرف گیران و دشمنان محفوظ نموده ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لہم الرحمن ودا از بان شرق و غرب ثنا می دماغی معطر ست و جنان اہل تقوی و دیانت بجانب مودت و احترامش معطوف اعانت و لطف خفی و جلی حضرت خداوند عالم جل مجده ہر لحظہ در صدد کار و بار اوست و رحمت عامۂ الٰہی عم نوالہ ہر دم حافظ ضمائر و اظہار او و درین نزدیکی از مکارم مؤلفاتش دو نسخہ زیر طبع ست یکی **عون الباری لحل ادلۃ البخاری** دوم **السراج الوہاج من کشف مطالب صحیح مسلم بن الحجاج** و **تاج مکلل** در طبقات اہل حدیث علاوه این ہر دو و بدور اہلہ خود از قالب مطبع بر آمده آفتاب جہانتاب گردیده و روض الخصیب و این وصیت نامہ کہ می بینی از مطلع آگره ساطع شده روشنی دیگر بعالم و لہا بخشید آنچہ در تکالیف انطباع متون اسلام و مصارف چاپ کتب سنت خیر انام صلعم تا این زمان بذل شده میگویند کتابا و نفقۃ بلک مبلغ میرسد و این ہمہ صحف و اسفار عجم را تا عرب و شرق را تا غرب فرا گرفتہ

واکا بر واصاغر من عالم را دلربا آمده قرة الاعیان ومسرت الاذهان
مؤلف سلیم فارس افندی فرزند صاحب جوائب را باید ملاحظه کرد که شاہد
عدل این دعوی ست وجاسوس علی القاموس را که درین ولا باسلامبول
جلوۂ تازہ گرفته باید نگریست که تالیف این چنین کتاب غریب از برای کیست

جوہر جام جم از طینت کان دگرست	تو توقع ز گل کوزه گران میداری

درباب وہابیت تحقیقی که در روض خصیب وتاج مکلل وموائد العوائد خصوصا
در آخر رساله موسوم باسم تاریخی تاریخ بلدہ بھوپال تحریر فرموده اند شبهات اعداء
اہل حدیث را از صفحۂ دلہای حکام گورنمنٹ عالیه یکسر سترده ومکائد اہل بدع و
اصحاب ہوای را واضح تر ساخته بالجمله تا کجا من ایشان را که برما وشماست وشامل
فلان وبہمان می توان شمرد بہتر آنست که ختم این کلام بر دعای حسن ختام
نموده آید اللهم ایده بروح القدس واحفظه من مکائد الاعداء والجبلة
بما تحفظ به عبادك الصالحین واختم له بالحسنی وزیادة ۵

حرره محمد اعظم حسین عفا الله عنه فی سنه ۱۲۹۹ھ

تمت

کاتب الحروف محمد مبین لکھنوی عفی عنه ابن مولوی محمد ہادی علی خوشنویس
مرحوم ومغفور

جدول تصحیح اغلاط مقالہ فصیحہ

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۴	۳	یعقوب ان	یعقوب یا بنیّ ان
۸	۶	وامر باحسآن	وامر باحسان
؍؍	۹	صحیحہ	صیحہ
۲۱	۲	بانزعاج	بازعاج
۳۵	۱۶	قبول ازدیاد	قبول وازدیاد
۳۷	۶	عمروجستجوی	عمرو وجستجوی
؍؍	۸	خواہی	خائی
۳۹	۱	آثارتی	اثارتی
۵۴	۱۵	اخرت	آخرت
۵۵	۱	فاثروا	فآثروا
۶۰	۱۹	آلہیات	الہیآت
۶۸	۲	طبیب	طیب
۷۱	۹	ستاند	نماید
۸۱	۱	اگر	اگر
۹۲	۱	الطب	الطیب
۹۶	۳	لایخافون فی اللہ لومة	لا یخافون لومة

صواب	خطا	سطر	صفحہ
سکینہ	سکینۂ	۱۰	۱۱۴
فقہ سنت	فقہ وسنت	۱۱	۱۱۷
تبیین	تبین	۱۶	۱۱۸
واولٓئك	اولئك	۱۳	۱۲۰
احاد	اجاد	۵	۱۲۱
ذکر	فکر	۱	۱۲۶
تو	لو	۱۳	۱۲۷
نفقتہ	نفقیۃ	۱۹	۱۴۰
قران	قرآن	۱۷	۱۶۶
سربسر سرمایۂ بنیش فزای	سربسر سرمایہ بنیش فزای	۸	۱۶۸
۹۸ ۱۲ھ مصرع تاریخش آوردم پدید	مصرع تاریخش آوردم پدید ۱۲۹۸ھ	۹	
وعزّہ	حرزہ	۱	۱۷۰
النادی	الناوی	۳	=
الدمن	الامن	۷	۱۷۲
بالنواجذ	بالنوہجذ	۱۷	[illegible]

تمام شد

